

2494



اخوال و آثار

عین القضاة

ابو المعالي عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين بن علي

المياجي الهدائي

تأليف

دکتر رحیم فرغش

تہران - تیرماہ ۱۳۳۸

چاپ آفتاب

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

130521

Marfat.com
Marfat.com
Marfat.com

بنام خداوند بخشنده مهربان

دیباچہ

کار تحقیق در احوال و آثار عین القضاة ابولمعالی عبداللہ بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی الہمدانی با اینکه در اسفند ماہ سال ۱۳۳۴ پایاں یافتہ و کتاب حاضر آمادہ طبع گردیدہ بود ولی بعلمت عدم توفیق نگارندہ تا ماہ ماہ سال ۱۳۳۷ آغاز چاپ آن بعہدہ تعویق افتاد .

و چون برای نخستین بار است کہ چنین تحقیق مستقل و مبسوطی در بارہ شرح حال و آثار عین القضاة بعمل آمدہ و بخصوص کہ افزودن دو باب مجموعہ اشعار و احادیث باخر کتاب زینتی بدان بخشیدہ است بنا بر این میل باطنی این بندہ وعدہ ای از ارباب فضل و دانش کہ شفاعت و کتبہ اظہار علاقہ نمودہ اند بر این بود کہ ہر چہ زودتر بزور طبع آراستہ گردیدہ و در دسترس ادب دوستان قرار گیرد اما توفیق زودتر از این رفیق حال نشد و در ضمن چاپ رسالہ لوائیح کہ قرار بود بعداً عملی شود بر این کتاب پیشی گرفت **یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید .**

باری براہل ادب و عرفان پوشیدہ نیست کہ عین القضاة یکی از اعظم و اکابر صوفیہ بودہ و دارای تألیفات بی نظیری می باشد و عموم نویسندگان او را در ذکاء و فضل یگانہ روزگار دانستہ اند .

وی در خاندان فضل و ادب پا بعرضه وجود نهاد و قبل از رسیدن بسن بلوغ در ادب و نحو و صرف و فقه و کلام و حدیث و اصول و حساب و منطق و تاریخ سر آمد عصر خود گردید و چون از علوم ظاهری و عادی پرداخت متوجه صوفیه شده و در حدود سنه ۵۰۷ رساله خود را در تصوف برشته تحریر در آورد و سپس در اندک مدتی بمقام خاص الخاص رسیده و محسود مخالفین و اهل ظاهر گردید تا اینکه در سال ۵۲۵ هجری مطابق با ۱۱۳۱ میلادی در سن ۳۳ سالگی منصوروار بدار آویخته شد.

در حقیقت باید گفت که این صوفی عالی مقام و دومین قربانی عرفانی که بایستی ویرا از هر لحاظ پیشوای عرفای زمان بعد دانست آن طوری که شایسته مقام اوست احوال و آثارش شناخته نگردیده و مجهول القدر مانده است و در واقع خواسته خود او نیز چنین بوده است :

ای برده دلم بغمزه جان نیز ببر بردی دل و جان نام و نشان نیز ببر
گر هیچ اثر بماند از من بجهان تاخیر روا مدار آن نیز ببر
نگارنده پس از بررسی مطالب کتب و تذکره هادریافت که نوشته های آنها
اغلب ناقص و یا نقل از یکدیگر بوده و بخصوص که در شرح حال فقط بذکر
قسمتهای مهم از زندگی عین القضاة اکتفا کرده و از بحث و تحقیق بیشتی صرف
نظر نموده اند و حتی بعضی از نویسندگان اشتباهاتی را در باره شرح حال و آثار وی
مرتکب شده اند که عده ای نیز همان اشتباهات را عیناً در کتب خود نقل نموده اند .
بنابر این ناگزیر جهت حل این مشکل تصمیم گرفت که در تحقیق شرح

ج

حال و آثار مأخذ عمده کتب و رسالات خود عین القضاة را قرار داده و از مطالب کتب و تذکره هادر درجه دوم استفاده نماید .

در ضمن باید دانست که عین القضاة در نوشته‌های خود اشاره بزندگانی خصوصی و خانوادگی خویش نکرده بلکه در همه آثارش بشرح معضلات و کشف حقائق از مسائل الهی و حکمت و تصوف پرداخته است مع هذا تاجائی که امکان داشت نسبت بروشنگری احوال و آثار وی و همچنین نقد مطالب کتب و تذکره‌ها استفاده گردید .

متأسفانه آثاری هم که از عین القضاة بدست آمده نسخه‌ها اعم از چاپی و خطی اغلب دارای اغلاط فراوانی است و بخصوص که نسخ بیشتر اشعار و احادیث را بطور غیر مقرر رسم کرده اند .

و بدین سبب در بدو امر استفاده از این آثار مشکل و بلکه محال مینمود و ساعات متوالی در باره خواندن مطالب هر یک از صفحات آن نوشته‌ها صرف وقت میشد:

ای دل چو بجست و جوی و خواری و نیاز

وز زاری و بیداری شبهای دراز

دست طلبت بی پای وصلش نرسد

جان میکن و خون میخور و سر در میباز

ولی بنده از طلب دست بر نداشت و هر چه مشکل را بزرگتر می‌دید

همان قدر در بدست آوردن مقصود خویش حریص ترمی گشت :

و خوشبختانه هرچه بیشتر بمطالعه می پرداخت آتش شوق تیزتر میگشت. ناله‌ها و سوز و گدازهای عاشقانه عین القضاة و حقیقت سخنان او چنان بنده را مستغرق عالم بیخودی نموده بود که حتی خواب و خوراک را نیز از یاد برده بود:

عجباً للمحب کیف ینامُ کلُّ نومٍ علی‌المحب حرامٌ
با این حال هیچ گاه از فکر بدست آوردن نسخ و یا لا اقل نسخه‌ای صحیح غفلت نمی‌ورزید بخصوص که اطلاع بوجود يك نسخه از مکتوبات عین القضاة در ترکیه نویدی برای حل قسمت مهمی از مشکلات بود :

نومید مشومگو که امید نماند کس در غم روزگار جاوید نماند
تا اینکه بهمت استاد معظم جناب آقای فروزانفر نسخه مزبور بوسیله آقای مجتبی مینوی عکس برداری و باداره انتشارات دانشگاه تهران واصل گردید و با تسهیلاتی که جناب آقای دکتر صفا در این زمینه فراهم آوردند این بنده توانست آن نسخه را با نسخ کتابخانه ملی تهران و کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مطابقه و بحل مشکلات زیادی نائل آید و با اینکه اغلب کلمات نسخه مذکور نیز صحیح ضبط نگردیده ولی چون خود نسخه کامل و مرتب است کمک زیادی در رفع نواقص و پیشرفت کار نمود.

در باره آراء و عقائد صوفیانه عین القضاة قسمتهائی از بیانات او در باره مذاهب مختلف - شیطان - جبر و اختیار که مهم بود جمع آوری و در

باب دوم عیناً نقل شده است .

از آثار عین القضاة آنچه بدست آمده در باره فهرست و چگونگی آنها در باب سوم بحث شده و همچنین مختصات سبک وی نیز از نظم و نثر در باب چهارم بیان گردیده است .

در باب پنجم فهرست اشعار خود او در فصل اول و اشعاری که باستشهاد آورده در فصل دوم مرتب گردیده است و در هر فصل اشعار فارسی مقدم ذکر شده و ترتیب فهرست نیز با رعایت حروف ابثی در قوافی بوده است . و همچنین در فهرست احادیث ترتیب حروف الفبا رعایت گردیده و مأخذ هر شعر و حدیثی در ذیل آن با علائم رمز ضبط شده است .

علاوه بر اشکالاتی که بواسطه غیر خوانا بودن نسخ پیش آمده بود مشکل مهم دیگری نیز در پیش بود و آن تشخیص اشعار استشهاد شده و نام قائلین آنها بود زیرا عین القضاة جز بندرت در این مورد اشاره ننموده است و ناگزیر برای حل این مشکل نیز بدو اوین و کتب مهم از پارسی و تازی مراجعه و تا حدی که مقدور بوده در تصحیح اشعار و تعیین نام گویندگان آنها اقدام شده است .

در فاصله بین خاتمه تالیف و پایان چاپ این بنده مترصد بود کدا کر مدارك و مأخذ تازه‌ای در باره عین القضاة بدست آید حتی الامکان از مطالب آنها استفاده شده و به متن و پاورقی کتاب افزوده شود و بدین منظور از جزء ششم

۱ - رجوع کنید به فهرست مأخذ

کتاب معجم المؤلفین که اخیراً چاپ شده است در باب سوم استفاده گردید
زیرا باب اول و دوم از زیر طبع خارج شده بود .

ناگفته نماند که در چاپ رساله لوایح سهل انگاریهای زیادی از طرف

چاپخانه بعمل آمده بود و این بنده نیز بعلمت مسافرت خارج از کشور و ضیق

وقت نتوانسته بود در چاپ و غلط گیری آن نظارت نماید بنا بر این پس از

مراجعت از مسافرت و ملاحظه نسخه منتشر شده مشاهده گردید که مقداری از

زحمات تصحیح بهدر رفته است بدین لحاظ تصمیم گرفت که ضمن تعویض

چاپخانه، در چاپ کتاب حاضر مراقبت بیشتری بعمل آورد و با اینکه این امر انجام

گردیده باز هم نمیتوان گفت که از لغزش و اشتباه خالی است امید فراوان

دارد که ارباب فضل و دانش بادیده عفو و اغماض نگرینسته و با تذکر نظریات

خود بنده را رهین منت و احسان خویش قرار دهند .

در خاتمه بر خود فرض میداند که از بذل مساعدتهای بیدریغ و

راهنمائیهای بسیار ذیقیمت حضرت علامه استادی جناب آقای بدیع الزمان

فروزانفر بدینوسیله سپاسگزاری نماید .

تهران - تیرماه یکهزار و سیصد و سی و هشت شمسی . دکتر رحیم فرمنش

فہرست ماخذ

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید : تألیف محمد بن المنور بن

ابی سعید بن ابی طاہر بن ابی سعید بن ابی الخیر (چاپ تہران ۱۳۱۳ ھ . ش .)

الانساب : لابی سعد القاضی ابو سعید عبدالکریم بن ابی بکر محمد

بن ابی المظفر المنصور بن محمد بن عبد الجبار التمیمی السمعانی المروزی
(۵۰۶ - ۵۶۲ ھ . ق .) چاپ گیپ .

برو کلمن : فہرست Brockelman

تاریخ الحکماء : تألیف قاضی اکرم جمال الدین ابو الحسن علی بن

یوسف القفطی .

تاریخ علوم ادبیۃ ایران : تألیف پروفیسور ادوارد برون .

تاریخ گزیدہ : احمد اللہ المستوفی (تألیف در حدود ۷۳۰ ھ . ق .) چاپ لندن .

تتمۃ صوان الحکماء : لابی الحسن علی بن ابی القاسم زید البیہقی

سنہ ۵۶۵ ھ . ق . طبع لاہور .

تجدید ذکر ابی العلاء : تألیف الدکتور طہ حسین پاشا (الطبعة

الرابعة ۱۳۷۰ ھ . ق .)

تذکرہ حسینی : تألیف میر حسین دوست حسینی سنبلی در قرن ۱۲ .

تذکرہ عرفات : تألیف تقی اوحدی (۱۰۲۳ ھ . ق .)

تمهيدات : لعین القضاة الميانجی الهمدانی .

تواریخ آل سلجوق : من انشاء عماد الدین محمد بن محمد بن حامد

الاصفہانی (چاپ لیڈن) .

جامع التواریخ : لرشید الدین فضل اللہ وزیر .

الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر : تألیف جلال الدین

عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی .

چہار مقالہ : تألیف ابوالحسن نظام الدین یا نجم الدین احمد بن

عمر بن علی معروف بنظامی عروضی سمرقندی . (طبع بریل لیڈن

۱۳۲۷ ھ . ق .)

حبیب السیر فی اخبار افراد البشر : لغیاث الدین بن ہمام الدین

الحسینی المدعو بخواندمیر (چاپ بمبئی سنہ ۱۲۷۳ ھ . ق .)

حماسہ ابی عبادۃ الولید بن عبیدالبحتری : چاپ مصر ۱۹۱۰ م .

خریدۃ القصر : لعماد الاصفہانی (نسخہ - Batava Iugduno

Academiae) عکس برداری شدہ از کتابخانہ بریتیش میوزیم متعلق

بکتابخانہ آقای محدث (تہران)

خزینۃ الاصفیاء : تألیف غلام سرور لاهوری (چاپ کانپور ۱۷۹۴ م .)

درۃ الاخبار و لمعۃ الانوار : ترجمہ تتمہ صوان الحکمة بفارسی از

ناصر الدین بن عمدۃ الملک منتخب الدین منشی یزدی .

دیوان ابی تمام حبیب بن اوس الطائی المتوفی سنۃ ۲۳۱ ھ . ق . (چاپ)

مصر ۱۲۹۲ ھ . ق .)

دیوان امیر معزی : بتصحیح مرحوم عباس اقبال .

دیوان رود کی : بتصحیح سعید نفیسی .

دیوان سنائی : حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی (چاپ)

تہران ۱۳۲۰ ھ . ش .)

دیوان ابی الطیب المتنبی : (چاپ قاہرہ ۱۹۴۴ م .)

دیوان علی بن ابیطالب : (چاپ تبریز)

دیوان عمر ابن ابی ربیعۃ المخزومی (چاپ بیروت)

دیوان المعانی : للامام اللغوی الادیب ابی ہلال العساری (طبع مصر

۱۳۵۲ ھ . ق .)

زاحۃ الصدور : اعلام الملوک المسمی براحۃ الصدور و آیت السرد

لابی بکر محمد بن علی الراوندی (تالیف ۵۹۹ ھ . ق . چاپ لندن ۱۹۳۱ م .)

رباعیات باباطاھر عریان : ضمیمہ سال ہشتم مجلہ ارمغان

رباعیات خیام : چاپ استانبول باہتمام حسین دانش و رضا توفیق

رباعیات خیام : چاپ تہران باہتمام مرحوم فروغی و دکتر

رباعیات خیام : چاپ دکتر فرید رخ روزن (برائین ۱۳۰۴ ھ . ق .)

رباعیات مولانا جلال الدین

ربیع الابرار: تالیف علامہ زمخشری (نسخہ خطی کتابخانہ ملی تهران)

ریحانۃ الادب: تالیف مرحوم علی محمد مدرس تبریزی .

زبدۃ الحقائق: لعین القضاۃ المیانجی الہمدانی .

زبدۃ النصرۃ: لعماد الدین محمد بن حامد الاصفہانی اختصار بنداری

(طبع ہوتسما لیدن سنہ ۱۸۸۹ م .)

ژورنال آزیاتیک: شمارہ های (ژانویہ - مارس و آوریل - ژوئن

(۱۹۳۰ م .)

سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر: با تصحیح و مقدمہ و حواشی و

تعلیقات سعید نفیسی .

سوانح العشاق: تالیف امام احمد غزالی (چاپ تهران)

سیاستنامہ: تالیف خواجہ نظام الملک .

شذرات الذهب فی اخبار من ذهب: لابی الفلاح عبد الجی بن العماد

الحنبلی متوفی ۱۰۸۹ ھ . ق . (چاپ قاہرہ)

الشعراء الجاہلیون: تالیف محمد عبدالمنعم خفاجی .

شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان: لعین القضاۃ المیانجی

الہمدانی .

طبقات الشافعیۃ الکبری: تالیف سبکی تاج الدین ابی نصر عبدالوہاب

بن تقی الدین (طبع مطبعۃ الحسینیۃ القاہرہ) .

طرائق الحقائق : لحاج معصوم علی شاه نعمۃ اللہی شیرازی (تاریخ
تألیف ۱۳۱۸ ھ . ق)

طواسین الحلاج : چاپ پاریس ۱۹۱۳ م . با ترجمہ فارسی و فرانسہ
(ناشر مسیو ماسین فرانسوی)

عتبۃ الکتبۃ : مجموعہ مراسلات دیوان سلطان سنجر (بتصحیح و
اہتمام مرحوم علامہ قزوینی و مرحوم عباس اقبال) .

عیون الاخبار : تألیف ابی محمد عبداللہ بن مسلم بن قتیبۃ الدینوری
المتوفی سنہ ۲۷۶ ھ . ق . (طبع مصر ۱۹۳۰ م .)

فتوحات مکبہ : لابی عبداللہ محمد بن علی المعروف بابن عربی الحاتمی
الطائی (طبع مصر)

قاموس الاعلام : تألیف شمس الدین سامی (در زمان سلطان عبدالحمید
خان ثانی)

کامل التواریخ : لابن الاثیر تألیف ۶۲۷ ھجری .

کتاب النقض معروف بدبعض مثالب النواصب فی نقض « بعض فذائح

الروافضی » از تصانیف حدود ۵۶۰ ھ . ق . تألیف عبدالجلیل ابن ابی الحسن
بن ابی الفضل القزوینی الرازی .

کشف الاسرار وعدۃ الابرار : معروف بتفسیر خواجد عبداللہ انصاری

تألیف ابوالفضل رشید الدین المہدی (سنہ ۵۲۰ ھ . ق .)

- كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون : لمصطفى بن عبدالله
الشهير بحاجي خليفه (چاپ استانبول ۱۹۴۳ م. - ۱۳۶۲ هـ . ق .)
- کنجکاویهای علمی و ادبی : از انتشارات دانشگاه تهران .
- كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق : للإمام عبدالرؤف المناوي.
- لسان الميزان : لاحمد بن علي بن حجر العسقلاني المتوفى سنة ۸۵۲
هـ . ق (چاپ هند)
- لوايح : لعين القضاة الميانجي الهمداني .
- مجالس العشاق: تأليف سلطان حسين بايقرا (چاپ نول کشور ۱۳۱۴
هـ . ق .)
- مجله ارمنان : سال هشتم شملره اول .
- مجمع الآدب في معجم الاسماء و الالقاب (هج ۴ ق ۲ شماره ۳۵۴
کتابخانه مکتبه المتحف العراقى) تأليف ابن الفوطى
- مجمع الفصحاء : تأليف رضاقلی هدايت .
- محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء : لابی القاسم حسين بن
محمد المعروف بالراغب الاصبهاني .
- مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان
لابی محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان عقیف الدین الیافعی الیمینی
المتوفى سنة ثمان و ستين و سبعمائة (چاپ حیدرآباد)

بیج

مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان: لشمس الدین ابی المظفر یوسف بن قز اوغلی

الترکی الشهیر سبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴ھ. ق. (چاپ حیدرآباد دکن)

معجم البلدان: تألیف شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی

(متوفی سنة ۶۲۶ھ. ق.)

معجم المؤلفین: تألیف عمر رضا کحاله (چاپ دمشق ۱۳۷۸ھ. ق)

- ۱۹۵۸ م.)

مکتوبات نسخه کتابخانه مراد منلا (ترکیه): لعین القضاة المیانجی

الهمدانی.

مکتوبات نسخه کتابخانه ملی تهران: لعین القضاة المیانجی الهمدانی.

المنتظم فی تاریخ الملوك والامم: لابی الفرج عبدالرحمن بن علی ابن محمد

بن علی ابن الجوزی المتوفی سنة سبع و تسعين و خمائة.

میزان الاعتدال فی نقد الرجال: لابی عبدالله محمد بن احمد ذهبی (۶۲۳

- ۵۷۴۸ھ. ق)

نزهة الارواح وروضه الافراح فی تاریخ الحكماء المتقدمین والمتأخرین

لشمس الدین محمد بن محمود الشهرزوری.

نفحات الانس: لعبدالرحمن بن احمد الجامی (طبع کلکتہ سنة ۱۸۵۸

میلادی)

الوافی بالوفیات: تألیف الصفدی (نسخه خطی کتابخانه ملی ملک تهران)

الوساطة بين المتنبي و خصومه : لابوالحسن علي بن عبدالعزيز الشهير

بالقاضي الجرجاني المتوفى سنة ٣٦٦ هـ . ق . (چاپ مصر)

الوسيط في الأدب العربي و تاريخه : تأليف الشيخ احمد الاسكندري

والشيخ مصطفى عناني بك .

وفيات الاعيان و ابناء الزمان : لابي العباس شمس الدين احمد بن محمد بن

ابي بكر بن خلکان (٦٠٨ - ٦٨١ هـ . ق .) طبع مصر .

هفت اقليم : لامين احمد رازی (تأليف ١٠٠٢ هـ . ق .)

يزدان شناخت : لعين القضاة الميانجي الهمداني .



فهرست رموز در متن و ذیل صفحات کتاب

ی : یزدان شناخت .

ز : زبدة الحقائق .

ج : رساله جمالی

ل : رساله لوايح .

م: مکتوبات نسخه تر کیه

م م : مکتوبات نسخه کتابخانه ملی تهران .

ت : تمهیدات .

تخ: تمهیدات نسخه خطی .

ش : شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان .

ر.ک. : رجوع کنید.

ص : صفحه .

ه. ق. : هجری قمری

ه. ش. : هجری شمسی

م. : میلادی

توضیح : اعداد یک در سمت چپ رموز گذارده شده نماینده صفحات است

بجز در م و م م که نماینده شماره مکتوب است .



فهرست مندرجات

۱	صفحه	۱ - دیباچه.
ز	«	۲ - فهرست ماخذ.
یه	»	۳ - فهرست رموز در متن و ذیل صفحات کتاب.
۱	«	۴ - باب اول : شرح حال عین الانضاة
۲	»	فصل اول : نام - کنیت - لقب.
۷	»	فصل دوم : مولد - نسبت - مسکن - تاریخ تولد.
۱۰	«	فصل سوم : مذهب و طریقت.
۲۱	»	فصل چهارم : معاصرین از مشایخ.
۳۴	«	فصل پنجم : معاصرین از شهریلوان و وزراء.
۴۴	»	فصل ششم : کمالات.
۵۵	»	فصل هفتم : پایان زندگانی و شهادت.
۸۲	«	۵ - باب دوم : عقائد و آراء صوفیانه عین القضاة
۹۶	«	۶ - باب سوم : آثار عین القضاة
۱۰۰	»	فصل اول : فهرست مؤلفات.
۱۰۳	«	فصل دوم : رساله یزدان شناخت.
۱۰۷	«	فصل سوم : زبدة الحقائق.
۱۱۱	»	فصل چهارم : رساله جمالی.
۱۱۳	»	فصل پنجم : رساله لوایح.

۱۱۸	صفحة	فصل ششم : تمهیدات
۱۲۶	»	فصل هتم : مکتوبات نسخه تر کیه .
۱۵۵	«	فصل هشتم : مکتوبات نسخه کتابخانه ملی تهران .
۱۶۱	»	فصل نهم : شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان .
۱۶۶	»	۷- باب چهارم : سبک عین القضاة .
۱۶۷	»	فصل اول : سبک در نثر .
۲۰۰	»	فصل دوم : سبک در نظم .
۲۱۲	»	۸- باب پنجم : فهرست اشعار عین القضاة .
۲۱۳	»	فصل اول : مجموعه اشعار خود عین القضاة .
۲۹۰	»	فصل دوم : مجموعه اشعار استشهاده .
۳۴۲	»	۹- باب ششم : فهرست احادیث آثار عین القضاة .



باب اول

شرح حال عين القضاة

الميانجى الهمدانى

فصل اول

نام - کنیت - لقب

نام عین القضاة در کلیه کتب معتبر و همچین تذکره ها
عبدالله و نام پدرش محمد آمده است

- ۱- تلمه صوتان الحکمة ص ۱۱۷ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد المیانجی »
خریده القصر ص ۵۸ « ابوالمعالی عبدالله بن ابی بکر محمد بن علی بن الحسن
بن علی المیانجی »
معجم البلدان جلد ۴ ص ۷۱۰ « عین القضاة عبدالله بن محمد »
میزان الاعتدال جلد ۳ ص ۳۲۰ « عین القضاة الهمدانی هو عبدالله بن محمد »
طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ ص ۲۲۶ « عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن
علی المیانجی »
مرآة الجنان ص ۲۴۴ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد الهمدانی »
الوافی بالوفیات جلد ۱۵ « عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن ابوالمعالی عین
القضاة المیانجی »
مجمع الاداب ص ۲۴۰ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی العلامة المیانجی »
لسان المیزان جزء چهارم ص ۴۱۰ نقل از قول ابن سمعانی « عبدالله بن محمد بن
علی بن الحسن بن علی المیانجی ابوالمعالی ابن ابی بکر »
نفحات الانس ص ۳۷۱ « ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی »
تذکره هفت اقلیم ص ۱۲۰ « عین القضاة کنیت و نام ابوالفضائل عبدالله بن محمد
المیانجی است »
تذکره عرفات « ابوالفضائل عبدالله بن محمد المیانجی »
شذرات الذهب ص ۷۵ « ابوالمعالی عبدالله بن محمد المیانجی »
خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰ « عبدالله بن محمد المیانجی »
تذکره حسینی ص ۲۰۵ « خواجه عبدالله مشهور بعین القضاة »
مانده در پاورقی صفحه ۲

بجز تذکره ریاض العارفین که در آنجا نام وی محمد و نام پدرش عبدالله ذکر گردیده است^۱ و بنظر میرسد که استناد مرحوم رضا قلیخان مربوط بدو مورد از کتاب تمهیدات باشد که ظاهراً عین القضاة خود را بنام محمد معرفی نموده :

«پیرم گفت قدس الله روحه که ای محمد هفتصد بار مصطفی (س) را دیدم و پنداشته بودم که او را دیدم امروز معلوم شد که خود را دیده بودم» س ۲۴
« شیخ ما یک روز نماز میکرد وقت نیت گفت کافر شدم و زانار بستم الله اکبر چون از نماز فارغ شد گفت ای محمد هنوز میانہ عبودیت نرسیده و در پرده آن نورسیاه به پرده داری فَبِعِزَّتِ لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^۲ ترا راه ندادند باش تا آنجا رسی » س ۱۳

که در نسخه خطی موجود در کتابخانه مدرسۀ عالی سپهسالار عبارت بالا باین شکل ضبط شده است « چون از نماز فارغ شد گفت ای محمد تو هنوز میانہ عبودیت نرسیده... » که با توجّد دقیق بهر دو عبارت باید گفت

مانده از یاورقی صفحه ۱

قاموس الاعلام (جلد ۵) س ۳۲۳۱ « عین القضاة ابوالفضائل عبدالله »

برو کلمن جلد اول س ۳۹۱ « ابوالعمالی عین القضاة عبدالله بن محمد بن علی

المیانجی الهمدانی »

ژورنال آزیاتیک سال ۱۹۳۰ س ۶ « عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی

المیانجی الهمدانی ابوالعمالی عین القضاة »

۱ - ریاض العارفین س ۱۷۶ « ابوالفضائل محمد بن عبدالله میانجی »

مرحوم مدرس تبریزی در ریحانة الادب س ۱۴۱ در ذیل عین القضاة وی

را « محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن میانجی همدانی » ذکر نموده که

که قطعاً « محمد بن » اولی اشتباهاً اضافه گردیده است .

• - سورة ۲۸ آية ۸۴

کہ مخاطب شیخ خود شیخ بوده است کہ در اینصورت لابد شیخ مزبور محمد بن حمویہ خواهد بود^۱ .

و بالآخرہ با ملاحظہ نوشتہ سمعانی^۲ کہ نام پدر او را محمد ذکر کردہ و همچنین تصریح سایر مورخین^۳ تردیدی باقی نمی ماند کہ نام وی عبد اللہ و نام پدرش محمد بوده است .

و نیز باید دانست کہ عین القضاة در هیچ یک از آثار خود متذکر نام خویش نبوده بلکہ خود را قاضی یا عین القضاة خطاب کردہ است :

« این مکتوب از غیرت نوشتہ نباید کہ کسی بظن فاسد خویش گوید قاضی میگوید وقف کردن نہ نیکست و این در دین نیست » م ت ۵۸
 « زنہار تا نہ پنداری کہ قاضی میگوید کہ کفر نیکست و اسلام چنین نیست و مدح کفر میکند و منع اسلام میکند بدانکہ ہر چہ کہ مرد را بخدارساند اسلام است و ہر چہ مرد را از راہ باز دارد کفر است » ت ۹
 « ای عزیز مغذور دار قاضی فضولی ہمدانی از کجا و این سخنہای اسرار از کجا گویندہ نمیداند کہ چہ میگوید شنوندہ چہ داند کہ چہ می شنود » ت ۸

« اما وردهای این بیچارہ را بکار باید داشتن کہ بسیار فتوح روحانی دیدہ است از این وردها این ضعیف بیچارہ عین القضاة اگر چہ ذکر وردهای خدای تعالی ہمہ مرتبہ بلند دارد اما این اذکار خصوصیتی دیگر دارد » ت ۱۱

۱ - ر . ک . . بفصل سوم از ہمین باب .

۲ - الانساب ص ۵۴۷ . . . والثانی منسوب الی میانہ آذربایجان منہا القاضی ابو الحسن علی بن الحسن بن علی المیانجی قاضی بہمدان استشهد بہا و ولدہ ابو بکر محمد

۳ - ر . ک . . بیورقی صفحہ ۲۹۱

« درینجا شیخ سیاوش ما گفت امشب مصطفی (ص) را در خواب دیدم که از در درآمد و گفت عین القضاة ما را بگوی که ما هنوز ساکن سرای سکونت الهی نشده ایم تو یک چندی صبر کن تا وقت باز آید که همه قرب باشد ما را بی بعد همه وصال بود بی فراق » ت ۳۵

« درینجا هر کس سر آن ندارد فردا باشد که عین القضاة را بینی که چون توفیق یافته است که سر خود فدای او کند تا سروری یابد » ت ۳۶
 « کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند که عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده » ت ۳۸

« درینجا هر که خواهد که بیواسطه اسرار الهیت از او شنود گو از عین القضاة همدانی شنو » ت ۴۴

« . . . در این مقام من که عین القضاة نوری دیدم که از او جدا شد و نوری از خود دیدم که بر آمد و هر دو نورها بهم بر آمدند و متصل شدند و صورتی زیبا شد چنانکه چند وقت در این متحیر مانده بودم » ت ۴۴
 « . . . اما همگان عین القضاة نباشند که در عزت دایره هومستغرق باشند » ت ۵۰

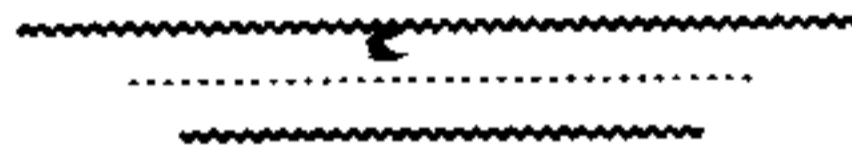
« اما دیشب که شب آدینه بود نیمه ماه رجب شیخ علی ائده الله عمره گفت که امشب مصطفی (ص) را دیدم که من و تو که عین القضاة در خدمت او میرفتیم و تو این کتاب را با خود داشتی مصطفی (ص) از تو پرسید که این کتاب را بمن نمای تو این کتاب را بحضرت نمودی و حضرت این

۱ - ظاهراً از مریدان عین القضاة بوده است .

کتاب را فرا گرفت و ترا گفت که بآستین من نه تو این کتاب در آستین مبارک او نهادی پس گفت که ای عین القضاة بیش از این اسرار بر صحرا منه جانم فدای خاک پای او باد و من نیز قبول و دست از گفتن برداشتم و همگی بدعا مشغول شدم تا دیگر چه فرماید « ت ۵۱

کنیت او را اکثر مورخین ابوالمعالی^۱ و قلیلی نیز ابوالفضایل^۲ ذکر نموده اند.

لقب وی را نیز بالاتفاق عین القضاة نوشته اند ولی از تاریخ و چگونگی این عنوان که باو داده شده و همچنین اشتغال وی بقضاء هیچ گونه اطلاعی در دست نیست.



- | | |
|--|--|
| ۱- ر . ک . به تنمة صوتان الحکمة ص ۱۱۷ خریدة القصر ص ۵۸ | الوافی بالوفیات جلد ۱۵ |
| مرآة الجذان ص ۲۴۴ | مجمع الاداب ص ۲۴۰ |
| لسان المیزان جزء چهارم ص ۴۱۰ | شذرات الذهب ص ۷۵ |
| برو کلمن جلد اول ص ۳۹۱ | ریاض العلماء باب العین من القسم الثاني |
| ژورنال آزیاتیک سال ۱۹۳۰ ص ۶۰ | ۲- ر . ک . به نفحات الانس ص ۳۷۱ |
| تذکره هفت اقلیم ص ۱۲۰۱ | تذکره عرفات |
| قاموس الاعلام (جلد ۵) ص ۲۲۳۱ | خزینة الاصفیاء جلد ۲ ص ۱۰ |
| طرائق الحقائق جلد ۲ ص ۲۵۴ | ریاض العارفین ص ۱۷۶ |
| مجله ارمغان سال هشتم شماره ۱ ص ۳۱ | |

فصل دوم

مولد - نسبت - مسکن - تاریخ تولد

مولد مولد عین القضاة همدان بوده است و از عبارت سمعانی^۱ و یا قوت حموی^۲ برمیآید که وی در همدان مقیم بوده و پدرش نیز در همانجا بدنیا آمده است.

نسبت شهرت او بمیانجی نیز بلاشک بسبب نسبتی است که جدش بدان مشهور بوده است و وی در نوشته‌های خود ابدأ به نسبت میانجی اشاره نکرده بلکه خویشان را همدانی میخواند:

« ای عزیز معذور دارقازی فضولی همدانی از کجا و این سخنهای اسرار از کجا گوینده نمیداند که چه میگوید شنونده چه داند که چه می‌شنود » ت ۸

« دریفا هر که خواهد که بیواسطه اسرار الهیت از او شنود گو از

عین القضاة همدانی شنو که گفت ان الحق لینطق علی لسان عمر » ت ۴۴

۱ - کتاب الانساب سمعانی چاپ کبک ص ۵۴۷ : « میانجی . . . والثانی منسوب الی میانه آذربایجان منها القاضی ابوالحسن علی بن الحسن بن علی المیانجی قاضی بهمدان استشهد بها وولده ابوبکر محمد »

۲ - معجم البلدان جلد ۴ ص ۷۱۰ : « میانه . . . وقد نسب الیها القاضی ابوالحسن علی بن الحسن المیانجی قاضی همدان استشهد بها رحمه الله وولده ابوبکر محمد وولده عین القضاة عبدالله بن محمد »

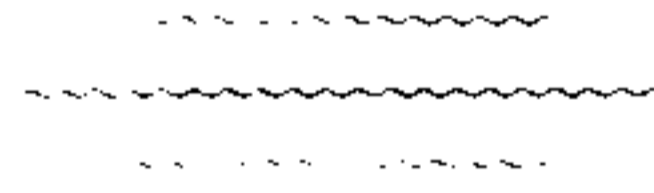
و بدین سبب نام او را بعضی ها با نسبت میانجی^۱ و برخی دیگر با نسبت همدانی^۲ و عده‌ای نیز با هر دو نسبت^۳ ذکر نموده‌اند و در واقع بایستی ویرا میانجی الاصل و همدانی المولد شمرد.

مسکن عین القضاة در همدان بوده است و بهمین مناسبت او را **مسکن** بالاتفاق اهل همدان شمرده‌اند جز سبکی که او را از اهل خراسان می‌شمارد و در هیچ جا چه در آثار خود عین القضاة و چه در آثار سایرین مطلبی دال بر تأیید این موضوع بنظر نرسید و شکی نیست که سبکی مرتکب اشتباه گردیده است.

تاریخ تولد عین القضاة در هیچ یک از کتب و تذکره‌ها بجز مجمع الاداب و ژورنال آزیاتیک مذکور نمی‌باشد و چون در سنه شهادت (شب چهارشنبه هفتم جمادی الاخری سنه ۵۲۵)

- | | |
|-----------------------------|--|
| زبدة النصرة ص ۱۵۱ | ۱ - ر . ک . به تتمه صوّان الحکمة ص ۱۱۷ |
| معجم البدان جلد ۴ ص ۵۴۷ | خریفة القصر ص ۵۸ |
| الوافی بالوفیات جلد ۱۵ | طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ ص ۲۲۶ |
| نفحات الانس ص ۳۷۱ | مجمع الاداب ص ۲۴۰ |
| ریاض العارفين ص ۱۷۶ | تذکره هفت اقلیم ص ۱۲۰۱ |
| مرآة الجنان ص ۲۰۱ | ۲ - ر . ک . به میزان الاعتدال جلد ۳ ص ۳۲۰ |
| کشف الظنون ص ۲۴۴ | لسان المیزان جزء چهارم ص ۴۱۰ |
| طرائق الحقائق جلد دوم ص ۲۵۴ | ریاض العلماء باب العین من القسم الثاني |
| شذرات الذهب ص ۷۵ | ۳ - ر . ک . به تذکره عرفات |
| مجمع الفصحاء جلد اول ص ۳۴۰ | خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰ |
| ژورنال آزیاتیک سال ۱۳۹۰ ص ۶ | بروکلمن جلد اول ص ۳۹۱ |
| | ریحانة الادب ص ۱۴۴ |
| | ۴ - طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ ص ۲۲۶ : > (عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی) ابوالمعالی بن ابی بکر من اهل خراسان يعرف بعین القضاة < |

بنا بتصریح خودش در سن سی و سه سالگی بوده است :
« و كالكتاب الذي لقبته بزبدة الحقائق و هذا آخر ما صنفته من
الكتب و كنت اذ ذاك من ابناء اربع و عشرين سنة و في هذه السنة^۱ التي
ابتلاني فيها التقدير بهذه الفتنة بلغت ثلاثاً و ثلاثين^۲ ش ۶۵
عليهذا تاريخ تولد وی را بایستی مطابق نوشته مجمع الاداب و ژورنال
آزیاتیک^۳ سال ۴۹۲ هجری قمری برابر با ۱۰۹۸ میلادی دانست .



۱ - یعنی سنه ۵۲۵

۲ - مجمع الاداب ص ۲۴۱ «ومولده اثنان وتسعون واربعمائة وقبره مزار بها»
ژورنال آزیاتیک ص ۶ (که سنه ۴۹۲ را تأیید مینماید)

فصل سوم

مذهب و طریقت

مذهب عین القضاة را هیچ يك از نویسندگان متذکر نشده اند
مذهب فقط سبکی^۱ وی را جز و شافعیان شمرده که نوشته های خود
عین القضاة نیز مؤید این مطلب است^۲ و اما عوام الناس و اهل ظاهر و مخالفین
او را به نسبت بیدینی و حلولی بودن و دعوی نبوت و الوهیت متهم کرده اند:
« درینجا از دست رهنمان روزگار و عالمان پر جهل و طفلان نارسیده
که این را از نمط و حساب حلول شمرند جانم فدای خاکپای چنین حلول
باد » ت ۱۸

« ای دوست اگر خواهی که سعادت ابدی ترا میسر شود یکساعت
صحبت يك حلولی را در یاب تا بدانی که حلولی کیست ، حلولی صوفی
باشد مگر آن شیخ از اینجا گفت که الصوفی هو الله ، شیخ عبد الله انصاری
میگوید عالم بعلم نازد و زاهد بزهد نازد صوفی را چه گویم که صوفی خود
اوست چون صوفی او باشد حلول نباشد هر چه خدای تعالی را باشد این
حلولی موحد را نیز باشد در این مقام هر چه شنوی از وی از خدا شنیده
باشی » ت ۴۴

۱- طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ ص ۲۳۶

۲- ر . ك . بمقدمة رسالة جمالی درباره علت تألیف رساله علائی و همچنین
فصول خود رساله جمالی و آخر رساله شكوی درباره حقیقت مذهب سلف (درسه فصل).

« آخر تونشنیده که هر که با کافر نشیند کافر شود اگر صحبت من ترا هیچ اثر نکند جز آنکه حلولی معنوی نباشی حلولی مجازی باش چه گوئی آنها که مرا بیدین میخوانند و تو بر دین من باشی چه گوئی تونیز بیدین نباشی معذور دارایشان را » ت ۴۷

« اما نهایت عشق آن بود که فرق نتوان کرد میان ایشان چون عشق از آن سر تمام شود و شاهد مشهود شود تو این را از نمط حلول شماری این حلول نبود کمال اتحاد بود و یگانگی در مذهب محققان جز این مذهب نباشد » ت ۲۲

« کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند که عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تونیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم که فتوی این آید نویسند

وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يَلْحَدُونَ فِي الْأَسْمَاءِ ۝ ت ۳۸

«...» هذا وقد نسبوني الى دعوى النبوة ايضا بسبب كلمات من مصطلحات الصوفية كلفظ التلاشي والفاء » ش ۳۹

«...» وقد شددوا على الانكار في تلك الكلمات و زعموا ان ذلك كفر

و زندقه و دعوى النبوة «...» ش ۵۶

«...» على ان الكلمات التي اندروها على كلها موجودة لفظا و معنی

فی کتب الامام حجة الاسلام ابی حامد الغزالی « ش ۲

عین القضاة ظاهراً بسبب غلبه حال بطواهر شریعت چندان توجید

نمیکرده است :

• سورة ۷ آية ۱۷۹

« ای دوست اگر تو خواهی که اشکال تمام حل شود بدان هر مذهبی که هست آنکه مقرر و ثابت بود که قالب و بشریت بر جا بود و حکم و خطاب و تکلیف بر قالبست مادام که بشریت بر جا باشد اما کسی که قالب را باز گذاشته باشد و بشریت افکنده و از خود بیرون آمده تکلیف و حکم و خطاب از وی برخیزد و حکم جان و دل قایم شود کفر و ایمان بقالب تعلق دارد و آنکس که تَبْدِلُ الْأَرْضِ * او را کشف شده باشد قلم امر و تکلیف از او برداشته شود ، لیس علی الخراب خراج ، احوال باطن در زیر امر و نهی نیاید » ت ۵۱

و این بی اعتنائی در رفتار و گفتار و نبوغ و فضل فوق العاده او سبب اتهام وی به بیدینی گردیده و شاید طریقه صوفیه در وحدت وجود است که بعلت مشتبه بودن با حلول باو نسبت حلولی می داده اند .

در طریقت عین القضاة را بالاتفاق شاگرد شیخ احمد
 طریقت
 غزالی دانسته اند^۲ که این مطلب با توجه بمکاتبات

* سورة ۱۴ آية ۴۹

- ۱- شرح حال رجوع کنید به فصل چهارم از همین باب .
- ۲- تنمة صوان الحکمة ص ۱۱۷ « کان من تلامذة الامام عمر النخيام و تلامذة الامام احمد الغزالی »
- درة الاخبار ص ۷۳ « از شاگردان امام عمر نخيام بود و از شیخ محقق احمد غزالی نیز اقتباس علوم کرده »
- الوافی بالوفیات جلد ۱۵ « و کان من تلامیذ الغزالی و تلامیذ محمد بن حمویه »
- مجمع الاداب ص ۲۴۰ « هومن تلامیذ صدر المشایخ محمد بن حمویه و الامام ابی الفتوح احمد بن محمد الغزالی و کان یضرب به المثل فی الذکاء و الفضل و کان من تلامیذ عمر النخيامی »

مانده در پاورقی صفحه ۱۳

فيمابين آنان^۱ و همچنين اشارات صريح ويا غير صريح عين القضاة در نوشته هاي خود بدان روشن و مسلم ميگردد :

« يادگار شيخ احمد ماست قدس روحه ، اما اي دوست مگر رساله

اضحوى نخوانده كه ابوسعيد ابوالخير با بوعلى سينا نوشته^۲ » ت ۵۰

« شيخ ما گفت كه شيخ ما شيخ ابوبكر رحمه الله در مناجات با حق

گفت الهى ما الحكمة فى خلقى؟ گفت از آفريدن من چه حكمت جواب آمد

الحكمة فى خلقك رؤيتى فى مرآة روحك و محبتى فى قلبك » ت ۴۰

(توضيح آنكه شيخ احمد غزالى از اصحاب شيخ ابوبكر نساخ طوسى

بوده است)

«مدتها بود كه نه تن از علماء راسخ معلوم بودند و لكن امشب كه شب

آدينه بود كه زمان كتاب بوددهمى را معلوم من كردند و اين خواجه محمد

غزالى بود شيخ احمد را ميدانستم محمد را نميدانستم محمد نيز از آن ماست

اگرچه خواهى آنچه گفتم تمام بدانى از شيخ احمد غزالى بشنو كه چه در نشان

حديث المؤمن مرآة المؤمن در اين بيتها گفت ۰۰۰ » ت ۴۱

« شيخ ما گفتم لاشيخ ابلغ من العشق ، هيچ پيرى سالك را كامل تر از

مانده از ياورقى صفحه ۱۲

نفحات الانس ص ۲۷۱ > با شيخ محمد بن حمويه صحبت داشته است و با شيخ امام

احمد غزالى نيز <

خزينة الاصفياء جلد ۲ صفحه ۱۰ > از خلفاى عالیشان و مریدان ياك امتقاد و اعظم

اصحاب شيخ احمد غزالى است با شيخ محمد بن حمويه نيز

صحبت داشت <

۱- ر . ك . ه . م ت ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸

۲- رساله اضحوى تاليف ابوعلى سينا است و ظاهراً تعريف نساخ است كه

۱- با بوسعيد ابوالخير منسوب کرده اند .

عشق نیست وقتی شیخ را پرسیدم که ما الدلیل علی الله؟ فقال دلیلہ هو الله» ت ۴۲
 «از خواجه احمد غزالی رحمة الله علیه شنیدم که هرگز شیخ ابوالقاسم
 گرکانی رحمة الله علیه که ابلیس بل چون^۱ نام او بردی ۰۰۰۰» م ت ۲۰
 « آن مقتدای اهل تحقیق احمد غزالی قدس الله روحه گفته است

عاشق زمین ذلتست و معشوق آسمان عزت « ل ۸۱

«اما دریغ از آنست که چندین سال طالب چیزی از این نبوده و جان
 نکنده در طلب این حقایق تا قدر این بداندستی چون غزالی رحمة الله علیه باید
 تا قدر این بداند» م ت ۴۵

«خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گوید در سوانح : معشوق باعاشق
 گفت بیا تو من باش گفت اگر من تو گردم آنگاه معشوق در باید و درعاشق
 نیز آید چون تو من گردی در معشوق آفراید» ل ۴۱

«و آن در رباعی خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفته است :

تا جام جهان نمای در دست منست از روی خرد چرخ برین پست منست
 تا قبله نیست قبله هست منست هشیارترین خلق جهان مست منست»
 ل ۴۸

«خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفته است نقطه‌های بِحَبِیْمٍ رادر
 زمین فطرت افکندند تخم بِحَبِیْمٍ بر آمد هر آینه تخم دویم هم رنگ تخم

اول باشد سبحانی و انا الحق اگر پدید آید از این اصل پدید آید» ل ۱۱۱

و کیفیت رسیدن وی بخدمت احمد غزالی بطریق است که خودش در

مقدمه زبدة الحقائق بشرح زیر بیان نموده :

۱ - کذا * سورة ۵ آیه ۵۹

« ٠٠٠ و كان عذرى اذخضت به كل مخاض فى العلم واضحا فالغريق يتمسك بكل شئى رجاء الخلاص فقد كنت على شفا حفرة من النار لولا ان الله تعالى انقذنى بفضله و كرمه . و كان السبب فى ذلك انى كنت اطالع كتب الكلام طلباً للارتقاء عن حضيض التقليد الى ذروة البصيرة فلم اظفر منها بمقصودى و تشوشت على قواعد المذهب حتى تردت فى ورطات لا يمكن حكايتها فى هذه اللمعة ولا فائدة فى سماعها ايضا للاكثرين فانه يولد ضرراً عظيماً للافهام القاصرة و القلوب الضعيفة فتحيرت فى امرى تحيراً ينقش العيش حتى دلتى دليل المتحيرين على الطريق و امدنى كرمه بالمعونة و التوفيق . و على الجملة فما نعشنى عن سقطتى بعد الله تعالى الا مطالعة كتب الشيخ الامام حجة الاسلام ابى حامد محمد فى هذه المدة ' من الاشتغال بالعلم عجائب كثيرة مما استقبلنى فى الطريق من الكفر و الضلالة و الحيرة و العماية و شرح ذلك لايفى به بيان فانه خارج عن الحد و الحصر و الاحصاء ولا مطمح فيه لطلب الاستقصاء ثم لما حصلت مقصودى من العلم فظننت انى وصلت جعلت انشد لنفسى قول الشاعر .

انزل بمنزل زينب و رباب
و اربع فهذا مربع الاحباب
فبينما احط رحالى فى الثرى و انيخ المطايا لسرفد ' عن السير
و السرى اذا وجدت عين البصيرة فى الانفتاح و لست اعنى بصيرة العقل حتى
لا تفتر بخاطرك ' فكانت عين البصيرة تنفتح قليلا قليلا و كنت اقف فى
اثناء ذلك على القواطع التى كادت تقطع على طريق الطلب لما وراء العلوم
و بقيت فى ذلك قريباً من سنة و انا بعد لم اقف على حقيقة الواقعة التى وقعت
لى فى تلك السنة حتى ان سيدى و مولاي الشيخ الامام سلطان الطريقة و

ترجمان الحقیقة ابا الفتوح احمد بن محمد الغزالی متع الله ببقائه الاسلام و جزاه عنی خیر جزائه ساقه التقدير الی همدان و هی مستقط رأسی فانكشف لی فی خدمته قناع الحيرة عن وجه تلك الواقعة فی اقل من عشرين يوماً فشاهدت جليلة الحال فی ذلك ثم طولعت بشیء لم یبق منی و من طلبتی لغيره الا ماشاء الله وانا الان منذ سنين ليس لی شغل الا طلب الفناء فی ذلك الشیء و الله المستعان علی اتمام ما ولیت وجهی شطره ولو عمّرت عمر نوح و افیتته فی هذا الطلب لکان له بعد قليلاً ورحم الله ابافراس حیث یقول «...» که با توجه بشرح مزبور و تاریخ تحریر رساله بشرح زیر :

«و کنت اذا املیت تلك الرسالة ابن احدى وعشرين سنة وانا الان ابن اربع وعشرين سنة»

بالنتیجه بایستی تاریخ این ملاقات را در سنه ۵۱۵ هجری دانست و قرائن دیگر نیز مؤید این مطلب است

همانطوریکه اشاره نموده دوره ارشاد و هدایت او بوسیله احمد غزالی در حل و کشف واقعه‌ای که او را اتفاق افتاده بود مدتی کمتر از بیست روز بوده است و با آمادگی و استعدادی که بواسطه مطالعه مصنفات امام محمد غزالی بدست آورده بوده این دوره کوتاه مقدمه و آغاز دوره شیفتگی و انقلاب وی شده است .

۱- « من هرگز در این معنی چیزی ننوشتمی که قریب ده سال باشد تا مرا معلوم شده است که صفات ازل بیش از آنست که بتوان گفت یا بتوان نوشت » م ۲۲
 « ده سال است تا علیکم بدین المعجیز روی و امن نموده است و مرا در حق خدای تعالی همان ایمانست که پیرزنی را با کودکی در کتاب « م ت ۲۳ » با در نظر گرفتن تاریخ تحریر این دو مکتوب که تقریباً اواخر عمر عین القضاة (سنه ۵۲۵) بوده تردیدی نمی ماند که سال ملاقات بایستی همان سنه ۵۱۵ باشد .

بعضی ما عین القضاة را ساگرد شیخ محمد بن حمویہ^۱ نیز دانسته اند^۲

که باتصريح عین القضاة بشرح زیر :

« از خواجه محمد حموی و خواجه غزالی رضی الله عنه شنیدم که روز قیامت صدیقان را همه این تمنا بود که کاشکی از خاک بودندی که محمد معشوق روزی قدم بر آن نهاده بودی » مت ۱۷

معلوم میگردد که با شیخ مزبور نیز صحبت داشته و از حضورش استفاده میکرده است .

از زمان و مکان این تلمذ اطلاعی در دست نیست و بطوریکه میدانم امام ابو عبدالله محمد بن حمویہ در جوین ساکن بوده است فقط با فعی در مرآة الجنان ذیل حوادث سنہ ۵۳۰ مینویسد : « در این سال شیخ بزرگ استاد صوفیہ در خراسان عارف برجستہ نامی ابو عبدالله محمد بن حمویہ جوینی در گذشت از موسی بن عمران انصاری و جمعی دیگر روایت کرد و در تصوف کتابها نوشت و آواز او بجای دور رسیده بود و در زمان خود مسند اصفهان بود »

از اینجا میتوان گفت که وی مدتی هم در اصفهان نیز سینه است و اینک استفاده عین القضاة از حضور او در چند تاریخچه و کجا و چگونه انجام گرفته است چیزی روشن نیست .

۱- شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از همین باب

۲- ر . ک . به ، الوافی بالوفیات جلد ۱۵ - مجمع الاداب ص ۲۴۰ - فحان

الاس ص ۳۷۱ - خزینة الاصفیاء جلد دوم ص ۱۰

برخی گفته‌اند عین القضاة شاگرد عمر خیام^۱ هم بوده است^۲ با اینک مشهور است که خیام بعزم حج بملکه مسافرت کرده و در بغداد در برابر روی کسانی که بملاقات او آمده بودند بست ولی بادر نظر گرفتن تاریخ وفات خیام در سال ۵۱۷ و محل سکونت وی قبل از سفر حج و بسر بردن او گاهی در بلخ و زمانی در نیشابور پس از مراجعت از سفر حج و همچنین سن و محل زندگی عین القضاة و اینک در هیچ یک از آثار خود باسم خیام اشاره نمی‌کند این نسبت و ملاقات این دو بعید بنظر میرسد .

در بعضی از تذکرها نوشته شده که عین القضاة اکثر اوقات خود را بصحبت بابا طاهر عریان^۳ صرف مینموده و از جمله معتقدان با اخلاص وی بوده است^۴ و بی شک این مطلب اساس ندارد و شاید مأخذ آن افسانه مشهور بین اهالی همدان در باره مرگ عین القضاة باشد^۵ زیرا با توجه بشرح ملاقات طغرل اول با بابا طاهر در سال ۴۵۲^۶ بشرح زیر :

«شنیدم که چون سلطان طغرل بک بهمدان آمد از اولیاء سد پیر بودند بابا طاهر و بابا خضر و شیخ حمشا، کوه‌هدیست بر در همدان آنرا خضر خوانند بر آنجا ایستاده بودند نظر سلطان بر ایشان آمد کو کبه لشکر بداشت و پیاده

۱- شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از همین باب .

۲- ر. ک. به : تنمہ صوان الحکمة ص ۱۱۷ - درة الاخبار ص ۷۳ - مجمع الاداب ص ۲۴۰

۳- شرح حال بابا طاهر رجوع کنید به : تاریخ گزیده حمد الله مستوفی و مقدمه دیوان بابا طاهر ضمیمه سال هشتم مجله ارمغان

۴- ر. ک. به تذکره عرفات و تذکره حسینی ص ۶۵

۵- راجع بافسانه مرگ عین القضاة رجوع کنید بفصل هفتم از همین باب

شد با وزیر ابو نصر الکندی پیش ایشان آمد و دستهایشان ببوسید با باطاهر باره شیفته گونه بودی او را گفت ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت آنچه تو فرمائی بابا گفت آن کن که خدا می فرماید **إِنَّ اللَّهَ يُمِرُّ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** سلطان بگریست و گفت چنین کنم بابا دستش بستند و گفت از من پذیرفتی؟ سلطان گفت آری بابا سر ابریقی شلستند که سالها از آن وضو کرده بود در انگشت داشت بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت مملکت عالم چنین در دست تو کردم بر عدل باش سلطان ببوست آن در میان تعویذ داشتی و چون مصافی پیش آمدی آن در انگشت کردی «راحة الصدور» ۹۸

معلوم میگردد که با باطاهر در سال ۵۴۲ هجری شهرت داشته است و چون ولادت عین القضاة در سال ۵۹۲ بوده بنا بر این وجود با باطاهر در آن تاریخ بعید بنظر میرسد.

یکی دیگر از شاخصی که عین القضاة از حضورش استفاده کرده است شیخ بر که همدانی است که در مکتوبات خود ملاحظه می شود این عطف کرده نموده است.

«... از بر که قدس الله روحه شانه که فخره اهل اهل بیت و عالم از من سید کلیم ترفتحده بود پس او این سخن گفت که در میان ما که در آن وقت که چیست» ۲۰

«قریب هفت سال دم یا پیش بر که در ارض الله باشد...»

۵-سورة ۱۶ آیه ۹۲

۱- شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از همین کتاب.

زهره نداشتی که دست فرا کفش او کنم» م ت ۵۵

«از بر که قدس الله روحه العزیز شنیدم که در ظاهر میگفت که مردمان
میایند و ریش خود با فسوس ما میدارند پس افسوس می برند و بریش خود
میدارند» م ت ۱۵

«۰۰۰ از بر که قدس الله روحه شنیدم که از یوسف رحمه الله حکایت
کرد و هومن کبار اصحاب فتحه رحمة الله علیه گفت در عشر آخر ماه رمضان
بخفتم در طلب قدر و ندیدم» م ت ۸۳

«چون پیش بر که قدس الله روحه العزیز بنشستمی از جماعتی که بر او
سلام کردند و قال و قیل ندانستندی که چه بود کمتر بودمی» م ت ۱۲
«بر که رضی الله عنه گفت که مردی بود فرزند خود را گفت که هرگز
ریش گاو بوده؟ گفت ریش گاو کی بود و چه بود؟ گفت آنکه بامداد از خانه بدر
آید گوید امروز گنجی یابم. پسر گفت ای پدر تا منم ریش گاو بوده ام» م ت ۴۰
در خاتمه باید متذکر شد که عین القضاة علاوه بر مطالعه کتب امام محمد
غزالی و ارشاد و هدایت خواجه احمد غزالی و همچنین استفاده از حضور سایر
بزرگان اهل تصوف با احاطه کاملی که نسبت بآراء و عقائد مشایخ صوفیه
بخصوص حسین بن منصور حلاج داشته از نظریات و افکار آنان نیز متأثر
گردیده است.

فصل چهارم

معاصرین از مشایخ

الف - استادان و مشایخ طریقت :

ابوالفتوح احمد بن محمد بن محمد بن احمد الطوسی الغزالی

شیخ احمد غزالی برادر کوچکتر حجت الاسلام شیخ ابو حامد محمد غزالی و مرید شیخ ابوبکر نساج طوسی و مراد عین القضاة همدانی بوده است. وی یکی از بزرگان عرفا و اهل علم و دارای تألیفات بی نظیری است که از آن جمله رساله سوانح^۱ و رساله عینیه است.

ابن خلکان در وفيات الاعیان جلد اول صفحه ۸۰ گوید: کان واعظاً ملیح الوعظ حسن المنظر صاحب کرامات و اشارات و کان من الفقهاء غیراً امد مال الی الوعظ فعمل علیہ و درس بالمدرسة النظامية ذمياً من اخيه ابي حامد لما ترك التدريس زهادة فیه و اختصر کتاب اخيه ابي حامد المسين باحیاء علوم الدین فی مجلد واحد و سماه لباب الاحیاء له تصنیف آخر سماه الذخيرة فی علم البصيرة و طاف البلاد و خدم الصوفية بنفسه و کان مائلاً الی الانقطاع و العزلة»

ابوالفرج بن الجوزی در کتاب المنتظم ذیل حوادث سنه ۵۲۰ در ذمه

۱- صاحب نفعات فصلی از رساله اوایح را اشتباهاً بجای فصلی از رساله سوانح در ذیل شرح حال احمد غزالی آورده است. رجوع کنید به نفعات ص ۳۳۶

احمد غزالی گوید: « احمد بن محمد بن محمد ابو الفتوح الغزالی الطوسی
 اخو ابی حامد کان متصوفا زاهدا فی اول امره ثم وعظ فکان مفوہا و قبله عوام
 الناس و جلس ببغداد فی ناحیة رباط بہروز و جلس فی دار السلطان محمود
 فاعطاه الف دینار و لما خرج و کانت فرس الوزير فی الدهلیز بمرکب
 ذهب وقلائد و طوق من ذهب و رکبه و مضى فقال لا يتبعه احد ولا يعاد الفرس
 الی . و خرج یوما الی ناعوزة فسمعها تن فرمی طیلساند علیها و کان له نکت
 لطیفة الا ان الغالب علی کلامه التخلیط و روایات الاحادیث الموضوعة و
 الحکایات الفارغة و المعانی الفاسدة و قد علق به کثیر من ذلك و قد
 رأینا من کلامه الذی علق به و علیه خطه اقرار بانہ کلامه فمن ذلك انه
 قال موسی رب ارنی انظر الیک و قیل له لن ترانی قال هذا شانک تصطفی
 آدم ثم تسود وجهه و تخرجه من الجنة تدعونی الی الطور ثم تشمت بی الاعداء
 هذا عملک بالاحباب فكیف تصنع بالاعداء . وقال نزل اسرافیل بمفاتیح
 الکوثر علی محمد صلی الله علیہ و سلم و جبریل جالس عنده فاصفر وجهه
 یعنی جبریل فقال رسول الله صلی الله علیہ و سلم یا اسرافیل هل نقص مما
 عنده شیئی ؟ قال لا قال و ما لا ینقص الواعی الا یرید .

و حلی القاضی ابو یعلیٰ عنه انه صعد المنبر فقال معاشر المسلمین کنت
 انما ادعوکم الی الله وانا الیوم احدثکم منه والله ما شدت الزنا نیر الامن حبه
 ولا اذیت الجزیة الا فی عشقه . و کان احمد الغزالی یتعصب لابلیس و یعذره
 حتی قال یوما لم یدر ذاک المسکین ان اطافر القضاء اذا حلت اثرت و
 قسی القدر اذا رمت اصمت ثم انشد یقول .

130521

و کنا و لیلیٰ فی صعود من الهوی فلما توالینا ثبتت و ذلت

وقال التقى موسى و ابليس عند عقبة الطور فقال له موسى لم لم تسجد لادم فقال كالا ما كنت لاسجد لبشر يا موسى انا اصدق منك بالتوحيد انت ادعيت التوحيد و قيل لك انظر الي الجبل فنظرت و قيل لي اسجد لغيري فما سجدت ثم قال الغزالي من لم يتعلم التوحيد من ابليس فهو زنديق و لقد عجت من هذا الهذيان الصادر من هذا اجاهل فان ابليس لو كان مجبا له موحدا لما حرض الناس على المعاصي و كيف ينفق مثل هذا الهذيان في مثل بغداد وهي دار العلم و لقد حضر مجلس يوسف الهمداني فقال هذا مدر لادم شيطاني لا رباني ذهب دينه و الدنيا لا تبقى له قال و شاء عن الغزالي ان كان يقول بالشاهد و يجالس المرء فحدثني ابو الحسين بن يوسف انه كتب له في حق مملوك له تركي رقعة فقراها و هو على المنبر فصاح باسمه فقام فصعد المنبر فقبل الغزالي ما بين عينيه و قال هذا جواب الرقعة

صاحب مرآة الزمان ذيل حوادث سنة ۵۲۰ كويد :

" و ذكره ابو سعد السمعاني و قال كان من الخدم من اهل بيت الحسن

افحش الكذب ليتوصل به الي اخذ الدنيا قال و سمعته يقول ان بيت الحسن في هذا الرباط تسجد لي فقلت امرك الله ان تسجد له فلم تسجد و سجدت لبقية نعم و هذا الكفر الصريح الموجب لسفك الدماء و انهاق الامم فحدثني في ذلك العصر من الاكاره من يتقرب الي الله بدمه هذا الفاجر

ابن الجاردر في تاريخ بغداد كويد :

" روزی در مجلس عظم قاری این آیه را خواند که ای مایه الهی

اسرفوا علی انفسهم • وی گفت شرفهم بپاء الاضافة الی نفسه بقوله یا عبادى
ثم انشد :

وهان علی اللوم فی جنب حبها و قول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمى وانى اذا قیل لی یا عبدها لسمیع
از مقدمه زبده الحقائق می توان تأثیر احمد غزالی را در عین القضاة
بخوبی دریافت و وی بعد از رسیدن بخدمت احمد غزالی جز طلب فناکاری
نداشته است :

« و كنت اقف في اثناء ذلك على القواطع التي كادت تقطع على طريق
الطلب لما وراء العلوم و بقيت في ذلك قريبا من سنة و انا بعد لم اقف على
حقيقة الواقعة التي وقعت لي في تلك السنة حتى ان سيدى و مولاي الشيخ الامام
سلطان الطريقة و ترجمان الحقيقة ابا الفتوح احمد بن محمد الغزالي متع الله
ببقائه اهل الاسلام و جزاء عنى خير جزائه ساقه التقدير الى همدان و هي
مسقط رأسى فانكشف لي في خدمته قناع الحيرة عن وجه تلك الواقعة في اقل
من عشرين يوما فشاهدت جليلة الحال في ذلك ثم طولعت بشيئى لم يبق منى
و من طلبتى لغيره الا ماشاء الله و انا الان منذ سنين ليس لي شغل الا طلب الفناء
في ذلك الشيئى و الله المستعان على اتمام ما وليت وجهى شطره ولو عمرت
عمر نوح و افنيته في هذا الطلب لكان له بعد قليلا »

عين القضاة مكرر در نوشته های خود بنام احمد غزالی اشاره نموده و از
سخنان و اشعار و استشهاد کرده است^۱

• سورة ۳۹ آية ۵۴ - ۱ - ر. ك . بفصل سوم از همین باب و فصل دوم از باب پنجم .

مطالبی که بیان آن از طرف احمد غزالی موجب بد بینی و تحریک
علماء ظاهر و حتی بعدها سبب تکفیر وی شده بود عین القضاة بابتی پروائی تمام
بتجزیه و تحلیل آن مطالب پرداخته است^۱

أبو عبد الله محمد بن حموية بن عثمان بن سعد الدين

أبو سعد بن نصر الله بن محمد^۲

ابو عبدالله محمد بن حمویه جد چهارم سعدالدین حمویه (۵۸۶-
۶۴۹) عارف مشهور نیمه اول قرن هفتم ایرانست وی نخستین شخص
معروف خاندان حمویه بوده و ظاهراً اول کسی است که از خاندان مزبور
در جوین ساکن شده است^۳

ابن سمعانی و ابن اثیر و یافعی وفات او را در ذیل حوادث سال
۵۳۰ ذکر نموده اند و یافعی تنها کسی است که مگوید در زمان خود
مسند اصفهان بود.

ابو عبدالله از اصحاب شیخ ابوالحسن بستی بوده است و از تالیفات او
کتابیست در تصوف باسم سلوة الطالبین.

ابو عبدالله جامع علوم ظاهریه و باطنیه بوده و عین القضاة بنا بر تخریح
خود از محضر او استفاده میکرده^۴ و وی را در ردیف امام محمد غزالی
و امام احمد غزالی شمرده است:

۱- ر. ک. بفصول باب دوم.

۲- شرح حال رجوع کنید به الانساب سمعانی - کامل التواریخ - ص ۴۰.

الجنان - المنتظم ص ۶۴ - نفعات الانس ص ۳۷۱.

۳- درباره شرح حال خاندان حمویه رجوع کنید به کتب و کتابهای علمی و

ادبی چاپ دانشگاه تهران

۴- ر. ک. به فصل سوم از همین باب.

« ۰۰۰ خواجه امام بو حامد غزالی و برادرش احمد رضی الله عنهما
از این جمله بودند و خواجه محمد حموی بکویان از این جمله چه دانم
که علم داند و از بزرگان است در سلوک »

شیخ برکة همدانی

وی یکی از عرفای بزرگ است که عین القضاة از حضورش استفاده
میکرده و مکرر در مکتوبات خود که بکامل الدوله نوشته بسخنان او اشاره
نموده و اسم وی را با احترام زیاد یاد کرده است^۱
از نامد های عین القضاة بر میآید که شیخ برکة در همدان سکونت
داشته است و در مکتوب چهل و یکم گوید :

« و من نیز دیر گاهست تا چیزی نوشتم چندتا بر که رحمة الله رحیل
کرد و فریب دو ماه است و جز مکتوبی ننوشته ام »
بدین ترتیب بادر نظر گرفتن زمان تحریر نامه ها بایستی تاریخ وفات
وی را بین سالهای ۵۲۰ و ۵۲۴ هجری قمری دانست .

ب - معاصران از مشایخ و علماء و شعراء

ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخيام النیشابوری^۲

وی یکی از بزرگترین حکما و فلاسفه عصر خود بوده و در هیئت و

۱ - ر. ک. - بفصل سوم از همین باب .

۲ - شرح حال رجوع کنید به : تنمة صوان الحکمة ص ۱۱۲ - کامل التواریخ
ذیل حوادث سنة ۴۲۷ - نزهة الارواح - چهارم مقاله ص ۱۳۴ - آثار البلاد ذیل نیشابور -
مقدمه رباعیات خیام چاپ مرحوم فروغی و دکتر غنی - مقدمه رباعیات خیام چاپ استانبول
(حسین دانش و رضا توفیق) - مقدمه رباعیات خیام چاپ دکتر فریدرخ روزن (برلین
۱۳۰۴ هجری شمسی) - مقدمه رباعیات خیام چاپ عبدالباقی بیگ گل یمینارلی .

و نجوم و ریاضیات تبحری فوق العاده داشته است از تألیفات او یکی کتابی است در جبر و مقابله که بزبانهای خارجی ترجمه گردیده و برای اول دفعه سبب شناخته شدن و اشتهار وی در اروپا و امریکا گردیده است و دیگر رباعیات خیام که باغلب زبانهای دنیا ترجمه شده.

بعضی ها او را از قریه شمشاد بلخ دانسته اند و برخی نیز مولدش را قریه بسنگ از توابع استرآباد ذکر کرده اند در هر حال اکثر اوقات خود را در نیشابور و بلخ بسر میبرد است.

وفات خیام را بسال ۵۱۵ و ۵۱۷ ذکر نموده اند.

صاحب تتمه صوان الحکمة و مجمع الاداب عین القضاة را از شاگردان وی شمرده اند^۱ که این انتساب بعید بنظر میرسد^۲.

خواجه کامل الدولة والدین

وی از مریدان عین القضاة بوده و تقریباً نصف مکتوبات کتابخانه مراد منلا (ترکیه) از طرف عین القضاة بدو نوشته شده است.

از مکتوب ۶۹ بر میآید که کامل الدولة در بغداد سکونت داشتند:

«و اگر در چشم ظاهر است که تا سکنار کور پیش نبود ما توظیفی بدید

آید در حال احوال بغداد حاضر کنی تا معالجت کنند و هر چه بخواهند

بذل کنی چون بصیرت دل نداری واکن تسمى القلوب التي فی الصدور»

۱ - ر. ان . بیورفی فصل سوم از همین باب .

۲ - ر. ان . بفصل سوم از همین باب .

• - سورة ۲۲ آیه ۷۵

و وی اول کسی است که از موضوع جمع آوری فتاوی علماء برای قتل عین القضاة مطلع شده و مراد خود را با خبر کرده است :

«کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند عین القضاة دعوی خدائی میکنند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم که فتوی این آیه نویسند
 وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُرْهُ بِهَا وَ ذُرُوْا الَّذِيْنَ يَلْحَدُوْنَ فِيْ اَسْمَائِهِ * من خود این قتل در سماع بدعا میخواهم دریغاً هنوز دور است کی باشد وَ مَا ذٰلِكَ عَلٰی اللّٰهِ بِعَزِيْزٍ ۰۰»

ت ۳۸ .

نامد هائی که عین القضاة بکامل الدوله نوشته بلا استثناء همه را در اصول تصوف و رموز و دقائق عرفان برشته تحریر در آورده است و در حقیقت مکاتیب مزبور یک دوره کامل از اصول تصوف است که بروشنترین وجهی بیان گردیده است .

«عجبا از تو میگوئی چیزی نمی نویسی چه نویسم که هر چه در راه خدای تعالی بکار آید در سلوک و دقائق وصول همه بتو نوشته آن را چه کردی مگر افسانه میخواهی که بشنوی؛ مخشان بسیارند» م ت ۶۵ .
 عین القضاة کامل الدوله رابعت خلاف فرمانی که از او سرزده بوده بدین شرح ملامت کرده است :

«۰۰۰ و بدین قناعت نکردی که فرمان را خلاف کردی و دیگران را باضطرار بر آن داشتی که بخلاف فرمان برخاستند و نیامدند لابد اگر

قدر فرمان را در دل توجائی بودی آخر مشاورت کردی یا مثلاً گفتی که آمدن ایشان ضرورت می نباید لمصلحة دنیویة اما دانی که ایشان بحکم فرمان تو می نشسته باشند آنکه فرمانی قاطع نویسی که باید آمدن چه نویسم تو از کجا و این سخنها از کجا، رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست. اما کار ما نیست بازی کردن و علی الخصوص در دین و اعوذ بالله من ان احشرفی زمرة اقوام ویقول فیهم القران العظیم اتخذوا دینهم اهووا واما با تو گفتند اهلوا انما الحیوة الدنیا لب و اهووا .. این علم فرض است طلب کردن و اگر بعراق نیابی بخراسان باید رفتن که اطلبوا العلم ولو بالصین ۰۰۰ م ۶۵

« دو نوشد در این باب برادرم عزیز الدین وفقه الله لکل خیر نوشته ام اعنی درین وقف که کردی از او بخواد و بنویس و شب و روز تکرار میکن که علمای بسیار در آنجاست از علوم دینی و ترا نشاید ای دوست که با من دوال بازی کنی و خود را بطیب نچنان نمائی که باشی ترا زبان دارد » م ۶۵ .

بدین ترتیب معلوم میگردد که کامل الدوله با عزیز الدین مستوفی نیز آشنائی داشته و در طریقت همقدم بوده اند .

کامل الدوله باشیخ برآید همدانی نیز آشنائی داشته است :

« سلام برآید میرسانم و او وصیت میکند که چون چیزی می نویسی سلام ما میرسان دیگر نوشته های عزیز برادر کامل الدوله اطال الله عامه .

یسرله طریق الوصول الی السعادة القصوی . سرسده » م ۱۰۱

• سورة ۷ آیه ۴۹ .. سورة ۵۸ آیه ۱۹

۱ - شرح حال رجوع کنید بفصل پنجم از همین باب .

« سلام بر که رسانیدم و او نیز دعا میکند و پیوسته وصیتهای ما یاد

دار» م ت ۹۶

از مکتوب ۱۱۲ بر میآید که ظاهراً وی یا در خدمت یکی از امرای

سلجوقی بوده و یا شغل دیوانی داشته است :

« ۱۰۰۰ اگر استحقاق آنت بودی که از خدمت قزل^۱ بخدمت خدای

پردازى راه گشاده است ولیس علی باب الازل بواب» م ت ۱۱۲

عین القضاة در چند مکتوب بسن کامل الدوله اشاره نموده است :

« چرا تفصیر میکنی در آمدن چند گویم که هرزه های شیطان را چند

پذیری الشیطان بعد کم الفقر و یا ر کم بالفحشاء * فاحش تر از این کاری بود که

ترا سال به پنجاه وا گذارد و تو هنوز بنده مخلوقی مدبر باشی چرا خدمت

کفش نمی کنی تا ترا دوستی دست دهد» م ت ۶۵

« پنجاه سال کم یا پیش از عمر تو رفت از طلب العلم فریضة علی کل مسلم

و مسلمة چه خبرداری اطلبوا العلم ولو بالصین با تو گفتند» م ت ۶۸

« و آن عزیز را سال از چهل گذشت اگر اکنون نیز بر آن اطلاع

نیفتد والعیاذ بالله کار با خطر است ان شاء الله مردی شوی حالی از احوال

مردان، بیخبری و از شیر نام شنوی چون طفل رضیع که نام شیر شنود» م ت ۴۳

« جوان مردا قریب چهل سال یا پنجاه سال از عمر بردی و هزار هزار

فضول دنیوی طلب کردی هر گز از این فرض دینت باز نیامد اینک حساب تو

انگار که قیامت است و ترا بمیزان عدل حاضر کردند و از جناب ازل ندا آمد

که کار فلان را برسنجید» م ت ۶۸

۱ .. ظاهراً یکی از امرای سلجوقی بوده است .

* سورة ۲ آیه ۲۷۱

همچنین معلوم میگردد که کامل الدوله فرزندی بنام احمد داشته است
 « و در تو چیز است که آن محسوسات ادراک کند در حال غیبت
 ایشان ، مثلاً صورت فرزندان احمد حفظه الله ادراک کند اگر چه غایب
 بود ، بوی مشک ادراک کند اگر چه مشک حاضر نبود » م ت ۴۹
 « و فرزند احمد را حفظه الله و جعله من عباده الصالحین باری دوسه
 دیدم و من الشرف^۱ مواظبت مینماید اگر قوت القلوب نسخه درست یابد
 بخرد » م ت ۵۴

« وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ . مَا رَأَىٰ بَدْعًا يَدَّارُ وَفِرْزَنْدَ أَحْمَدَ رَابِعًا

چند دیدم » م ت ۶۸

« من نوشته‌ها بنزدیک فرزند احمد حفظه الله میفرستم ندانم تا کجا
 میدهد اگر چنانکه که نرسیده است نوشته‌ها را آنجا نسخه کرده اند و آن
 مهمی که در آن کاغذ پاره نوشته‌ام چنین میدانم که رسیده است » م ت ۹۰
 « و احمد را حفظه الله و جعله من عباده الصالحین باری دوسه دیدم » م ت ۹۶
 « ۰۰۰ و فرزند احمد حفظه الله می بینیم و اگر باز داشتی سر نشدمر حیا
 چون وقت آید تیسیر افتد و مَا رَبِّكَ بِظِلَامٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ م ت ۱۱۲

از مکتوب ۹۶ بر می آید که ظاهر اكمال الدوله مسافرتی نزد زنجانی نهوده است :
 « نوشته بود که بر سر تربت اخی زنجانی^۲ رحمة الله علیه ما را بدعا
 یاد داشته است شاد شدم ان الله لا يضيع اجر المؤمنين ۰۰۰ و اجود که آن عزیز

۱ - کدا

۰ - سورة ۱۲ آية ۲۱ ۰ سورة ۲۱ آية ۵۶

۲ - مقسود اخی فرج زنجانی است که در زنجان مدفون است شرح حال رجوع
 کنید صفحات الاسب

۰۰۰ سورة ۹ آية ۱۲۱

از غریبانی بود که دعوة الغریب لایردها الله .

امام سعدالدین بغدادی^۱

از بزرگان بوده که نسبت به عین القضاة ارادت داشته و عین القضاة قسمتی از نوشته‌های خود را بنام او انشاء کرده است.

امام ضیاءالدین^۱

وی برادر عزیزالدین اصفهانی و مرید عین القضاة بوده است از نامه‌هایی که عین القضاة باو نوشته فعلاً چیزی در دسترس نیست ولی از م ت ۳۹ و ۶۴ بر می‌آید که در مراتب سلوک از عزیزالدین عقب‌تر بوده است .

«۰۰۰ و این که اخرجت اخی من الظلمات الی النور بر آن دلالت دارد که ضیاءالدین را که برادر تست ازجائی تاریک دست‌گیری و بجای روشن‌آوری و بر آن نیز دلالت کند که برادران مسلمان را از ظلمت جهل خلاصی دهی تا عالم شوند و در قرآن احیاء الموتی بدین معنی آمده است» م ت ۳۹
بعد از گرفتاری عزیزالدین ضیاءالدین و برادرش صفی‌الدین (پدر عمادکاتب) در اصفهان گرفتار و محبوس شده‌اند و املاک و اموالشان نیز ضبط گردیده است^۲

۱- «ای عزیزم مذکور دارقاضی فضولی همدانی از کجا و این سخنها را اسرار از کجا گوینده نمیداند که چه میگوید شنونده چه داند که چه میشنود و بسیار ساهاها بروز کار بزرگان چون امام سعدالدین بغدادی و چون امام عزالدین و چون امام ضیاءالدین و خواجه کامل‌الدوله والدین نوشتم که مجلدات بود» ت ۸. از مکاتیبی که با امام سعدالدین نوشته فعلاً چیزی بدست نیامده است . درباره امام عزیزالدین رجوع کنید بشرح حال عزیزالدین مستوفی اصفهانی فصل پنجم از همین باب .

۲- ر.ک. بزبدة النصره جزء اول ص ۱۵۴ .

ابوالمجد مجدود بن ادم السنائی الغزنوی^۱

وی یکی از عرفا و شعرای عالی مقام پارسی زبان است که علماء و حکماء
 اوزا حکیم و صوفیه و عرفا او را شیخ نامیده اند و در تصوف او را مرید خواجد
 یوسف همدانی دانسته اند.

حکیم بیشتر در شهرهای بلخ و هرات و نیشابور و سرخس بسر برده و
 زیارت کعبه نیز مشرف شده است و در آخر عمر بغزنین باز گشته و در آنجا
 بسر برده است.

متصوفه اغلب با شعارسنائی استشهد کرده اند چنانکه ابن القضاة بیشتر
 اشعاری را که در آثار خود با استشهد آورده است از او می باشد^۲ و حتی از
 شعرهای سنائی در نشر خود نیز تحلیل نموده است^۳
 از آثار حکیم عبارتست از حدیقة الحقیقة و مثنوی طریق التحقیق و
 مثنوی کارنامه.

در تاریخ وفات وی اختلاف بسیار است مرحوم علامه قرینی در
 حواشی چهارمقاله سال ۱۰۵۵ تأیید نموده اند.

۱- شرح حال رجوع کنیده به مقدمه دیوان سنائی (بسمی و اهتدای مدرس رضوی)
 ۲- ر. ک. . بفصل دوم از باب ششم .
 ۳- ر. ک. . بفصل اول از باب چهارم .

فصل پنجم

معاصرین از شهریاران ووزرا

السلطان مغیث الدین والدین محمود بن محمد بن ملکشاہ

الاب ارسلان بن داود بن میکائیل بن سلجوق^۱

سلطان محمود مدت ۱۴ سال از ۵۱۱ الی ۵۲۵ در عراق سلطنت داشته و در موقع وفات ۲۷ ساله بوده است . وی بعد از وفات پدر بر تخت نشست و بتحریرک ابوالقاسم درگزینی با عمّ خود سلطان سنجر بخصومت برخاست تا اینکه بعد از هشت ماه مصاف شکست خورد ولی عمش وی را نواخته و مجدداً بسلطنت عراق نشاند و دخترش مہملک خاتون را نیز بزنی او داد یک مرتبه نیز میان سلطان محمود و خلیفہ المستر شد باللہ وحشتی پدید آمد کہ بالآخره بعد از محاصرہ بغداد با خلیفہ مصالحت کرد .
وزرای سلطان محمود عبارت بوده اند از :

الوزیر ربیب الدولہ ابو منصور القیراطی - وزیر کمال الدین
السمیرمی - وزیر شمس الملک عثمان بن نظام الملک - وزیر قوام الدین
ابوالقاسم - وزیر نوشروان بن خالد .

وفات سلطان محمود در ۱۵ شوال سنہ ۵۲۵ در ہمدان اتفاق افتاده است
و در ہفتہ جمادی الاخری همان سال ظاہراً عین القضاة با اجازه وی بدار آویخته

۱ - شرح حال رجوع کنید بہ : زبدة النصرہ ص ۱۱۹ - مرآة الزمان صفحات
۷۲ و ۷۷ و ۸۹ و ۱۲۵ و ۱۳۶ - راحة الصدور ص ۲۰۴ - حبیب السیر جلد ۲
ص ۲۰۵ .

شده است^۱.

أبو نصر أحمد بن حامد بن محمد بن عبد الله بن علي بن

محمود بن هبة الدين الأصبهاني الملقب بعزير الدين

المستوفي عم عماد الكاتب الأصبهاني^۲

(۴۷۲ - ۵۲۶)

وی یکی از رجال کاردان دولت سلجوقی در عراق بوده که در ممالک
سلطانی منصب استیفا بدو تعلق داشتند است او را در حق عین القضاة ارادت
خاصی بوده و همیشه از او حمایت میکرده است و بدین جهت عین القضاة
رسالة یزدان شناخت را برای مطالعه وی تألیف نموده و تقریباً نیمی از
مکتوبات نسخه کتابخانه مراد منلا (ترکیه) را نیز بدو نوشته است.
ابن خلکان در وفیات الاعیان گوید :

«كان العزيز المذكور رئيساً كبير القدر ولى المناصب العلية في
الدولة السلجوقية و لم يزل مقدماً فيها قصده بنو الحاجات و مدحه الشعراء
و احسن جوائزهم و فيد يقول ابو محمد الحسن بن احمد بن جدينا
البغدادي الشاعر المشهور من جملة قصيدة :

اميلو بنا نحو العراق ركابكم انكنا من مال العزيز بضاعة
و للقاضي ابي بكر احمد بن محمد الارجاني المقدم زارة
مدائح و الابيات البائية المذكورة في ترجمته من جملة قصيدة

۱ - ر . ک . ب . ن . ن . آ . ز . ب . ن . ن . ک . ص ۱۸ .

۲ - شرح حال رجوع کنبد به زبدة النصرة جزء اول ص ۱۵۲

طويلة یمدحُ بها عزیز الدین المذكور و كان ابنُ اخید العمادُ یفتخرُ به كثيرا و قد ذکره فی اکثر توالیفه و كان فی آخر امره متولی الخزانة للسلطان محمود بن محمد بن ملکشاه بن الب ارسلان السلجوقی و كان السلطان محمودُ المذكورُ زوج بنت عمده السلطان سنجر بن ملکشاه فمات عندهُ فطالبه عمه بما خرج معها فی جهازها من انواع التحف والغرائب التي لا توجد فی خزائن الملوك فجدها محمودٌ و خاف من عزیز الدین ان یشهد بما وصل صحبتها لانه كان مطلعاً علیه من جهة الخزانة فقبض علیه وسيره الى قلعة تکریت و كانت القلعة له اذذاك فحبسه بها ثم قتل بعد ذلك فی اوائل سنة خمس وعشرين وخمسائة رحمه الله تعالى و ذکر ابنُ اخید عمادُ الكاتبُ فی کتاب الخريدة ان مولده باصبهان سنة اثنتين وسبعين و اربعمائة و قتلهُ سنة ست و عشرين و خمسائة بتکریت و كان قبضهُ ببغداد و ذکر العماد الكاتبُ انه لما قتل كان الامیران نجمُ الدین ایوبُ ابو السلطان صلاح الدین و اخوه اسدُ الدین شیر کوه فی القلعة المذكورة متولی امورها و انهما دافعا عنه فما آجدی الدِفاعُ .

ابن اثیر در ذیل حوادث سنه ۵۲۵ مرگ سلطان محمود و علت

گرفتار شدن عزیز الدین را اینطور شرح داده است :

«فی هذه السنة فی شوالُ توفی السلطان محمودُ ابنُ السلطان

محمد بهمدان و كان قبل مرضه قدخاف وزیرهُ ابو القاسم الانسا بادی

جماعة من الامراء و اعیان الدولة منهم عزیزُ الدین ابونصر احمدُ بن

حامد المستوفی و الامیر انوشکین المعروف بشیر گیر و وادهُ عمر و هو

امیر حاجب السلطان و غیرُهم فاما عزیز الدین فارسیله مقبوضا علیه الی مجاهد الدین بهروز بتکریت ثم قتل بها و اما شیر گیر و ولده فقتلا فی جمادی الاخری ثم ان السلطان مرض و توفي فی شوال و اُقصد و لده الملك داود فی السلطنة»

صاحب عرآة الزمان ذیل سنه ۵۲۱ گوید :

« و فیها وَرَدَتِ الْاَخْبَارُ اَنَ السُّلْطَانَ مُحَمَّدًا لَمَّا وَصَلَ اِلَى هَمْدَانَ قَبَضَ عَلَی الْعَزِيزِ وَصَادَرَهُ وَاعْتَقَلَهُ وَ عَلَی وَزِيرِهِ اَيْضًا كَذَلِكَ وَسَبَّهُ اَنَّ الْوَزِيرَ تَكَلَّمَ فِی الْعَزِيزِ وَ اَنَّ يَرْقُشُ الزَّكْوَى تَكَلَّمَ فِی الْوَزِيرِ وَ قَالَ لِلْسُّلْطَانَ هَذَا اخَذَ الْاَمْوَالَ كُلَّهَا مِنْ الْخَلِيفَةِ وَ اتَّفَقَ مَعَ وَزِيرِهِ اِبْنِ صَدَقَةَ اَنَّ يُرْحَلَكَ مِنْ بَغْدَادٍ وَ لَا تَبْلُغَ غَرَضًا فَكَلَّمَا جَرَى عَلَيْكَ مِنْهُ »

صاحب حبیب السیر در جلد دوم جزء چهارم صفحه ۱۸۶ بنقل از جوامع التواریخ علت حبس و قید عزیز الدین را اینطور شرح میدهد :

« قوام الدین ابوالقاسم بر قتل اعظم بغایت دلیر بود بانندک زلتی و جزوی خطیشتی در کشتن مردم سعی و اهتمام مینموده چنانچه روزی در سر دیوان او عزیز الدین اصفهانی که در ممالک سلطانی منصب استیفا تعلق بوی میداشت و اندک گفت و شنیدی واقع شد قوام الدین در حال بحس و قید عزیز الدین مثال داد و آن بیچاره بمجلس شتافتد بر سبیل اعتذار این رباعی بنظم آورده نزد وزیر ارسال داشت :

چون کرک عزیز مصر پنداشتی گر تو ز کناه من خبر داشتی
با کرک عزیز مصر کرک آشتی من کرک عزیز مصر ای صدر بدن

وقوام الدین این رباعی در جواب نوشت :

گر زانکه تو تخم کینه کم کاشتی در جنک نصیب صلح بگذشتی

اکنون که زمانه پایدار است مرا بی بهره نماندی ز گرگ آشتی

و عزیزالدین اصفهانی هم در آن حبس از جهان فانی انتقال نمود .

در هر حال عین القضاة در ارشاد و هدایت عزیزالدین و ترقی و تکمیل

وی در راه سلوک سعی بلیغ بخرج میداده است :

« هیبات تو چه دانی که چه میرود ای مسکین در خدمت سلطان

محمود عمر عزیز خود خرج میکنی ترا با حدیث کفش مردان چه کار

عاشقان راه خدای دیگرند و روندگان سلطان محمود دیگر چه گوئی این

سلطان نه چون تو مخلوقیست؟ » م ت ۴۲ .

« جوان مردا تا کی؟ در خدمت شرفشاه چرا خدمت خدای تعالی

نکنی که ترا و شرفشاه را از قطره آب بیافرید . » م ت ۷۲ .

« ای عزیز اگر گویم شب و روز جز بمعصیت مشغول نیستی برنجی

چه گوئی شب و روز جز این کاری داری که قریب ده بار هزار دینار

بظلم بقلم خویش قسمت کنی؟ اگر مال صالحست مستحق آن نه ترکانند

هر معصیتی که ترکان کنند در خرج آن مال، تو در آن معاصی شریکی

نشیدی که مصطفی صلعم چه گفت ۰۰۰ » م ت ۴۴ .

« ۰۰۰ اکنون چه تدبیر است ترا غم خود نگرفته است دیگران

غم تو کی خورند هر چه بفرمان صاحب دلی کنی آن طاعتست و ثمره آن

هدایتست که العلماء ورثة الانبیاء » م ت ۱۶ .

در مکتوب ۱۶ به پیشرفت عزیز الدین در راه سلوک اشاره کرده و گوید:

«تو در این دو سال مگر بیست مجلس با من نشستنی می نگر که ایمانت اکنون چو نست پیش از این چون بود پس بدان که بانجباء الاصحاب که ده سال صحبت کنند چون باشند.»

نامه‌هایی که عین القضاة به عزیز الدین نوشته‌همه در اصول تصوف و دقائق و رموز عرفان است و از مکتوب ۳۵ بر می‌آید که طریقه ارشاد و هدایت او بیشتر متکی بتعلیمات کتبی بوده است:

«دیروز پنداشتم که برادر اعز بشهر خواهد آمدن و نیامد از این سبب نامه اینجا بماند و مرا مالالتی براه می‌آید.»

عین القضاة در جائی عزیز الدین را منصور و در جائی دیگر ابومنصور خطاب کرده است و چون در تواریخ نام وی را ابونصر احمد بن حامد ذکر کرده‌اند بنا بر این باید گفت ضبط منصور با ابومنصور از مسامحه و تصرف نساخ است:

«بدان ای برادر عزیز تو که منصوری که کامل کاری کردی مشورت و از جو من الله ان یتقبل ذلك منه، کار دین بلعجب کاریست» م ت ۶۳ .
«سلام کامل الدوله ابومنصور برساند و بگوید که هم امروز نامه عنفرد نوشته بودم» م ت ۷۲ .

در دو مکتوب باسم برادران عزیز الدین اشاره نموده است:
«... آنکه برادرانت محمد و مقدم بدانند که چه معنی بود در
بر که که او را نگذاشت که بقدم ظاهر راه بادیه رود ذلك يوم التغابن»

م ت ۱۳

• - سورة ۶۴ آیه ۹

«... تو و کامل و وحید بلعن^۱ و برادرت مقدم و ضیاء الدین و غلامت برغش هم در دایره عوامند^۱ در دین بار خدای تعالی اما تفاوت بود از مقصود بیفتادم» م ت ۶۴ .

عزیز الدین با کامل الدوله ارتباط و آشنائی داشته و در طریقت هم قدم بوده اند و عین القضاة در وقفی که کامل الدوله بی اجازه وی کرده بوده به عزیز الدین نوشته :

«این نوشته که بتو نوشتم و با این فرستادم در معنی وقفی که کامل کرد طرفه نوشته ایست داروی روز باد» م ت ۶۴ .
و در مکتوب ۴۶ گفته که در طریقت کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است :

«امروز در حق برادرم کامل سلمه الله حرفکی نوشته ام و در آنجا گفته ام که کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است و این سخن را تحقیقی و غموضی است و همه روزه در خاطر می بود که در این حدیث چیزی نویسم»
برای مودتی که فیما بین عزیز و عین القضاة بوده عده ای حسد می برده اند:

«... مثلاً تو که عزیزی یاپدرم چنانکه حکایت کردم در ماضی مسکین ابلهی بدانست^۱ شنودن که من گفتم ثلثی از نبوت در عزیز است یادریدم اما این کس را معذور میدارم خدای تعالی عذر او می خواهد بخودی خود میگوید
لیس علی الاعمی حرج و لاعلی الاعرج حرج و لاعلی المریض حرج» م ت ۴۸

در ابتدا به نیابت یکی از اصحاب سلطان محمد بن ملکشاہ قیام نمود و در زمان سلطان محمود بن محمد وزارت مملکت عراق بر او مقرر گشت (سنه ۵۱۸) پس از وفات سلطان محمود کارهای دولت عراق همگی بدست ابوالقاسم در گزینی بود تا اینکه سلطان سنجر بمناسبت فوت پسر برادرش محمود بعراق آمد و ابوالقاسم از وی خواهش کرد که او را بوزارت برگیرد و سنجر پذیرفت و خودش در عراق بتمشیت امور طغرل بن محمد بن ملکشاہ پرداخت .

در سال ۵۲۷ خبث طینت این وزیر خون آشام بر طغرل مسلم گشت و دانست که سبب ریخته شدن خونهای نا حق بزرگان و همچنین سبب بهم خوردن بین او و سلطان سنجر در اثر پلیدی همین وزیر است لهذا امر کرد او را در شاپورخواست بدار کشیدند .

الحاصل آنکه قوام الدین ابوالقاسم مردی توطئه ساز و تبه کار بود و در دولت محمود و سنجر مرتکب جنایات زیادی گردید و عده ای از بزرگان را بنا حق کشت و سلطان محمود را نیز او وادار نمود که بر عم خویش سنجر عصیان کند و بعداً هم امرای ماوراء النهر و حله و فارس و شبانکاره را شوراند .

قوام الدین ابوالقاسم باسنائی مکاتبه داشته و حکیم دو قصیده در مدح وی سروده است^۱ .

علاء الدوله

تاج الدین علاء الدوله کسی است که عین القضاة رساله علائی را

۱- ر ۰ ک ۰ بدیوان سنائی صفحات ۱۰۹ و ۱۱۱ و ۱۱۴

(در بیان مذهبی که سلف صالح بر آن بوده‌اند) از بهر خزانة او بزبان تازی تألیف نموده است ^۱ .

جمال الدین ^۲

جمال الدین شرف الدولة از شاهزادگان است که رسالۀ جمالی

(در سه فصل) بزبان فارسی از برای او تألیف گردیده است ^۳

۱- ر . ک . . بفصل چهارم از باب سوم .

۲- ظاهراً این شخص شرف الدولة بن شبرگیر است . شرح حال رجوع

کنید بهزبدة النصره صفحات ۱۴۸ و ۱۵۵ و ۱۵۷ .

۳- ر . ک . . بفصل چهارم از باب سوم .

فصل ششم کمالات

کمالات صوری و معنوی عین القضاة را بہترین گواہ ہمانا تالیفات
اوست وعموم نویسندگان^۱ در ذکاء و فضل اورا یگانہ روز گزار دانستہ اند .
ونوشتہ سمعانی وسبکی نیز می تواند صادقترین شاہد فضل خانوادہ
وی باشد :

« میانہ آذربایجان منہا القاضی ابوالحسن علی بن الحسن بن علی
المیانجی قاضی بہمدان استشهد بہا و ولدہ ابوبکر محمد سمعا الكثير و
تفقہا ہذا کلام المقدسی و اما القاضی ابوالحسن علی بن الحسن بن علی
المیانجی فہو احد الفضلاء و المشہورین بالعراق تفقہ بغداد علی القاضی

۱- ر ۰ ک ۰ ۰ : خریدہ القصر ص ۵۸ - زبدة النصرة ص ۱۵۱ - معجم البلدان
جلد ۴ ص ۷۱۰ - میزان الاعتدال جلد ۳ ص ۳۲۰ - طبقات الشافعية الكبرى
نقل از قول ابن سمعانی جلد ۴ ص ۲۳۶ - الوافی بالوفیات جلد ۱۵ - مرآة الجنان
ص ۲۴۴ - مجمع الاداب ص ۲۴۰ - نفحات الانس ص ۳۷۱ - تذکرہ ہفت
اقلیم ص ۱۲۰۱ - تذکرہ عرفات - شذرات الذهب ص ۷۵ - خزینة الاصفیاء
جلد دوم ص ۱۰ - تذکرہ حسینی ص ۲۰۵ - طرائق الحقائق جلد دوم ص ۲۵۴
ریاض العلماء باب العین من القسم الثانی - مجالس العشاق ص ۶۸ - ریاض العارفین
ص ۱۷۶

ابی الطیب الطبری سمع ببغداد ابا الحسن القزوینی و ابا محمد الحلال و ابا الحسن القدوری و غیرهم زوی لنا عنه ابونصر محمد الصانع باصبهان و لم یحدّثنا عنه فیما اظن احد سواه و زایت کتابا للشیخ ابی اسحق الشیرازی الی القاضی المیانجی فکتب علی عنوانه الشاکر و المفتخر بد و الداعی لد ابراهیم بن علی الفیروز آبادی و من شعره الملیح ما انشدنی ابو الفتوح محمد الطای انشدنی ابوبکر محمد بن علی المیانجی انشدنا والدی القاضی ابوالحسن لنفسه یمدح ماوشان همذان وهو موضع بسفح الجبل کثیر الشجر و الخضر و الماء العذب و الظلال . . .

و ابند ابوبکر محمد بن علی المیانجی ولی القضاء بهمدان و کان فاضلا زکیا حسن الظاهر « الانساب ص ۵۴۷ .

« محمد بن علی بن الحسن القاضی ابوبکر المیانجی الهمدانی قال ابن الصلاح فاضل و ابن فاضل و ابوفاضل فهو ابن القاضی علی المیانجی و ابوعین القضاة عبد الله صاحب الشیخ ابی اسحق الشیرازی و قال ابن السمعانی فی الانساب منه ولی القضاء بهمدان قال و کان فاضلا زکیا حسن الظاهر » طبقات الشافعیة الیبری جلد ۴ ص ۸۷

پدر و جدش هر دو از فضلا و مشهورین بوده و در همدان شغل قضاوت داشتند و از عبارت خود عین القضاة بر میآید که پدرش ابوبکر محمد با صوفیه الفت و آمیزش داشتند است :

« ندانم که شنیده باشی این حکایت که من و پدرم و جماعتی از ائمه شهر ما حاضر بودند در خانة مقدم صوفی پس ما سماع میگردیم و بوسعد

ترمدی بیتکی میگفت پیدرم بگریست و در گریه گفت خواجه احمد غزالی را دیدم که با ما سماع میکرد و لباس او را نشان داد که چنین و چنین بود شیخ بوسعید گفت نمی یارم گفت که مرگم آرزو میکند در حال من گفتم بمیرای بوسعید ، در ساعت بیهوش شد و بمرد ، مفتی وقت دانی که خود که باشد گفت چون زنده را مرده میکنی مرده را نیز زنده کن گفتم مرده کیست گفت فقیه محمود ، گفتم خداوندا تو فقیه محمود را زنده کن در ساعت زنده شد « ت ۳۷ .

و درم ت ۴۸ این واقعه را بدین شرح نقل کرده است :

«... و پیدرم همچنین روزی برپای ایستاده بود ، من و جماعتی عدول حاضر بودیم در خانه مقدم صوفی ما رقص میکردیم و بوسعید ترمدی بیت میگفت پیدرم همچنان بیدار گفت که خواجه احمد غزالی را دیدم که با شما رقص میکرد و لباس او چنین و چنین بود و بیدار بود که دید نه خفته ، و نه من دیدم و نه دیگران ، چه گوئی اگر کسی گوید قاضی که شب و روز حرام خورد و تزویر کند این حال شریف او را نبود و پیدرم را شکی نبود که او دید از خود اینحال اینجا یقین داند ...» .

با اینکه هیچ يك از نویسندگان از کیفیت تحصیل و تلمذ او قبل از میل به تصوف و رسیدن به خدمت احمد غزالی سخنی نگفته اند ولی همین قدر معلوم است که در ادب و نحو و صرف و کلام و فقه و حدیث و اصول و حساب و منطق سر آمد عصر خود^۱ و خصوصاً تبحر وی در تاریخ بی نظیر

۱- ر ۰ ک ۰ به شکوی صفحات ۶۵ الی ۶۷

بوده است^۱ و بلهجه‌های رازی و فہلوی نیز آشنائی داشته است^۲.

آنچه مسلم است عین القضاة ضمن غور در تمام اقسام علوم قبل از سن بلوغ (حدود سنہ ۵۰۷) متوجه صوفیہ شدہ و رسالہ خود را در تصوف کہ عبارات و کلمات آن بعدها دستاویز قتل وی شدہ نوشتہ است :

«... اجل و هذا الفن من العلم و ان كان اعلق بالطباع و اخف على الاسماع فقد و دعتہ و فارقتہ منذ قاربت البلوغ و راهقتہ فاقبلت علی طلب العلوم الدینیة و اشتغلت بسلوک طریق الصوفیة» ش ۳۰

و شاید ہم مقدمات علوم را نزد پدر خود آموختہ است در ہر حال اطلاعات وسیع او حکایت از یک قوہ فہم و ادراک بی نظیر و فوق العادہ ای مینماید :

« درینجا ہر کہ خواہد کہ بیواسطہ اسرار الہیت از او شنود گو از عین القضاة ہمدانی شنود کہ گفت ان الحق لینطق علی لسان عمر این باشد اگر ممکن باشد کہ از سمع و بصر و علم حق تعالی چیزی از موجودات و مکونات بیرون باشد ممکن باشد کہ از سمع و بصر و علم این روندہ خالی و بیرون باشد ہر چہ در موجودات باشد از او پوشیدہ نباشد این سر تخلقوا باخلاق اللہ باشد » تمہیدات ص ۲۴

از کتابہائی کہ بیشتر بمطالعہ آنہا می برداختہ قوت القلوب ابو طالب

۱- ر . ک . بشکوی از صفحہ ۳۴ الی ۶۰

۲- ر . ک . بفصل دوم از باب پنجم .

مکی و تالیفات امام محمد غزالی بوده است^۱ و ضمن احاطه بر سایر آثار متصوفه از نوشته‌های حلاج نیز خیلی متأثر بوده است.

در هر صورت با تأییدات غیبی و کمال و فضیلت فوق العاده‌ای که داشته چنان در شرح معضلات و کشف حقائق از مسائل الهی و حکمت و تصوف قدرت نشان داده است که بجز آن توان گفت که بین عرفای متقدم وی را نظیر و بدیلی نبوده است و در واقع بایستی او را از هر لحاظ مقدم و پیشوای عرفای زمان بعد دانست.

آتش عشقی که در کانون سینه‌اش شعله ور بوده چنان او را از خود بیخود نموده بوده که جز طلب فنا و ناله و سوختن کاری نداشته است.

« کجائی تو این دیوانه عشق را ندیده کد همچون بلبل از هجران گل سراید و بانگ و فریاد دارد و چون گل را بیند از شوق هزار چندان شود. ای عزیز روز گاری بر این شیفته میگردد که از وجود خود نیز ننگ میدارم و جز ناله و سوختن سودی نه، چون با او باشد از بیم چندان شوق نماند که مبادا فراق در میان آید تو نیز این بیت‌ها از سردرد میگوی و میگری :

معشوق منی بی تو نمی یارم زیست درمان وصال تو نمیدانم چیست
تا قصد فراق کرد دیوانه دلجم در عالم کس نیست که بر من نگریست

م ت ۳۲

« و انا الان منذ سنين ليس لي شغل الا طلب الفناء في ذلك الشئى
والله المستعان على اتمام ما ولت وجهي شطره ولو عمرت عمر نوح وافنيه
في هذا الطب لكان له بعد قليلا » مقدمه زبدة الحائق .

۱- ر.ك.م ت ۱۷ و ۲۲ و ۳۶ و ۴۰ و ۴۴ و ۶۷ و ۱۱۵ و شکوی صفحات

۳۴ و ۳۷ و ۴۲ و ۵۰ و ۵۱ .

وی بین مذاهب مختلف فرقی قائل نبوده :

«... درینا هفتاد و دو مذهب که اصحاب بحث با یکدیگر خصومت میکنند و از ملت هر یکی خود را ضد میدانند و یکدیگر را میکشند، اگر همه جمع آمدندی و این کلمات از این بیچاره بشنیدندی ایشان را مصور شدی که همه يك دين و يك ملتند تشبیه خلق را از حقیقت خود دور کرده است و ما يتبع اکثرهم الا ظناً، ان الظن لا يغني من الحق شيئاً اسماء بسیار است اما اسم و مسمی یکی باشد » ت ۴۹

و مطالبی را که امام محمد غزالی و دیگران در کتب خود با احتیاط بیان کرده بودند او بواسطه وارستگی و در بند خود نبودن با بی پروائی تمام بتجزیه و تحلیل آن مطالب پرداخته است :

«... اول ما خلق الله نوری، نور او را ابتدا و منشاء همه اختلافها و قسمتها کردند که فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله... این باشد دانم که ترا در خاطر آید که محمد (س) را ثمرة شجرة الهی میخوانند این چگونه باشد اگر خواهی که شکت برخیزد نیک گوش دار اگر چه از برای این سخن خونم بخواهند ریختن اما هم دریغ نخواهم داشتن و بترك خود نخواهم گفتن، دیگران چون کد در بند خود بودند یازا و زهره گفتن نداشتند که گویند » ت ۴۰ .

سرمست از عشق بوده سخنهای مستی آغاز نموده و برای جان بازی در راه عشق و رسیدن بمعشوق بیقرار بوده است :

«ای دوست هان سرچهداری سر آن داری کد سر در بازی تا او همسر تو شود درینا

سوره ۱۰ آیه ۳۶ • سوره ۳۰ آیه ۲۹

کس سر آن ندارد فردا باشد که عین القضاة را بینی که چون این توفیق یافته است که سر خود فدای او کند تا سروری باید من خود میدانم که کار من چون خواهد بودن اما ای عزیز این بیتها بشنو :

چندان ناز است ز عشق تو در سر من کاندر غلطم که عاشقی تو بر من
یا خیمه زند وصال تو در سر من یا در سر این غلط رود این سر من

ت ۳۶

« اگر مذهب مرد را بخدارساند او اسلام است و اگر هیچ آگاهی ندهد نزدیک خلق از کفر بدتر است و اسلام نزد روندگان آنست که او را بخدای رساند و کفر آنست که طالب را منعی و تقصیری باز آید که از مطلب بازماند طالب را بانهنده مذهب کار است نه بامذهب :

آتش بزخم بسوزم این مذهب و کیش عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
تا کی دارم عشق نهان در دل خویش مقصود رهم توئی نه دین است و نه کیش

ت ۴

« ای دوست عاشقان را دین و مذهب عشق باشد، بلکه دین ایشان جمله معشوق بود، نه آنکه تو او را مجازی شاهد خوانی، هر که عاشق خدا باشد جمال لقاء الله مذهب او باشد » ت ۴۲

و پیوسته در مقام حزن و فکر بوده است :

«... در یغا کس چه داند که این تمثیل چه حال دارد در تمثیل مقامها و حالتهاست مقام دیگر از آن تمثیل آن باشد که هر که فزده از آن مقام بدید چون در آن مقام باشد آن مقام او را از او بستاند و چون بی آن مقام باشد يك

لحظه از فراق و حزن با خود نباشد، تفکر از این مقام خیزد از مقامهای مصطفی (ص) یکی فکر بود و یکی حزن بود عایشه گفت: کان رسول الله دایم الفکر طویل الحزن، درینجا چه دانی که این مقام با هر کسی چون میکند کافریم که هر چه بمن میرسد اگر نه از بهر این مقام است، باش تا ذره از این مقام برتمثل صورتی بتو نمایند آنکه بدانند که این بیچاره در چیست، دانی که این چه مقام است؟ این شاهد بازی است چه می شنوی درینجا هر گز خود ترا شاهی نبوده است و جگر از دست عشق و غیرت آن شاهد پاره نشده است «ت ۴۳»

و از عوالم معمولی و عادی تصوف بریده و روح عجیب و آسمانی پیدا کرده بوده که در واقع بمقام خاص الخاص رسیده و کیفیت رفتار و گفتارش منوط باراده حق بوده است:

«... مقصود آنست که آنچه آن عزیز بزرگوار بسؤال از من پرسید من بجواب آن دستوری با نهاد و حقیقت خود بردم و حقیقت و نهادم دستوری بادل داد و دلم دستوری با جان مصطفی (ص) بردم و روح مصطفی (ص) از حق سبحانه و تعالی دستوری یافت، پس هر چند در مکتوبات این بیچاره خوانی و شنوی از زبان من شنیده باشی و آنچه از زبان من شنیده باشی از روح مصطفی (ص) شنیده باشی و آنچه از روح مصطفی (ص) شنیده باشی از خدا شنیده باشی که و ما ینطقن عن الهوی، ان هو الاوحی بوحی... بیان دیگر من بطبع الرسول فقد اطاع الله... ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله... همین معنی دارد و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی... منبع این همه شده است ای عزیز

• سوره ۵۳ آیه ۳ • سوره ۵۳ آیه ۴ • سوره ۴ آیه ۸۲ • سوره ۴۸ آیه ۱۰
••••• سوره ۱۷ آیه ۸۷

لَقَدْ كَانَ فِي نَصِيحِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَبَابِ • اذنی ودستوری داده است بسخن گفتن و

واقعه نمودن پیران بامر یدان، و کلا نقص عليك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك ••

گفت ما قصه انبیاء و رسل بر تو میخوانیم و مقصود از همه آرام و

آسایش دل تو میجوئیم، چون حال چنین است من نیز چنانکه آید گوید و از

آنچه دهد من نیز زبده بر خوان کتابت فهم و ترتیب نتوان نگاه داشت که

سالک رونده اگر متلون بود اندر تلویح بماند متوقف شود و ساکن ماند سخن

گفتن حجاب راه او شود اما اگر گوید و اگر نه باخطر باشد اما ترتیب نظم و

عبارت در کسوت زیبا تر تواند آوردن این همه هنوز نصیب خاص باشد، من

عرف الله کل لسانه همین معنی باشد این سخن هنوز تحقیق و حکمت باشد،

اما خاص الخاص خود رسیده باشد ایشان را با خود ندهند و اگر دهند

روزگار بحساب گذارند و خود بجائی نماند که آنکه از آن وصف کند، مقام

بی نهایت دارد اگر دستوری از خدای تعالی با اهلان سخنهای چند از بهر اقتدا

واهدا بگوید، اما ترتیب نگاه نتوان داشتن اما اصل سخن سخت قوی و

بر جای باشد اما هر کس خود فهم نکند زیرا که در کسوتی و عبارتی باشد

که عیان آن در عین هر خسی نیاید در این مقام من عرف الله طال لسانه

بود که چون خود را خایب بینم آنچه گویم خود اختیار ما نباشد و آنچه بوقت

اختیار دهند خود نوشته شود که وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ ••• یعنی علی امر عباده

یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكَمُ مَا يَرِيدُ ••••• ت ۸

• مجلس و محضر درشش نیز بسته باحوال دل بوده و ترتیب معینی

نداشته است :

سوره ۱۲ آیه ۱۱۱ •• سوره ۱۱ آیه ۱۲۱ •• سوره ۱۲ آیه ۲۱ •••• سوره آیه

«بدان و آگاه باش که دل آدمی را جزری ومدی هست و چند گاهست
 تامن در این سوداام ، وقت باشد که در شبان روزی چهار پنج نوشته بنویسم هر يك
 هفتاد و هشتاد سطر که در هر کلمه از آن گوهری بود قیمت، و من در آن کاره باشم
 آن نوشتن را بچند گونه و ریاضتی میکنم که این چه بلاست که من بدان
 مبتلا شده‌ام و کدام روز بود گوئی که سرخویش در سر زبان و قلم خویش کنم و
 همه هر روز هفت یا هشت مجلس علم رنگارنگ با خلق مختلف گفته باشم، که
 در هر مجلسی از آن والله اعلم کم از هزار کلمه نگفته باشم و ندانم که سر در زبان
 باز باشم یا در قلم ، والله اعلم، و گاه بود که دو ماه و سه ماه بر آمدند نه درس
 بهم توانم گفت و نه چیزی توانم نوشت و من در آن کاره که چرا چنین میرود
 تفصیر میکنم در نشر علم، روزگار متعلمان ضایع میکنم، چه توان کرد، م ت ۷۸
 و کسی را از ارشاد و هدایت برخوردار میساخته که همگی دل و جان
 خود باو تسلیم کرده باشد :

«اگر کسی را چنانکه دل من خواهد از طالبان یابم چون دوسه سال
 بحکم من زندگانی کند کمتر نه ، این حقایق را بروی مکشوف توانم کرد
 بحکم آنکه در روزگار دراز بدان توان رسید . . . اما بسی چهل و شصت سال
 بدان رسیدن محال بود ، م ت ۵۲

«و من حکم بر کسی نکنم، اگر همگی دل و جان خود بمن تسلیم کند
 باشد که برو حکمی بکنم ، م ت ۶۷ .

و ظاهر آ اغلب مریدان خویش را در خانقاه می نشانده و خود نیز در آنجا
 بسر می برده است :

« این علم فرض است طلب کردن و اگر بعراق نیابی بخراسان باید رفتن که اطلبوا العلم ولو بالصین، هذا مضمی، در خانقاه می باشم شب و روز، و چند کس را در آنجا نشانده ام » م ت ۶۵

« امروز در حق برادر م کامل سلمه الله حرف کی نوشته ام و در آنجا گفته ام که کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است و این سخن را تحقیقی و غموضی هست و همه روزه در خاطر می بود که در این حدیث چیزی نویسم، چون نماز دیگر بر تربت فتحه رحمه الله بکردم و بخانقاه باز آمدم در خاطر آمد که بیاید نوشت و ندانم وقت چه املا کند » م ت ۴۶

و از تصریحی که در تمهیدات و مکتوبات نموده و مجلس رقص و سماع نیز داشته و دعایش در سماع اغلب اشعار حسین بن منصور جلاج بوده که بواسطه آن طلب فنا میکرده است :

« ندانم که شنیده باشی این حکایت؟ که من و پدرم و جماعتی از ائمه شهر ما حاضر بودند در خانه مقدم صوفی پس ماسماع میگردیم و بوسعید ترمذی بیتکی میگفت » ت ۳۸

« من خود این قتل در سماع بدعا میخواهم دریغا هنوز دور است کی باشد و ما ذلک علی الله بمنزله ندانم که گوئی دعا کدام است که در سماع گفته می شود این بیتها باشد که حسین منصور رحمه الله پیوسته گفتی^۲ ۰۰۰ » ت ۳۸
« ۰۰۰ و پدرم همچنین روزی بر پای ایستاده بود من و جماعتی عدول حاضر بودیم در خانه مقدم صوفی^۳، ما رقص میگردیم ۰۰۰ » م ت ۴۸ .

۱- از مریدان عین القضاة بوده است .

* سوره ۱۴ آیه ۲۳ .

۲- درباره اشعار حسین بن منصور جلاج رجوع کنید : بیادرفی فصل هفتم از همین باب

۳- از مریدان عین القضاة بوده است .

فصل هفتم

پایان زندگانی و شهادت

پایان زندگانی عین القضاة توأم با سوز و گداز عشق بوده و آرزوی جز طلب دنیا و جانبازی در راه معشوق نداشته است :

« سالکان حضرت الهیت بر فنون و تفاوت آمدند بعضی از ایشان بی‌نا دیون شده‌اند و باطن خود را دیده‌اند که زنا داشتند پس خواستند که ظاهر ایشان موافق باطن باشد زنا ظاهر نیز بستند و گفتند باطن که مسکن ربوبیت است آکنده بکفر و ضلالت بود و از زنا خالی نباشد اگر ظاهر که محل نظر خلق است زنا دارد با کی نیست، درینا چه فهم خواهی کردن چه دانی که چه گفته میشود و گروه دیگر مست آمدند زنا نیز بستند و سخنهاي مستی آغاز کردند بعضی را بکشتند و بعضی را مبتلای غیرت او کردند چنانکه این بیچاره را خواهد بود ولی ندانم که کی خواهد بودن هنوز دور است و بعضی را بدیوانگی و جهل نسبت کردند مقصود ایشان آن بود تا رسته شوند از آفت و زحمت قالب، نام دیوانگی بر خود افکندند تا از صداع خلق نجات یافتند چنانکه آن رونده گفتند است :

هر زمانم جان و دل نزدیک دلبر میشود

وز جمال و حسن رویش هر دو کافر میشود

پس میان جان و دل این قالبم زحمت شده است

بی تن و قالب مرادم خوش میسر میشود

ای دریغا خلق ندانند که از کفر و زنا مقصود ایشان چیست: فان فی
 الخمر معنی لیس فی العنب، کفر و زنا را ایشان از راه خدا باشد و معین بر کار و
 طریقت ایشان باشد، بگفتند که هلاک به بود که با غیرزند گانی کردن تا از
 خلق نگذری بخالق نرسی ^{و من یخرج من بیتہ مهاجراً الی اللہ ورسولہ ثم یدرک}
 الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ ^{این معنی} باشد کجائی تو این دیوانه عشق را
 ندیده که همچون بلبل از هجران گل سراید و بانگ و فریاد دارد چون گل
 را بیند از شوق هزارچندان شود، ای عزیز روز گاری بر این شیفته میکنند که
 از وجود خود نیز تنگ میدارم و جز ناله و سوختن سودی نه و چون با او باشد
 از بیم چندانی شوق نکند که مبادا فراق در میان آید تو نیز این بیتها را از سر
 درد میگوی و میگری .

معشوق منی بی تو نمی یارم زیست ^{درمان وصال} تو نمیدانم چیست
 تا قصد فراق کرد دیوانه دلم ^{در عالم کس نیست که بر من نگرست}
 ت ۳۲

وازشهادت خود صریحا خبر میداده :

« دریغا چه دانی که در این تمپید چند هزار مقامهای مختلف باز پس
 گذاشتیم و از هر عالمی زبده در کسوت رموز بعالم کتابت آوردیم، پیدا باشد که
 از آن عالم باین عالم چه توان آورد جرعه از کاسه، لابل هذا کثیر قطرة من بحر
 لعی، لابل شعاع من الشمس، دریغا اگر چه خونم بخواهند ریختن اما دریغ
 ندارم آخر نشنیده که شر الناس من اکل وحده، اما گرچه از ادبای خود بر هم
 الاهدوز دوراست » ت ۴۵

سورة ۴ آية ۱۰۱

« ای دوست هان سرچه داری سر آن داری که سر در بازی تا او همسر تو شود درینجا هر کس سر آن ندارد فردا باشد که عین القضاة را بینی که چون این توفیق یافته است که سر خود را فدای او کند تا سروری یابد من خود میدانم که کار من چون خواهد بودن اما ای عزیز این بیت ها بشنو :

چندان ناز است ز عشق تو در سر من کاندر غلطم که عاشقی تو بر من
یا خیمه زند وصال تو در سر من یا در سر این غلط رود این سر من «
ت ۳۶

« عزیزا گر سعادتی ترا مساعدت کند بوالعجبیها بسی خواهد بود که آنرا زمان اثر پدید آرد، تو نیز همتی میدار ندانم که چه خواهد بود اما گوی شفتت بفرمان چوگان لابد است، ارجو زود بود، اما گوی اگر چه مسخر است در زیر قهر چوگان سلطان، از خودش و با خودش بس خیالهاست، الرضاء بالقضاء باب الله الاعظم، اگر دست دهد بدایت بندگی آنجا خواهد بودن و اگر نه «

م ت ۱۰۵

« درینجا در این جنه القدس که گفتم یکماه این بیچاره را بداشتند چنانکه خلق پنداشتندی که مرا موت حاصل آمده است پس با کراهی تمام مرا باز بمقامی بفرستادند که مدتی دیگر در آن مقام بودم و در این مقام ذنبی از من بوجود آمد که عقوبت این ذنب در روزگار چند بینی که از بهر این ذنب کشته شوم چه گوئی آنکس را که در عشق مانعی باشد از رسیدن بمعشوق بین که چه بلا آید او را در این معنی، این بیچاره را دردی افتاده است با او که نمیدانم که هرگز در مان یابم یا نه، هرگز دیده که کسی دو معشوق دارد و با این هر دو خود را باید نگاه داشت اگر با او باشد این دیگر خوش بریزد و اگر با آن

دیگر همچنین، دریغا مگر هرگز عاشق خدای تعالی نبوده و از آن مصطفی (ص)
آننگه ترا ابلیس در این میانه و سوسه نکرده امت و از دست او این بیتها
نگفته :

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم وز قهر دو چشم شوخت آواره شدیم
از نا پا کی بطبع خونخواره شدیم مانیز بطبع خویش غمخواره شدیم

ت ۳۵

مخالفین و اهل ظاهر از راه حسد و عناد بوی نسبت بیدینی داده و برای
از بین بردن او کوشش زیادی میکرده اند.

شکایت او از اهل حسد و علمای ظاهر و اشاره وی باتهاماتی که از همین راه
باو نسبت میداده اند نماینده یک زندگی پر حادثه سیاسی است که صدای
بیگناهی وی را از تاریکی های زندان بارقت و تأثر هر چه تمامتر بگوش مردم
رسانیده است .

و رساله شکوی الغریب او بهترین سند مشخص کیفیت اخلاقی و دینی
و سیاسی محیط و چگونگی رفتار مردم با اوست :

« و کیف و فی رسالتی ما لوتأمله المنصف علم ان الخصم متعنت اذا
الخصم ان کان يفهم من قولنا مصدر الوجود و ينبوع الوجود تعریضاً بقدم العالم
فقد ذكرت فی تلك الرسالة قریباً من عشر اوراق فی حدث العالم واقمت علی
ذلك البرهان القاطع » ش ۳۵

« و هذه سنة قديمة لله تعالی فی عباده ان لم یزل الفاضل محسوداً و

بانواع الاذایا من العوام و العلماء مقصوداً » ش ۳۶

«ولا غرو ان يحسدونني اول الامرى قول الشاعر :

و ليس بعار ان يُسبَّ مسودٌ و يُحسدَ والمحسود في موضع القطب
و لاذنب للمحسود وقد اتاه الله فضله و لولا ذلك لما تمنى الحاسد ان
يكون مثله و لاعتب على من حسد مرموقا يغادر من سابقه في حلبات العلم
مسيبوقا و قد وطئ بقدمه قيم الكواكب حتى صار مفخراً لئلا باعد و الاقارب
فيما ابعد عن الكمال من يعادى الحساد و لقد احسن من قال هذا البيت
و اجاد :

اعذر حسودك فيما قد خصت به ان العلي حسن في مثلها الحسد «

ش ٣٩

«ومالي استبعد من علماء العصر انكارهم علي ولم ينزل اكابر العلماء في

كل عصر محسودين و بانواع المحن مقصودين « ش ٦٥

« و انا اراجع ما كنت بصدده و اقول كما ان لكل قوم من العلماء

الفاظا مصطلحا عليها و لا بد من الرجوع اليهم في معانيها فكذا اذا سمع من

الصوفية مصطلحاتهم ينبغي ان يرجع اليهم في بيان حقائقها كلفظ البقاء و

الفناء و العدم و التلاشي و القبض و البسط و السكر و الصحو و الاثبات و المحو

و الحضور و الغيبة و العلم و المعرفة و الوجد و الكشف و المقام و الحال و

الفراق و الوصال و الاسقاط و الاتصال و الجمع و التفرقة و الذوق و الفهم و

الوصول و السلوك و الشوق و الانس و القرب و التجلي و الروية و المشاهدة و

كقولهم بقي فلان بلا هو و انسلخ من جلده و ينبغي بالعاقل المنصف اذا سمع

هذه الالفاظ ان يراجع في معانيها القائل و يقول له ما الذي عنيت بهذه

الالفاظ و الحكم علی القائل قبل استفساره عن المراد بهذه الالفاظ بالزندقة
والاحاد رمی فی عمایة» ش ۵۰ و ۵۱ .

ولا يتعلق غرضنا بشرح ذلك وللصوفية كلمات يسمونها شطحا وهو كل
عبارة غريبة تصدر عن قائلها في حالة السكر و شدة غليان الوجد والانسان في
تلك الحال لا يقدر على امساك نفسه كما قيل :

سقوني و قالوا لاتغنّ فلوسقوا جبال شروري ما سقيت لغنت،
البتة شكایت و جزع او كه رقت و تأثر هر سنگدای را بر میانگیزاند
نه از بهر گرفتاری و محبوسیت بوده است بلکه در مقام عشق خود را بدین عمل
مأمور میدانسته است .

« ۰۰۰ یا اَسْفَى عَلَى یُوسُفَ * در دیده ارباب عشق جهانی دیگر است و
اگر نه سودای یوسف بود، یوسف نشانه کاری بود پس اعتراض را مجال نیست
از الوند و ماوشان و حدیث عاشقان بحسن ظنی مطالعه باید کرد که شکوی و
رنجوری نه باهمدانست که کاری دیگر است، زندان زندان فراق معشوق است
و خلاص یافتن معشوقست و در این معنی خود را نمیخواهم اما میگویم که
روا باشد که دیگری سخن گوید و هیچ اعتراضی بروی نتوان کرد، در عشق
بسیار مقاماتست که در آنجا شکوی و جزع عاشق مطلوب معشوق بود نه صبر
و تصبر او و این جزع عاشق نداند و نهایت عالم کس نداند :

جهان عشق فراخست و تنگ سینه تو حدیث عشق دراز است و دست تو کوتاه،

م - ت ۶۲

۱ - طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ صفحه ۲۳۶ نقل از قول ابن السمعانی :
« ۰۰۰ » و رأیت رسالته التي كتبها من بغداد الى اصحابه واخوانه بهمدان التي
اذ قرئت على الصغور لانصدت من الرقة والسلامة »

* سورة ۱۲ آية ۸۴

۲ - كذا

عین القضاة حسین بن منصور حلاج را دوست میداشته و با آنکه در آن زمان آوردن نام حلاج و ابراز علاقه با او خیلی رسوا کننده و خطرناک بود مع الوصف در نوشته‌های خود مکرر به انا الحق گفتن وی اشاره کرده و از سخنانش استشهاد نموده^۱ و کیفیت شهادت او را آرزو میکرده است :

«... و حسین منصور را رحمه الله پرسیدند که تو بر کدام مذهبی گفت المذهب لك انا على مذهب ربي، زیرا هر که بر مذهب بود آن مذهب پیر آن باشد و بزرگان طریقت را پیر خدای عزوجل باشد مخلص باشد نه مختلط اختلاط توقیف است و اخلاص ترقی، اخلاص در طاب خود شرط است» ت ۹

«... درینجا در این مقام حسین منصور را معذور باید داشت که گفت لافرق بینی و بین ربي الاصفقان: صفة الذاتية القائمة قیامنا به و ذواتنا مندگفت هیچ فرق نباشد میان من و میان خداوند من الاوصفت: یکی صفت ذات و یکی قیام وجود که وجود و ذات ما از او باشد و حاصل از او حاصل شد و قوام و قیام ما بدو آمد» ت ۲۳ .

«... مگر که حسین منصور رحمه الله از اینجا گفت :

كفرت بدین الله و الكفر واجب لدى و عند المسلمین قبیح
گفت کافر شدم بدین خدا و این کفر بر من واجبست، آن بزرگ را بین

۱- ر. ک. به تمهیدات صفحات ۱۴ و ۲۲ و ۴۱ و اوابح صفحات ۵

عذر این چگونگی میخواید گفت کاشکی من آن کفر بودمی که دین اوست «

ت ۳۲

«ای عزیز آن روز که سرور عاشقان و پیشوای عارفان حسین منصور را

بردار کردند شیخ شبلی گفت آن شب مرا با حق تعالی مناجات افتاد گفتم الهی

متی تقتل المحبین؟ قال الی انی اجد الدیة، قال فقلت یارب وما دیتک؟ قال لقائی

وجمالی دية المحبین « ت ۳۵

«حسین منصور گفته است: اذ اراد الله ان یوالی عبدا من عبیده فتح علیه

باب الذکر ثم فتح علیه باب القرب ثم اجلسه علی کرسی التوحید ثم یرفع

الحجب فیراه بالمشاهدة ثم ادخله دار الفردانية ثم کشف عنه کبریاؤه و یری

الجمال فاذا وقع بصره علی الجمال رمی بلاه و فحینئذ صار العبد فانیاً و بالحق

باقیاً فوقع فی حفظه سبحانه و تعالی و یری من دعاوی نفسه « ت خ ۲۸۸

«... من خود این قتل در سماع بدعا میخوایم دریغا هنوز دور است

کی باشد وما ذلک علی الله بیزیر* تو زانم که گوئی دعا کدام است که در سماع

گفته میشود این بیتها باشد که حسین منصور رحمه الله پیوسته گفتی :

حاشای حاشای من اثبات اثنین

اها انما انت ام هذا الهین

کل علی الكل تلبیس بوجهین

هویتی لك فی ولایتی ابدان

فقد تبین ذاتی حیث لا بین

فاین ذاتک عنی حیث کنت اری

فی ناظر القلب ام فی ناظر العین

و نور و جهک معقود بناظرتی

سورة ۱۴ آية ۲۳

۱ - کذا

بینی و بینک انسیٰ ینساز عنی فارفع بلطفک انبی من البین «

ت ۳۸

« حسین منصور را قدس الله روحه پرسیدند لذت عشق در کدام وقت کمال گیرد فرمود در آن ساعت که معشوق بساط سیاست گسترده باشد و عاشق را برای قتل حاضر کرده و این در جمال او حیران و گوید :

او بر سر قتل و من در و حیرانم کان راندن تیغش چه نکو می راند»

ل ۱۰۱

«... مگر حسین منصور قدس الله روحه با تو این سخن نگفته است

الله مصدر الموجودات، وجود او مصدر و مایه جمله موجودات است یعنی الله نوره

مصدر الانوار» ت ۳۸

«درینجا مثل نوره مشکوة» ابن عباس رضی الله عنه گوید یعنی ده

مثل نور محمد (ص) اینجا دل مشکوة باشد و روح زجاجه باشد و نور

احمد (ص) مصباح باشد دلیل این کلمه حسین منصور گفته است: قلب المؤمن

کالمراة اذا نظرت فیها تجلی ربه « ت ۳۹

«عشق الهی را بر دو طرف قسمت کردند نیمی بر جوانمردی و نیمی بر

جوانمردی دیگر اینجا حسین منصور رحمه الله بیان میکنند ما صحت الفتوة الا

لاحمد و ابلیس « ت ۴۰

«... این مقام حسین منصور را مسلم بود تا آنجا که گفت افراد الا

عداد فی الوحدة واحد، عقد ده از یکی خواست و یکی در آن داخل است این

مقام حوصله کسی بر نما بدشاهد و مشهود خود یکی باشد در حقیقت اما در عبارات

واشارات تعدد نماید» ت ۴۳

«حلاج دلا که مقتدای کار است بردار همیگفت که روز بار است
از یار هر آنکسی که بر خوردار است جانش بر یار است و تنش بردار است»

ل ۱۰۸

در شکوی بعلت قید و گرفتاری و در خطر بودن زندگی خود از اشاره
بد انا الحق گفتن حلاج و سبحانی با یزید خودداری کرده است و فقط در يك
مورد بشعر او استشهاد کرده :

«بینی و بینک انیٰ یناز عنی فارع بلطفک انبی من البین»

ص ۶۱

و بهمین مناسبت شباهت نامی بین زندگی این دو صوفی شوریده چه از
نظر تحمل رنج و شکنجه و چه از لحاظ اتهام و محکومیت و چه در کیفیت شهادت
وجود دارد و اینست که بعضی ها او را منصورى المذهب یا مسلك نامیده اند .
گرفتاری و شهادت عین التضاة در واقع مانند گرفتاری و شهادت حلاج
يك امر سیاسی بوده که با رنك مذهبی و دینی آمیخته شده بوده است و باید او
را دومین قربانی عرفانی شمرد .

موقعیکه در بغداد حبس بوده سعی کرده که تمام موارد اتهام را با دلایل
و براهین منطقی و استشهاد با اقوال مشایخ صوفیه رد کند^۱ و چون گرفتاری او
بیشتر جنبه سیاسی داشته نسبت به بیگناهی او توجهی نشده و از اعمال رنج و
شکنجه فرو گذار نکرده اند :

« همه بزرگان عذر ما باز خواهند که سخت محتاجیم باستغفاری

۱- ر. ک. ۰ شکوی از صفحه ۳۵ الی ۶۰

مقبول و از زبان من نمی پذیرند و جز در برادران دینی گریختن روی نیست «

م ت ۶۱

« واذ لم يجب احد من العلماء والصوفية عن تلك الكلمات لعذر لهم عندي مقبول و لا يمكنني ذكره فانه ذو عرض وطول تناولت القلم و معوّلى عليه واجبت عن قول المعترض معتذراً بهذه الرسالة اليه :

ومن يرج معروف البعيد فانما يدي عوّلت في النائبات على يدي

ش ۵۶

راجع بشهادات عین القضاة مورخین علل مختلفی ذکر

شهادات

نموده اند که برای مزید اطلاع گفتار هر يك از آنان

در زیر نقل می شود :

تتمه صو ان الحكمة صفحة ۱۱۷ « ۰۰۰ فصلب بسبب عداوة كانت بينه

و بين الوزير ابى القاسم الانسا باذى »

عماد کاتب قتل عین القضاة را تقریباً بدین مضمون نقل کرده است :

پس از دستگیری عزیزالدین عین القضاة که از اعیان علما و اولیاء الله بود و

گراماتی از اوسر میزد اشخاص مشهور باهل علم بوی حسد بردند و کلماتی از

تصانیف او را که نمی فهمیده اند دستاویز تفسیر وی قرار داده و ابوالقاسم

در گزینی نیز او را گرفت و دست بستند بیغداد فرستاد تا راهی برای مباح

بودن خون وی پیدا کند سپس او را بهمدان عودت داده و بدار کشید شب

چهارشنبه ششم جمادی الاخری ۵۲۵

زبدة النصره صفحة ۱۵۱ :

« ۰۰۰ فحسده جهال الزمان المتلبسون بزى العلماء و وضعهم الوزير »

عليه فقصدوه بالأيذاء وافضى الامرُ به الى انْ صلبه الوزير بهمذان ولم يراقب
الله فيه ولا الايمانَ «

ميزان الاعتدال جلد ٣ صفحة ٣٢٠ :

« ٠٠٠ له كلام في التصوف البدعيّ الفلسفيّ فاخذ لاجل كلامه وضلاله
فصلب بعد سنة خمسمائة نسأل الله ان يتوفانا على السنة «
طبقات الشافعية الكبرى جلد ٤ صفحة ٢٣٦ :

« قال فيه ابنُ السمعاني احد فضلاء العصر ومن به يُضرب المثلُ في
الذكاء والفضل كان فقيهاً فاضلاً شاعراً مفلحاً رقيق الشعر وكان يميل الى الصوفية
ويحفظ من كلامهم واشاراتهم ما لا يدخل تحت الوصف صنف في فنون من العلم
وكان حسن الكلام والجمع فيها ، قال وكان الناس يعتقدونه ويتبركون به و
ظهر له القبول التام عند الخاسر والعام حتى حُسد و أصابته عين الكمال وكان
العزيز يعتقد فيه اعتقاداً خارجاً عن الحدود لا يخالفه فيما يشير به وكانت بينه
وبين ابي القاسم الوزير منافسة فلما نكب العزيزُ قصده الوزيرُ و كتب عليه
محضراً و التقط من اثناء تصانيفه الفاظاً شنيعةً تنبو عن الاسماع ويحتاج من
كشفها الى المراجعة لقائلها فكتب جماعةً من العلماء خطوطهم باباحة دمه
نسأل الله الحفظَ في اطلاق القلم بما يتعلق بالدماء من غير بحث والمسارة الى
الفتوى بالقتل ، فقبض عليه ابو القاسم و حمل الى بغداد مقيداً ٠٠٠

ثمّ قال صلب عين القضاة ابو المعالي ظلماً ببلدة همذان ليلة الاربعاء
السابع من جمادى الاخرى سنة خمس وعشرين وخمسمائة ، قال و سمعتُ
ابا القاسم محمود بن احمد الروياني بانداوية يقول لما قُرب قتل عين القضاة

وَقَدِمَ إِلَى الْخَشْبَةِ لِيُصَلَّبَ قَالَ وَسَيَلِمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ *»

الوافي بالوفيات جلد ١٥ :

«... و تتكلم باشارات الصوفية و كان الناس يتباركون به والعزير المستوفى يبالغ في تعظيمه فلما قُتل كان بينه وبين الوزير ابى القاسم احنُ فعمل محضراً بالفاظ شنيعة التقطت من تصانيفه فكتب جماعة بحل دمه فحمله ابو القاسم الوزير الى بغداد مقيداً ثم رُدَّ وصلب بهمذان في سنة خمس وعشرين وخمسائة.»

مرآة الجنان صفحة ٢٤٤ :

«... دخل في مذهب التصوف واخذ في الكلام والاشارات الدقيقة و ما لا يفهمه الخلق من اسرار الحقيقة مما نسب فيه الى الكفران فقتل به مصلوباً بهمذان»

مجمع الاداب صفحة ٢٤٠ :

« و خلط كلام الحكماء بكلام الصوفية و كان فقيهاً ادبياً يميل الى الصوفية و صنف كثيراً من العلوم و كان حسن الكلام و كان الناس يعتقدون فيه و يتبركون به و ظهر له القبول التام بين الخاص والعام حتى حسدوه و اطلقوا السنتهم فيه و قصده ابو القاسم الوزير الدر كزيني و نقد عليه محضراً و حمله الى بغداد مقيداً و وصلب بهمذان في اليوم السابع من جمادى الاخرى سنة خمس وعشرين وخمسائة»

تذكرة عرفات :

• - سورة ٢٦ آية ٢٢٨

« خواجه عین القضاة از اقران بابا طاهر عریان و منصور حلاجست ویرا قوام الدین ابوالقاسم در گزینی در حین وزارت عراقین بسبب عداوت قدیمی تهمت زده کرده و بعلت افشای سر حقیقت پوست کنده و از مدرسه که وی تدریس مینمود بر کشید و برغم جمعی پوست ناکنده عیسی وار از حلق آویخت ، نقل است که شخصی بدیع متکلم نام باوی عداوت داشت نزد خواجه فرستاد که در تصانیف خود خدا را بواجب الوجود خوانده و اسماء الله توقیفیست و این کلمه از مصطلحات حکماست ، خواجه فرمود که محبوب منست بهر نام که خواهی خوانمش و این دورباعتی نوشته بوی فرستاد :

که سر و روان باده نوشت خوانم که ماه تمام سدره پوست خوانم
ارزان بخری و رایگان بفروشی ارزان خر رایگان فروشت خوانم

که سر و سہی ماه تمامت خوانم یا آھوی افتاده بدامت خوانم
زین هر سه بگوی تا کدامت خوانم کز رشک نخواهم که بنامت خوانم
و گویند همین بدیع متکلم باعث قتل او شد و خواجه عین القضاة هفتہ قبل از قتل و سوختن خود کاغذی سر بمهر بیکی از مریدان داد که بعد از یک هفته این را بگشای ووی بعد از قتل و سوختن او چون کاغذ را بگشاد دید این رباعی نوشته شده :

مامر گک و شہادت از خدا خواستہ ایم و انہم بسہ چیز کم بها خواستہ ایم
گردوست چنان کند کہ ما خواستہ ایم ما آتش و نطف و بوریا خواستہ ایم

طرائق الحقائق جلد دوم صفحہ ۲۵۴ :

« ۰۰۰ بدعوی الوهیتش متهم ساختند محضری در قتلش پرداخته بسعی ابوالقاسم در گزینی وزیر خلیفه پوست او را کنند و در مدرسه خودش بردار کرده پس از آن بزیر آورده در بوریای بنفط آلوده پیچیده سوختند چنانکه خود گفته بود ۰۰۰ »

عبارت ریاض العارفین نیز بر تریبی است که در طرائق نقل شده .
ریحانة الادب صفحه ۱۴۴ :

« ۰۰۰ در گزینی بیہانہ اینکہ در کتاب خود خدای تعالی را موافق اصطلاح حکما برخلاف اصول دیانت کہ اسماء الله توقیفیست واجب الوجود نامیده کہ این چنین نامی در آثار دینیہ وجود ندارد بلکه بادعوی خدائی نیز متهمش کرده و حکمی شرعی در اباحت خون او صادر و باستناد آن ببغدادش اعزام و در زندانش کردند . »

بعد می نویسد :

« و از ریاض العلماء نقل است کہ بدیع متکلم را با عین القضاة عداوت بوده پس پیغامش داد کہ خدا را در کتابهای خودت واجب الوجود گفته و حال آنکہ اسماء الله توقیفیست و این کلمہ از اصطلاحات حکما است پس عوام را شورانیده و او را کشته . » کہ این عبارت در ریاض العلماء ذیل ترجمہ حال عین القضاة دیده نشد .

ولی آنچه خود عین القضاة درباره علل فراهم شدن مقدمات قتل خویش در کتاب شکوی الغریب و تمہیدات بیان نموده بشرح زیر است :

« کلمات مہشوتہ فی رسالہ عملتها منذ عشرين سنة و کان مقصودی من

املائها شرح احوال يدعيها العقل و الفلاسفة لتلك الاحوال (جاهلون) لانهم
محبوسون في مضيق العقل و النبي عندهم عبارة عن شخص بلغ اقصى درجات
العقل و ليس ذلك من الايمان بالنبوة في شئى وانما النبوة انواع كمالات
تحصل في طور وراء طور الولاية و طور الولاية و راء طور العقل و نغنى بطور
الولاية ان الولي يجوز ان يكشف بمعان لا يتصور للمعاقل الوصول اليها و العثور
ببضاعته عليها « ص ٣٢

و قد اجمع ارباب الحقيقة من اهل التصوف على ان من لا شيخ له لا
دين له ، هذا هو مرادى في تلك الفصول و الخصم حمله على مذهب القائلين
بالتعليم و فهم من ذلك القول بالامام المعصوم و انى يستتب له هذا التعنت و
قد اشتمل الفصل الثانى من تلك الرسالة قريبا من عشر اوراق في حدث العالم
واقمت على ذلك البرهان القاطع « ص ٣٥ .

« ثم لم يقتصروا على مجرد الانكار حتى نسبونى بهذا السبب الى كل
قبيحة و حملوا ارباب المناصب على ان فضخونى اشد فضيحة « ص ٣٦
« و هذه سنة قديمة لله تعالى فى عباده اذ لم يزل الفاضل محسوداً و
بانواع الاذايا من العوام و العلماء مقصوداً « ص ٣٦

« وما ابرد التعصب اذا انتهى الى هذا الحد و ما اقبح الحسد و لاسيما
بالعالم اذا حمله على امثال ذلك ثم لا يستحى ان ينسب مسلماً فضلاً عن عالم
الى قبائح معتقدات يستنكف ان يعتقد بها المجوس و النصارى الذين يكذبون
سيد الانبياء لا بل ولا يعتقد بها البراهمة الذين هم لاصل النبوة منكرون
و الزنادقة الذين ينكرون المرسل مع الرسل « ص ٣٩

« هذا وقد نسبوني الى دعوى النبوة ايضاً بسبب كلمات من مصطلحات

الصوفية كلفظ التلاشي والفناء » ص ٣٩

« والغرض من هذا كله ان الرسالة التي عملتها في حال الصبي فاتخذها

الحاسدون من اعدائي ذريعةً توصلوا بها الى ايدائي قد ذكرت فيها من الالفاظ

الصوفية طرفاً كقولي فيها اشرفت سلطنة الجلالة الازلية فبقى القلم وفتى

الكاتب و كقولي غشيتني الهوية القديمة فاستغرقت هويتي الحادثة و كقولي

طارا لطائر الى عشه و كقولي لو ظهر مما جرى بينهما ذرة لتلاشي العرش و

الكرسي الى كلمات اخر من هذا الجنس و قد شدوا علي الانكار في تلك

الكلمات وزعموا ان ذلك كفر و زندقة و دعوى النبوة و انا اذكر طرفاً من

حكايات المشايخ والفايظهم يستدل بها على ان الصوفية يطلقون هذه الالفاظ

فيما بينهم فانها عندهم متعارفة ولا يلزم منها شيئ و كتبهم بها مشحونة

فمن ذلك قول الواسطي «...» ص ٥٢

« وهذا عند اهل التحقيق ظاهر ولكن لا يعرفه غيرهم اذ كل لا يعرفه

الا من يخوض فيه و يقنى عمره في البحث عن حقائقه ومعانيه و علم الصوفية

اشرف العلوم و اغمضها و لا يعرف جليد و خفيده غيرهم و انا اورد اشكالا

لا ينحل الا... علمهم ليظهر للمدعي انه لاخير عندهم من علومهم... »

ص ٥٦

« ومالي استبعد من علماء العصر انكارهم علي و لم ينزل اكابر العلماء

في كل عصر محسودين و بانواع المجن مقصودين كمالك و ابي حنيفة و

الشافعي و احمد و... رضوان الله عليهم اجمعين و لذلك كان مشايخ الصوفية

کالجید والشبلی و ابی یزید البسطامی و ذی النون المصری « ۰۰۰ » ص ۶۵
 « ولا غرو ان احسد وقد صفت و انا یافع و لاخلق العشرین فما فوقها
 راضع کتباً یعجز ابناء الخمسین و الستین عن تفهمها فضلا عن تألیفها و
 تصنیفها « ۰۰۰ » ص ۶۵

« علی ان الکلمات التي انکروها علی کلها موجودة لفظاً و معنی فی
 کتب الامام حجة الاسلام ابی حامد الغزالی « ۰۰۰ » ص ۳۴
 « و هذه الالفاظ مذکورة فی مواضع كثيرة من احیاء علوم الدین و
 فی مشکاة الانوار و مصفاة الاسرار و فی المنقذ من الضلال و المفصح عن الاحوال
 و کل ذلك من مصنفات الغزالی رحمه الله « ص ۳۴
 و بالفاظ و کلام صد و سی و یک تن دیگر از رجال صوفیه و چهار زن
 عابده استناد کرده است .

تمهیدات صفحه ۸ :

« کامل الدوله نوشته بود که در شهر میگویند عین القضاة دعوی خدائی
 میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو
 نیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم که فتوی این آیه نویسند
 وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا وَ ذَرُوْا الدِّیْنَ یَلْعَنُوْنَ فِیْ اَسْمَائِهِ * «
 با توجه بنوشته های مورخین و بیانات خود عین القضاة که ذکر
 گردید و با در نظر گرفتن ظرف واقعه میتوان علل قتل عین القضاة را بشرح
 زیر خلاصه نمود :

• سورة ۱۷ آیه ۱۷۹

۱- تعصبات مذهبی در عراق

در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم تعصبات مذهبی در عراق خیلی شدید بوده است و از عبارت سیاست نامه که عیناً در زیر نقل میشود اختلاف موجود فیما بین اهل سنت و شیعه بخوبی نمایان میگردد :

«... و عجبت آنکه بهمه عهدی و روزگاری شغل بکسی فرمودندی که اوهم مذهب وهم اعتقاد او بودی واصل، و اگر از شغل اعراض کردی و قبول نیفتادی بزور در گردن او کردندی تا لاجرم آن کار ضایع نشدی و رعیت آسوده بودندی و مقطع نیک نام و بی گزند و پادشاه فارغ، اما امروز این تمیز برخاسته است اگر جهودی بکدخدائی و عمل ترکان می آید و اگر کبر و رافضی و خارجی و قرمطی اندمی شاید [غفلت برایشان مستولی گشت] نه بردینشان حمیت و نه مالشان شفقت و نه بر رعایا رحمت، دولت بکمال رسیده است و بنده از چشم بد می ترسد و نمیداند که این کار بکجا خواهد انجامید، در روزگار محمود و مسعود و طغرل و الب ازسلان انارالله برهانیم هیچ کبری و ترسائی و رافضی را یارای آن نبودی که بصحرا تواند آمد یا پیش بزرگی شدی، کدخدایان ترکان همه متصرف پیشگان خراسان بوده اند و دبیران خراسان حنفی مذهب یا شفعوی یا کیزه باشند دبیران و عاملان بد مذهب را بخویشتن راه نداده اند و نه ترکان هرگز روا داشتندی که ایشان را شغل فرمایند گفتند اینان هم مذهب دیلمانند و هوا خواه ایشان چون پای استوار کنند کار ترکان بزبان آورند و منسلمانا را رنجها رسانند و دشمن آن بهتر که در میان ما نباشد لاجرم بی آفت می زیستند و اکنون کار بجائی رسیده که در گاه و دیوان ازیشان

خالی نیست و پر شده است و دردنبال هر تر کی ده و بیست از ایشان می‌دوند و در تدبیر آنند که يك خراسانی را گرد در گاه و دیوان نگذارند که بگذرند [و پاره نانی یابند] و ترکان آنکه از فساد ایشان آگه شوند و سخن بنده بیادشان آید که دیوان از دبیران و متصرفان خراسانی خالی باشد، و اگر کسی در آن روز گار بخدمت تر کی آمدی بکدخدائی یا بشغلی دیگر اگر گفتی حنفی مذهبیم یا شافعی مذهب و یا از شهری که سنی باشند قبول کردی و اگر گفتی شیعیم و از قم و کاشان و آبهام او را نپذیرفتی گفتی برو سلامت این که مرا میدهی در خانه خویش بنشین و بخور و سلطان طغرل و اب ارسلان هیچ نشنیدندی که امیری ترك را فزی را بخویشتن راه داده است و اگر یکی از

ایشان راه دادی پادشاهان با او عتاب کردی و خشم گرفتی ، ص ۱۱۶

این اختلاف بحدی بوده که می گفته اند شیعه و ملحد یکیست چنانکه شیخ عبدالجلیل القزوینی الرازی در کتاب النقض باین مطلب اشاره کرده است :

« ... جائی گفته رافضی و ملحد یکیست و بجائی گفته که رافضی

دهلیز ملحدی است پس گوید چون سلطان ملکشاه دختر برافضی داد پس بی امانتی و بی اعتقادی و بد دینی بملك شاه حواله میکند » ص ۷۷

بین خود اهل سنت نیز دائماً اختلاف بوده است چنانکه بین خاندان خجندیان که در اصفهان رؤسای شافعیه بوده‌اند و حنفیه پیوسته نزاع در میگرفت و منجر بقتل و غارت میشد و ابوبکر محمد بن ثابت نخستین کسی است که از این خاندان مشهور و در مرو اقامت داشته است و نظام الملك دریای

وعظ او حاضر میشده است بالاخره اورا باصفهان آورده و تدریس مدرسه که در اصفهان بنا نهاده بود بوی تفویض کرد بعد از او ابوالمظفر محمد بن ثابت است که در سال ۴۹۶ درری هنگام وعظ کردن بدست علوی کشته شد و بعد از وی عبداللطیف بن محمد بن ثابت است که صاحب ریاستی عظیم بود در اصفهان در سال ۵۲۳ بدست اسماعیلیه مقتول گردید.^۱

در خود بغداد نیز تحریکات مذهبی گاه گاهی انجام میگرفته است چنانکه درمرآة الزمان ذیل سنه ۵۲۱ می نویسد :

«وفیها ثارت الفتن ببغداد وسببه ابو الفتح الاسفرائینی کان یعظ ویذکر مذهب الاشعری و یورد الاحادیث و اسائر^۲ علی مذهب القصاص جلس یوما بالنظامیة وقال قیل لرسول الله صلی الله علیه و سلم کیف اصبحت؟ قال اعمی بین عمیان وضالاً بین ضالال، فاحضره الوزير ابن صدقة واحضر الفقهاء فافتوا بقتله فاستقر ان یجدد اسلامه ویشد الزنار و یتوب و منع من الجلوس و عاد فجلس فرجم و کان یرکب و علیه السلاح یسقط حرمة المصحف عند العامة، فاجتازت یوما بسوق الثلاثاء فرجم و کان یقول الذی تتلوه لیس کلام الله انما هو عبارة عند و وجدوا عند بعض اصحابه مصحفاً و بین کل سطرین شعر، فامر الخليفة بان یرج الاسفرائینی من بغداد ثم تعصب له قوم علی مثل رأیه فجلس و ظهر الشیخ عبدالقادر الحنبلی و جلس فی الحلة و مال الیه الناس و اشعر للحنابلة فزال ما قرب الاسفرائینی من قلوب الناس و رزق الشیخ عبدالقادر

۱- درباره شرح حال خاندان خجندیان رجوع کنید بچهارمقاله صفحه ۳۵۴

۲- (کذا)

لقبول التام» .

و معلوم میگردد که کشتارهای مذهبی خیلی رائج بوده است چنانکه ابوسعد السمعی از کشته نشدن احمد غزالی در بغداد تعجب میکند :

« و ذکره ابوسعد السمعی وقال کان من الکذّابین البهائین یکذب افحش الکذب لیتوصل به الی اخذالدنیا، قال وسمعتہ یقول رأیت ابلیس فی هذا الرباط تسجدلی، فقلت امرک الله ان تسجد له فلم تسجد و سجدت لی؟ قال نعم، وهذا الکفر الصراح الموجب لسفک الدماء و ازهاق الارواح، افما کان فی ذلك العصر من الاکابر من یتقرب الی الله بدم هذا الفاجر » مرآة الزمان ذیل سنه ۵۲۰ .

فتنه‌های اسماعیلیه نیز پس از تسخیر قلعه الموت بوسیله حسن صباح و همچنین بعد از مرگ ملک‌شاه سلجوقی خیلی زیاد شده بود یاران حسن صباح در شمال و مشرق ایران از حدود آذربایجان تا کرمان و در نقاط صعب الوصول کوهستانی پناهگاههای محفوظی داشتند که دشمنان خود را اعم از رؤسای دینی و لشکری و حتی پادشاهان سلجوقی را بوسیله فدائیان اسماعیلیه از بین می بردند و این عمل وحشت غریبی در بین مردم ایجاد کرده بود .

در جنگهایی که میان سلطان محمد و برکیارق اتفاق افتاد ملاحظه قوت زیادی گرفتند و داعیان آنها بهر شهری پراکنده شدند، در اصفهان احمد بن عبدالملک بن عطاش که از دعاة اسمعیلیه بود خود را بمعلمی و شاقان بر قلعه دژ کوه که ملک‌شاه بنا نهاده بود جا کرد و همه دعوت او را قبول کردند

در شهر نیز جمع کثیری دعوت او را قبول نمودند و در نزدیکی دشت گورد دعوت خانه بساخت چنانکه هر شب جمعی بدانجا آمده و دعوت قبول میکردند تا اینکه عدّه آنان بسی هزار مرد رسید و سلاح زیادی نیز فراهم کردند چنانکه سلطان محمد پس از مراجعت از بغداد وقتی خواست آنان را قلع و قمع کند مدت هفت سال طول کشید تا بدستیاری مردم اصفهان آن قلعه را گرفتند و احمد عطاش را نیز دستگیر کرده و کشتند. گویند سعد الملك آبی وزیر با ملاحظه همدست بود وقتی که سلطان آگاه شد او را بیاویخت، بعد از قتل عام ملاحظه در اصفهان سلطان محمد شیرگیر را بالشکری عظیم برای تصرف قلعه الموت فرستاد و مدتی آن قلعه را در محاصره داشتند تا اینکه سلطان محمد فوت کرده و شیرگیر باز گشت^۱

در هر حال سلاطین سلجوقی و همچنین رؤسای دینی و لشکری از اسماعیلیه خیلی وحشت داشتند عامه مردم نیز از آنها متنفر بودند و کشته شدن مسلمین بدست آنان بحیله و تدبیری که در اصفهان درست نموده بودند و جوانان را هر روز بوسیله زن کوزی (بتفصیلی که در راحة الصدور نقل است) میزدیدند و میکشند سبب شده بود که مردم از شنیدن نام باطنی تنفر عجیبی از خود ابراز نمایند.

اسماعیلیه در سال ۵۲۰ در شام و حلب و ده شق نیز قوی شده بودند و حکومت ها بهیچوجه از قتل آنان نمیتوانستند جلو گیری نمایند چنانکه سلطان سنجر در سال ۵۲۱ مجبور شد که به الموت لشکر لشی نهاده و عدّه

۱- روك . براحة الصدور ص ۱۵۵ - تاریخ ابن ابر از حوادث سال ۴۷۵

الی ۵۲۵ - حبيب الصبر جلد ۲ ص ۹۰

زیادی از آنها را بکشد .

بهر حال وجود فتنه اسماعیلیه در تمام بلاد اسلامی و کشته شدن بزرگان بدست آنها و همچنین وجود اختلافات مذهبی در بلاد عراق بشدت هر چه تمامتر سبب گردیده بود که علماء ظاهر تعصب زیادی از خود نسبت بحفظ ظواهر دین نشان دهند ، چنانکه در بغداد چندین مرتبه بسبب سخنیهای بی باکانه و مناظر احمد غزالی انقلاب شد .

در چنین محیطی عین القضاة بطواهر دین کاملاً بی اعتنائی نموده و از گفتن کلمات واصطلاحات صوفیه که ظاهراً مخالف شرع بود امتناع نمیکرد و تفسیر آیات واحادیث را بابیمحائبائی تمام انبیا میداد و از افشاء سرربوبیت باک نداشت، کراماتی از قبیل امامت و احیا بخود نسبت میداد که بالاخره در بغداد مشهور شده بود که عین القضاة دعوی خدائی میکند

سعی و کوشش علماء دین در تقرب بدستگاههای حکومتی نیز در این عصر سبب شده بود که آنان مجری نظریات سیاسی عمال حکومتی در لباس دین باشند چنانکه خود عین القضاة بدین مطلب اشاره کرده است :

« در روزگار گذشته خلفاء اسلام علماء دین را طلب کردند و ایشان میگریختندی و اکنون از بهر صد دینار حرام شب و روز با پادشاهان فاسق نشینند و ده بار بسلام روند و هر ده بار باشد که مست و جنب خفته باشند پس اگر يك بار بار یابند از شادی بیم بود که هلاک شوند و اگر تمکین یابند که بوسی بردست فاسقی نهند آنرا باز گویند و شرم ندارند و ذلک مبالغه من العلم .
 و اگر محتشمی در دنیا ایشان را نصف القیامی کند پندارند که بهشت باقطاع

بایشان داده اند « م ت ۵۰

بدین ترتیب درمر کزدین و خلافت اشخاصی بنام عالم دین حکم مباح بودن خون اورا با استنادبالفاظ موجود در نوشته های وی به تهمت الحادوزندقه و دعوی الوهیت و نبوت صادر نمودند .

۲- جهات سیاسی و دشمنی قوام الدین ابوالقاسم درگزینی :

البته شکی نیست که هر محیطی هر قدر هم که از لحاظ مذهبی متعصب و متشنج باشد تا تحریک و هدایت عواطف مردم بطرز خاصی که مورد نظر است صورت نگیرد نتیجه واقعی گرفته نمی شود . در مورد مرگ عین القضاة نیز باید اذعان کرد که ابوالقاسم درگزینی شخصاً متعمد بوده و با حیلت خاصی که بعمل آورده توانستند است حکم تکفیر و قتل اورا تهیه نماید .

اصولاً بین وزرای سلاجقه اغلب اختلاف شدیدی برقرار بوده است و برای از بین بردن هم سعی زیادی میکرده اند و بعضی اوقات بوسیله کسان خود دشمنان خویش را از بین برده و چنین شهرت میدادند که فدائیان اسماعیلی بآن مبادرت کرده اند چنانکه قتل خواجه نظام الملک دردهم ماه رمضان سال ۴۷۵ و پسرش ابوالمظفر علی بن نظام الملک در سال ۵۰۰ و معین الملک ابو نصر احمد بن الفضل وزیر سلطان سنجر در سال ۵۲۱ و جمال الدین علی السمیرمی وزیر سلطان سنجر نمونه های از خصومت های وزرا و امرای ساجوقی و همچنین کارهای فدائیان اسماعیلی است .

ابوالقاسم درگزینی پس از گرفتار نمودن عزیز الدین مستوفی بدو

۱- ر ۰ ک ۰ بفصل پنجم از همین باب .

علت میخواست عین القضاة را از میان بردارد :

یکی بسبب ارادتی که عزیزالدین بعین القضاة داشته و حامی او بوده، و دیگر بسبب نفوذ زیادی که عین القضاة در میان مردم پیدا کرده بوده و قوام الدین بيميناک بود که ممکن است از طرف عین القضاة نسبت باستخلاص عزیزالدین و یا از بین بردن خود او اقداماتی بعمل آید، اینست که برای بسط نفوذ خود و ایجاد ترس و وحشت در مخالفین از راه دین داخل شده و بدستگیری اهل حسد و علمای ظاهر موفق به خاموش کردن آن شمع الهیت شد .

البته باید يك علت سوم را نیز ذکر کرد و آن خبث جبلی یعنی توطئه سازی و تبه کاری و مکاری قوام الدین بوده که قریب پانزده سال در دو دولت محمود و سنجر سبب بروز بسی جنایات شد .

تاریخ شهادت عین القضاة در مورخین در شب چهارشنبه هفتم جمادی الاخری سنه ۵۲۵ مطابق با اول ژوئن ۱۳۱۱ میلادی نقل نموده اند، بجز عدّه قلیلی از تذکره نویسان^۱ که اشتباهاً ۵۳۳ ذکر کرده اند و مبنای اشتباه درست روشن نیست زیرا با تصریحی که خودش در شکوی راجع بسن خود مینماید :

« و کالکتاب الذی لقبته بزبدۃ الحقائق وهذا آخر ما صنفته من الکتب و کنت از ذاک من ابناء اربع و عشرين سنة وهذه السنة (۵۲۵) التي ابتلانی فیها التقدير بهذه الفتنة بلغت ثلثا وثلثین » ص ۶۵

۱- ر ۰ ک ۰ به حبيب السیر جلد ۲ ص ۱۰۴ - مجالس المشاق ص ۷۰ -

خزینة الاصفیاء جلد ۲ ص ۱۰ - قاموس الاسلام ص ۱۲۳۱ - ریاض العارفین ص ۱۷۷

با در نظر گرفتن تاریخ ملاقات وی با احمد غزالی^۱ و همچنین تاریخ کشته شدن ابوالقاسم در گزینی که در سال ۵۲۷ و بعد از عین القضاة بوده و قرائن و امارات زیاد دیگر تردیدی نسبت بصحت سنه فوت او بسال ۵۲۵ باقی نمیماند.^۲

و اما افسانه که درباره قتل عین القضاة مشهور بین اهالی همدان است چنین است:

گویند وقتی که عین القضاة را سر بریدند و بدن او را در میان میدان معروف همدان که اکنون بمیدان ذغال معروف است افکندند در این موقع که تماشاچیان دور بدن او را فرا گرفته بودند بابا طاهر عربان نیز آنجا عبور کرد چون واقعه را ملتفت شد نزدیک آمده سر پائی بدن ری زده گفت «مردان خدا چنین نخسبند» عین القضاة فوری از جای برخاسته سر بریده خویش را بزیر بغل زده رو بفرا گذاشت تماشاچیان نیز بدن او دوریدند تا اینکه بقبرستان عمومی همدان که معروف باهل قبور است رسیده و در آنجا در چاله فرورفته و از نظر ناپدید شد و آن چاله تا کنون بجای عین القضاة معروف است.^۳

۱- ر.ک. ۰ بیاورقی صفحه ۱۶

۲- ر.ک. ۰ بیاورقی فصل سوم - چهارم - پنجم - ششم - هفتم از همین کتاب

۳- ر.ک. ۰ به تذکره عرفات ذیل ترجمه حال باباطاهر و مقدمه رباعیات باباطاهر

ضمناً در باره استبعاد ملاقات باباطاهر و عین القضاة رجوع کنید به صفحه ۱۸ و ۱۹

باب دوم
عقائد و آراء صوفیانہ
عین القضاة
المیانجی الہمدانی

باب دوم

عقائد و آراء صوفیانه عین القضاة المیانجی الهمدانی

عین القضاة بواسطه اطلاعات وسیع و احاطه کاملی که بنظریات و افکار متصوفه داشته در آراء صوفیانه خود از نظریات بزرگان عرفای متقدم بخصوص حسین بن منصور حلاج و امام محمد غزالی و امام احمد غزالی متأثر شده است. و در واقع نظریات او اغلب همان نظریات عرفای بزرگ قبل از وی است با این فرق که امام محمد غزالی و امام احمد غزالی و همچنین سایرین رعایت افکار عامه را نیز در بیان عقائد خود لازم شمرده اند ولی عین القضاة رموز و دقائق عرفان را روشن و بی پروا بیان نموده و تفسیر آیات و احادیث را نیز با بی محابائی انجام داده است.

اتهام او بالحداد و زندقده و دعوی الوهیت نیز گذشته از علل سیاسی بعلت بیان روشن و صریحی بوده است که علمای ظاهر و عوام الناس از درک حقائق سخنان وی عاجز بوده اند. و چنانکه خود عین القضاة در شلوی از صفحه ۳۴ الی ۶۰ اشاره نموده است مطالبی را که او در آثار خویش بیان داشته است عرفای متقدم نیز همان مطالب را در سخنان و آثار خود بیان نموده اند.

بطور کلی باید گفت که عین القضاة راه رسیدن بمطلوب را در عشق و معشوق پرستی و آزاد بودن از هر حد و قیدی دانسته است و بدین سبب

بیانات او از حدود فهم عامه تجاوز کرده و مظنه اتهام گردیده است .
 از عقائد و آراء وی چیزی که بیش از همه قابل توجه است اینست که
 تمام مذاهب در نظر او یکسان بوده و فرقی بین آنها قائل نبوده است ، و همه
 را يك دين و يك ملت شمرده و گفته است که تشبیه خلق را از حقیقت دور
 کرده اسما بسیار است اما اسم و مسمی یکی باشد .
 اینک بطور نمونه قسمتهائی از بیانات او در باره مذاهب مختلف -
 شیطان - جبر و اختیار عیناً در زیر نقل میشود :

« شرطهای طالب راه خدا بسیار است که جمله آنرا مجمل گفته
 آید ، اما یکی مفصل آنست که جمله مذاهب هفتاد دو اند که معروفند اول
 در راه سالک و دیده او یکی بود و یکی نماید اگر فرق کند فاروق باشد و
 طالب را فرق هنوز حجابست ، چرا زیرا که مقصود طالب از مقصد آن بود که
 او را بمقصود رساند و هیچ مذهب در ابتداء حالت بهتر از ترك عادت نبود
 چنانکه از جمله ایشان یکی گفته است که :

بالقادسیة فئۃ ما ان یرون العار عارا

لامسلمون و لامجوس و لایهود و لانصاری

چون بآخر طلب رسد خود هیچ مذهب جز مطلوب ندارد و حسین
 منصور را پرسیدند که تو بر کدام مذهبی؟ گفت المذهب لك ، انا علی مذهب
 ربی . زیرا که هر که بر مذهب بود آن مذهب پیر آن باشد و بزرگان طریقت
 را پیر خدای عز و جل باشد، مخلص باشند نه مختلط، اختلاط توقیف است و
 اخلاص ترقی ، اخلاص در طالب خود شرط است که: من اخلص لله اربعین

صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه ، حق جلّ وعلی از مذهبها
دوراست ایشان نیز از خود دور باشند و در راه او محو شوند :

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت

رنگ من و تو کجا خرد ای نا داشت

این رنگ همه هوس بود یا پنداشت

او بی رنگست رنگ او باید داشت

اگر مذهب مرد را بخدا رساند او اسلام است و اگر هیچ آگاهی
ندهد نزدیک حق از کفر بدتر است و اسلام نزد روندگان آنست که او را
بخدای رساند و کفر آنست که طالب را منعی و تقصیری باز آید که از طالب
باز ماند طالب را با نهنده مذهب کار است نه با مذهب :

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش عشقت بنهم بجای مذهب در پیش

تا کی دارم عشق زبان در دل خویش مقصود رهم توئی نه اینست و نه کیش

طالب باید که خدا را در آسمان و زمین در جهت و در دنیا و در آخرت

و در بهشت و در دوزخ نجوید که راه طالب خود اندرون اوست زیرا که هیچ

راهی بخدا بهتر از راه دل رونده نیست: القلب بیت الله ، و این بیت همین معنی

دارد:

ای آنکه همیشه در جهان می بوئی این سعی ترا چه سود دارد اوئی

چیزی که تو جوینان نشان اوئی یا تست کسی تو جای دیگر جوئی

دریغا هفتاد و دو مذهب که اصحاب بحث با یکدیگر خصومت میکنند

وازمکت هر یکی خود را ضد میدانند و یکدیگر را میشنند اگر همه جمع

آمدندی و این کلمات از این بیچاره بشنیدندی ایشان را مصور شدی که همه يك دين و يك ملتند تشبیه خلق را از حقیقت خود دور کرده است و ما يتبع اکثرهم الا ظناً ان الظن لا يغني من الحق شيئاً * اسماء بسیار است اما اسم و مسمی یکی باشد .

هر مذهبی که هست آنکه مقرر و ثابت بود که قالب و بشریت برجا بود ، و حکم و خطاب و تکلیف بر قالبست مادام که بشریت برجا باشد ، اما کسی که قالب را باز گذاشته باشد و بشریت افکنده و از خود بیرون آمده تکلیف و حکم و خطاب از وی برخیزد و حکم جان و دل قایم شود، کفر و ایمان بقالب تعلق دارد و آن کس که تبدل الارض * * اورا کشف شده باشد قلم امر و تکلیف از او برداشته شود ، ایس علی الخراب خراج ، احوال باطن در زیر امر و نهی بر نیاید .

کفرها بسیار است زیرا که منزلهای سالکان بسیار است کفر و ایمان هر لحظه رونده راه را شرط لازمست چندانکه سالک چیزی دارد هنوز خود چیزی باشد از دست راه زن ولا ضلنهم * * * خلاص نیابد تا به سدره المنتهی * * * * * رسد که او را تا بدن راه داده اند اما چون از ابتدا تا انتها وجود و عدم و امر و نهی و آسمانها و زمینها و عرش و فرش گذشتی و جمله موجودات باز پس گذاشتی و از بند رسیدن و نرسیدن خود برخوردارستی و از توقع دیدن و نادیدن پاک شدی از همه بلاها رستی و هیچ آفت و بلائی سخت تر از وجود تو نیست

* - سورة ۱۰ آیه ۳۶ * - سورة ۱۴ آیه ۹۴ * * * - سورة ۴ آیه ۱۱۸ * * * * - سورة ۵۳ آیه ۱۴

در این راه، و هیچ زهری قاتل تر در این راه از تمنای مریدان نیست، از سر مرید و مراد نباید برخاستن چون تو کم شدی حق ماند:

ما را خواهی تن بغمان اندر ده چون شیفتگان سر بجهان اندر ده
دل پر خون کن بدیدگان اندر ده و انگه ز پی دیدن ما جان در ده
عاشق را از خط معشوق چه لطف و چه قهر، زیرا هر که فرق تواند
کردن او هنوز عاشق لطف باشد نه معشوق، گوئی را با آن چه کار که
سلطان او را با چوگان لطف زند، گوی را با ارادت چه کار باشد.

آن دیوانه عاشق که تو او را ابلیس خوانی در دنیا، میدانی؟ چه میدانی که در عالم الهی او را بچه نام خوانند اگر بدانی او را بدان نام خواندن خود را کافر دانی، دریغا چه میشنوی آن دیوانه خدا را دوست داشت محک محبت دانی چه آمد؟ یکی بلا و قهر دیگر ملامت. گفتند اگر دعوی عشق ما میکنی نشانی بیاید، محک بلا و قهر و ملامت و مذمت بر وی عرض کردند همه قبول کرد و در ساعت این دو محک گواهی دادند. که نشان عشق صدق است، هرگز ندانی که چه میگویم در عشق جفا بیاید و وفا بیاید تا عاشق پخته لطف و قهر معشوق شود اگر نه خام باشد و از او چیزی نیاید، دریغا کمال عشق را مقامی باشد از مقامات عشق که اگر دشنام معشوق شنود او را از لطف خوشتر آید که دیگران با او کنند:

هجران تو خوشتر ز وصال دگران منکر شدت به رضای همه کس
دریغا این سخن را چون قلب کنی و باز کردانی جانی برسد که
باید گفتن دوستان او پرورده قهر و لطف خدا باشند همه هر روز هزار بار

از شراب وصل مست گردند و بعاقبت زیر لگد فراق او پست شوند، عاشق
هنوز مرید است و مرید را بر درخت فراق آویزد در عالم دنیا و در آن عالم،
مگر نشنیده که با جویندگان وصال او چه خطاب کند، این بیتها بشنو که
گویند با ایشان :

جوینده ما بشهر در بسیار است ای هر که مرا جوید کارش زار است
بر در گه ما زده هزاران دار است بر هر داری سر مریدی بار است
هر روز هزار بار درون جویندگان حضرت الهی خود جواب میدهد
که ما خود میدانیم که معشوق ما با قهر و بلاست ما خود را فدای بلای او
کرده ایم از او بلا و از ما رضا، از او قهر و از ما مهر، مگر این بیتها
بجواب از ایشان نشنیده :

معشوق بلای جوی ستم کردارم عوز آب دو دیده آستین تر دارم
جانم برد این هوس که در سر دارم من عاقبت کار خود از بر دارم
گفت ما درد ابدی اختیار کرده ایم و رحمت و لطف نصیب دیگران
کرده ایم هر روز هزار درد پیایی از هجرش نوش کن و این بانگ میدار :

عاشقانرا جام می با خم می هم سنگ ده

هر کسی را در نوا و در خور فرهنگ ده

مگر حسین منصور از اینجا گفت : ما صحت الفتوة الا لاحمد و
ابلیس، درینا چه میشنوی، گفت جوانمردی دو کس را مسلم بود : احمد
و ابلیس، جوانمرد رسیده بکمال این دو آمده اند و دیگران جز اطفال را
نباشند.

آن شیر مرد ابلیس میگوید که اگر کسی از سیلی میگریزد آن سیلی بر من نه که من آنرا بر گیرم ، این بیتها ابلیس میگوید :

از عشق تو ای صنم غم بر غم باد سودای توام مقیم دم بر دم باد
با آتش عشق این دلم محکم باد عشقی که نه قاتل است اصلش کم باد

گفت چون معشوق قبول کرد ، گلیم چه سیاه چه سپید ، همه یکی باشد ، هر که این فرق داند کردن در عشق ، هنوز خام است ، از دست دوست چه عسل و چه حنظل ، چه شکر و چه زهر ، چه لطف و چه قهر ، آنکه عاشق لطف بود یا عاشق قهر ، او عاشق خود باشد نه عاشق معشوق ، درینجا چون سلطان قبا و کلاه خاص کسی را دهد این بس باشد باقی در حساب عاشقان نیست .

ابلیس را گفتند چرا گلیم سیاه لعنت از دوش نیندازی گفت ،

می نفروشم گلیم می نفروشم از بفروشم برهند ماند دوشم
ای دوست چه دانی که درد او از چیست از آنست که اول خازن بهشت بود و مقرب بود از آن مقام بادنیا آمد و خازن دوزخ شد :

این جورنگر که بر من مسکین کرد خود خواند و خود را اندر دم زین کرد
گفت چندین هزار سال معتکف گوی معشوق بودم چون قبول کرد نصیب من از او درد آمد ، درینجا چه میشنوی ، گفت چون بر من رحمت آمد مرا لعنت کرد و ان علیک لعنتی * باش تا بدریای و نفخت قبه من روحی * کذر کنی آنکه یاء یس * * * و القرآن الحکیم * * * با تو بگوید یاء لعنتی با ابلیس

• - سورة ۳۸ آیه ۷۹ * * * سورة ۱۵ آیه ۲۹ * * * سورة ۳۶ آیه ۱ * * * سورة ۳۶ آیه ۲

چه میکند و یاء کَهِيمَص * با تو بگوید که یاء السلام عليك یا ایها النبی و
رحمة الله و برکاته با محمد (ص) چه میگوید بجلال و قدر لم یزل و لا یزال
که از ازل تا ابد یاء سلام عليك و تاء وصلت ص و القرآن * از محمد (ص) يك
لحظه خالی نبوده است و نباشد و یاء لعنتی غذای ابلیس باشد، چه گوئی کس
را غذا و قوت باز گیرند زنده چگونه ماند؟ دریغای دوست از کلمه المر ***
چه فهم کرده نیک بشنومیم المر *** مشرب محمد (ص) است و راء المر ***
مشرب ابلیس آمد بعزت معبود مطلق که تا خداوند بیواسطه نگوید که
چنین کن او هیچ کاری نکند و ما ینطق عن الهوی *** در حق مصطفی (ص) دانسته
ممکن باشد که این سخن بدانی که : لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی
الالباب **** از عبرتها یکی این آمد که ابن یامین در درون پرده بردند
با قومی که در درون پرده بودند دانست که دزدی نکرد اما یوسف (ع) او را
گفت که برو بیرون پرده خبر چنین ده که من دزدم، چنانکه جبرئیل و
میکائیل و فرشتگان دیگر در غیبت می شنیدند که اسجدوالادم ***** در
غیبت غیب با او گفتند لاتسجد لغیری، دریغای چه میشنوی این بیت را :
از حالم اگر عالمیان بیخبرند از عالم آن بس که تو حالم دانی
پس در علانیه او را گوید اسجدلادم، در سر با او گفت : اسجد لمن
خلقت طیناً ***** این خود نوعی دیگر است، اما هر گز دانستی که خدای تعالی

* سوره ۱۹ آیه ۱۴ - سوره ۳۸ آیه ۱۴ - سوره ۱۳ آیه ۱ - سوره ۵۳ آیه ۳
***** سوره ۱۲ آیه ۱۱۱ - سوره ۲ آیه ۳۲ - سوره ۱۷ آیه ۶۳

را دو نام است یکی الرحمن الرحیم و یکی الجبار الکریم* از صفت جباریت ابلیس را در وجود آورد و از صفت رحمانیت محمد (ص) در وجود آورد، پس صفت رحمت غذای محمد (ص) آمد و صفت قهر و غضب غذای ابلیس آمد. ای دوست ای یوم الدین** گفته است چون روز دین باشد نه این دین دنیا را میخواهد بلکه دین آخرتی میخواهد که در آن دین کم زنی باشد و ملت یگانگی دین ایشان باشد، در راه سالک کفر باشد نه دین نه دنیا و نه آخرت، ایشان رو بکسی دیگر آرند که منبع این همه اوست، یوسف عاوری این بیت میگوید:

در راه یگانگی چه طاعت چه گناه بر کنگره عرش چه خورشید چه ماه
در کوی خرابات چه درویش و چه شاه رخسار قلندری چه روشن چه سیاه
هر کس در این حدیث راه نبرد، ابلیس داعی است در راه ولکن دعوت میکند از او و مصطفی (ص) دعوت میکند با او، و ابلیس را بدر بانی حضرت داشتند و گفتند که تو عاشق مائی فیریت از در گناه ما و بیگانگی از حضرت ما باز دار، و این ندا میکند گوش دار:

معشوق مرا گفت نشین بر در من مگذار درون اندلس نباید بر من
آنکس که مرا خواهد گو بیخورد باش وین در خور اندلس نیست مگر در خور من
ای دریغا ذنب ابلیس عشق او آمد با خدا و ذنب مصطفی (ص) دانی اند
چه آمد؟ عشق خدا آمد با او، یعنی عشق ابلیس با خدا گناه او آمد و عاشق شدن خدا بر پیغامبر گناه او آمد، لِیَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ ***

* - سورة ۲۳ آیه ۲۳ - سورة ۷۹ آیه ۷۹ - سورة ۴۸ آیه ۲۴

این سخن را نشان شده است ، جهانی باید که ذره از این ذنب و گناه او را نصیبی دهند. ذره از این ذنب که عبارت از آن امانت آمد بر آدم و آدم صفتان بخش کردند با این همه جز این نگفتند که ^{اِنَّهُ كَان ظُلُومًا جَهْلًا} * ذره از این ذنب جهانی را کفر آمد همگی این ذنب را بر روح مصطفی (ص) نهادند، درینجا عذر این ذنب از برای او خود خواست که ^{لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ} وَمَا تَأَخَّرَ * درینجا اگر ذره از این ذنب بر کونین و عالمین نهادندی همگی ایشان برقم فنا مخصوص شدند .

حکمت آن باشد که هر چه هست و بود و شاید بودن نشایستی که با خلاف آن بودی ، سپیدی هر گز بی سیاهی نشایستی ، و آسمان بی زمین لایق نبود ، جوهر بی عرض مصور نشدی ، محمد (ص) بی ابلیس نشایستی طاعت بی عصیان ، کفر بی ایمان صورت نبستی ایمان محمد (ص) با کفر ابلیس تواند بودن ، اگر ممکن باشد که ^{هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمَصُوْرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی} * * * نباشد ممکن باشد که محمد (ص) و ایمان محمد (ص) نباشد و اگر ^{اَلْجِبَارُ الْمَتَكَبِرُ} * * * القهار صورت نبندد صورت توان بست که ابلیس و کفر او نباشد بس پدید آمد که سعادت محمدی (ص) بی شقاوت و کفر ابلیس نباشد ابوبکر و عمر بی بوجهل و بولهب نباشد ، این باشد ما من نبی الاوله نظیر فی امته هر جا که ولی باشد فاسق لازم او باشد و نبی هر گز بی ولی نباشد و صالح هر گز بی فاسق نباشد مصطفی (ص) سبب رحمت عالمیان بود اما در حق بوجهل

* سورة ۳۳ آیه ۷۲ ** سورة ۴۸ آیه ۲۴ *** سورة ۵۹ آیه ۲۴ **** سورة ۵۹ آیه ۲۳

سبب کمال شقاوت او بود ، شنیده که نور سیاه ابلیس و بوجہل و غیرہما از سر تا قدم با نور احمدی چه میگویند ؟ بشنو :

ای نوش لبا چو زہر نابی بر من
ای رحمت دیگران عذابی بر من
بر تابی روی و دست من بر تابی
خورشید جهانی و نتابی بر من

دریغا کاری کہ بغیر منسوب بینی بغیر خدای تعالی آنرا مجازی

می دان نہ حقیقی ، فاعل خدا باشد بحقیقت ، و خدا را دان آنجا کہ گفت

قُلْ يَتَوَكَّلْ عَلَىٰ مَلِكِ الْمَوْتِ * این مجازی می دان حقیقتش آن میدان کہ اللہُ يَتَوَفَّى

الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا * * راه نمودن محمد (س) را مجازی می دان و راه گم کردن

ابلیس خلق را مجازی می دان . تَفَضَّلْ بِهَا مِنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ * * حقیقت این

می دان ، گیرم کہ خلق را ضال ابلیس کند ابلیس را کہ آفرید ؛ مگر

موسی (ع) از بہر این گفت اِنَّ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ * * گناہ ہمہ خود اوراست

کس را چه گناہ باشد :

کہ مادام ہمی باید لشیدن

بگویم کہ تو بتوانی شنیدن

و لدن کس نہیآرد چخیدن

برای پردہ مردم دریدن

بدین خوبی نیایست آفریدن

ہمہ رنج من از بلغاریانست

کنہ بلغاریان رانیز ہم نیست

خدایا این بلا و فتنہ از تست

ہمی آرند خوبانرا ز بلغار

لب و دندان آن خوبان بلغار

* سورة ۳۲ آية ۱۱ * سورة ۳۹ آية ۴۳ * سورة ۷ آية ۱۵۴

که از خوبی لب و دندان ایشان بدنندان لب همی باید گزیدن

هدایت خلق با محمد (ص) حوالت کنند و ضلالت با ابلیس ، پس چرا در

حق بعضی با او خطاب کنند که إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ *

ای عزیز هر چه خواهی در ملك و ملکوتست ، هر یکی مسخر

کاری اند معین ، اما آدمی مسخر يك کاری معین نیست بلکه مسخر مختار است

چنانکه احراق در آتش ، اختیار در آدمی بستند چنانکه آتش را جز

سوزندگی صفتی و حرکتی نیست پس چون آدمی محل اختیار آمد بواسطه

اختیار از او کارهای مختلف در وجود آید اگر خواهد حرکت از جانب

چپ کند و اگر خواهد از جانب راست کند اگر خواهد ساکن باشد و

اگر خواهد متحرك ، از بهر این کار او را بعالم ابتلا و امتحان فرستادند

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ** اگر خواهد مختار مطیع بود اگر خواهد نبود

پس مختاری در آدمی چون مطیعی نان و آبست و آتش ، بعد ما که هر که را

برای سعادت آفرید جز مختار حرکات اهل سعادت نباشد و هر که را برای

شقاوت آفرید جز مختار اعمال اهل شقاوت نباشد ، اینجا دانم که ترا در

خاطر آید پس دعوت و بعثت انبیاء علیهم السلام چه فایده دارد ، ای عزیز

دعوت انبیاء علیهم السلام نیز یکی از اسباب حصول علم بسعادت و شقاوت آمد

ای برادرهان وهان تا در دلت گذر نکند که ابلیس ازو دل بر گرفت

است که اگر چه قدم بر بساط قهر دارد روی در جلال عزت ازل که

فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ *** یکبارگی آورده است و از این خالی نیست که

* سورة ۲۸ آیه ۵۶ •• سورة ۱۱ آیه ۸ ••• سورة ۳۸ آیه ۸۳

دل بر نکند امید کی میدارم تا بو که عنایتی کنی در کارم

آسان آسان ترا بنگذارم من با زلف و رخ تو کارها دارم من

انعام و محبت محمد (ص) با خالق از برای خود بوده است چون عاشق
بمعشوق عطائی از بهر خود دهد که با او معشوقی و لطیفی کند و محبت
خدای تعالی با مصطفی (ص) نیز از بهر خود است و خدای تعالی جز عاشق
خود نیست احد را با احمد (ص) سری بوده است که مصطفی (ص) آن سر
را ذنب میدید و از آن مستغفر بودی .

سالك اگر مست بود ز ناز بندد که مقتضی شریعت در حق مستان
اینست ، اینجا بود که حرام حلال گردد ، اما اگر سالك هشیار بود نشاید
که ز ناز در بندد زیرا که چون ز ناز در بندد او را بکشند و هشیار میداند که :
وَلَا تَلْقُوا يَأَيُّكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ • چه بود و چون روا بود که کاری بود که او را
بکشند و مستان در این مقام نماز نکنند و نام خدای نبرند و وزه ماه رمضان
ندارند تا مست باشند زیرا که مست را هر گز و زندگانی یکی نماید و اگر
فرقی داند هشیار است و نشاید که از نماز دست بدارد .

هر چه طالب را بخدا رساند نزد طالب فرض است عشق بنده را بخدا
میرساند پس عشق از بهر این معنی فرض آمدی .

اما نهایت عشق آن بود که فرق نتوان کرد میان ایشان چون عشق
از آن سر تمام شود شاهد مشهود شود ، تو این را از نمط حوال شماری این

حلول نبود کمال اتحاد بود، و یگانگی در مذهب محققان جز این مذهب نباشد .
 علم تا بساحل عشق بیش نرسد او را در لجه این بحر کاری نیست
 زیرا که وی راه بر است اگر چه با قوت بود تا ساحل پیش نبود ، مثقله
 طلب بر پای وقت استوار کردن و خود را نگونسار کردن در لجه بحر
 خونخوار انداختن تا در ثمین وصال بر آرد تا روزگار بر خود بسر آرد کاری
 دیگر است :

یا تاج وصال دوست بر سر بنهم یا در سر جست و جوی او سر بنهم
 راحت عاشق از آن بود که معشوق آتش غیرت برافروزد و جان عاشق
 را در آن آتش بسوزد زیرا که داند که هر آتش که هست محترق هست هر چه
 بدو دهند بسوزد مگر آتش غیرت ، که او را جز خاشاک مغایرت نسوزد
 هر که این معنی بداند در عالم وحدت بار یابد .

دیده عقل از ادراک حقیقت عشق محبوب است عقل را قوت دید نور
 عشق نباشد زیرا که عشق در مرتبه ماوراء عقل است و خود در طور دیگر ، عقل
 را قوت ادراک او نتواند بود عشق در یست در صدف جان نهان .

پندار علم و هندسه و هم و فیلسوف خیال و جاسوس طبیعت و بیداری حفظ
 و عقیده عقل در عشق بهیچ بر نیاید در وی همه درد باید و سوز ، و رنج باید
 و محنت .

چون عقل عقلیه است در راه غمت از هندسه عقل چه حاصل ما را
 عاشق چون با خیال معشوق دست در کمر آرد او را خلوت خوشتر از
 صحبت درین جهان ، و در آن جهان دوزخ بهتر از بهشت ، زیرا که در جوار

مہجوران خلوت بہتر از آن دست دهد کہ در جوار مقبولان، و این معنی غوری
عظیم دارد بیای علم در این فلوات سفر نتوان کرد، آنکہ در سرای مہجوران
و در درگہ اسفل یا حنان یا حنان میگوید اوداند کہ در سرداق آتش نشستن
چہ راحت دل دارد، در عالم دل خود آتشی دارد کہ ^انار اللہ الموقدۃ ^بالتي ^جتطلع ^دعلی
الافئدة * * عبارت از آنست و آتش دوزخ از آن گریزانست، او را با آن آتش
از آتش دوزخ چہ باک :

تخویف من از آتش دوزخ کم کن چون با تو بوم ز آتشم با کی نیست
عاشق را از دوزخ ترسانیدن چنان برد کہ پروانہ دیوانہ را بشمع
تخویف کردن، پروانہ در عشق آن میمیرد کہ یکبار آتش را دہر گیرد اورا
همان بس بود کہ یک زمان آتش شود اگر چہ زمان دیگرش از راه خاکستری
بدر اندازند و نام و نشانش بر اندازند. در عرف عشق بدید جمال حاصل آید، اما
نزدیک این ضعیف عشق در وجود موجود است اما از راه قوت بدید جمال معشوق
بفعل می آید و اثر ظاہر میکند، چنانکہ غضب و رضا و ضحک در وجود موجوداند
اما مکون ہر یک بواسطہ کہ بدو منوط است در ظہور می آید و این نوع را
می گویند از ظاہر بیاطن می شود اما تا شغاف بیش نمیرسد و این پردہ ایست
بر روی دل قد شغفہا حیا سر این معنی است .

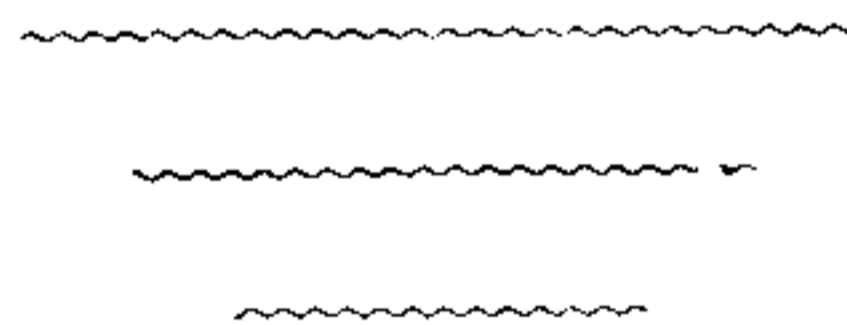
تا عاشق را از معشوق طمع وصال بود ہر روز زینزد وی ذلیل تر بود، ذل
من طمع، سر این سخن است چنانکہ زلیخا تا طمع وصال یوسف ہدایت ہر روز
از وصال دورتر بود و از فراق رنجورتر چون طمع از خود بینداخت و باہ حجت

* سورہ ۱۰۴ آیت ۶۰۰ - سورہ ۱۰۴ آیت ۷۰۰ - سورہ ۱۲ آیت ۳

صرف بساخت جمال و جوانی بازیافت و با کمال کامرانی بسوی محبوب شتافت.
 عشق آسمانست و روح زمین یعنی عشق فاعل است و روح قابل بدین
 نسبت میان ایشان ارتباطیست معنوی او این را درمی کشد و این او را بر میکشد
 تا معنی رابطه اودر کشنده است و این بر کشنده، و آنچه عاشق بمعشوق مایل
 است و معشوق بعاشق ناظر است از این جهت است و این از فهم اهل علم دور
 است و از نظر بصیرت ایشان مستور است زیرا که علم نقیب بار گاه است در
 در گاه ترتیب خیل و حشم و وجود و عدم نگاه دارد اما بر ادراک اسرار پادشاه
 کاری ندارد.

اگر این معنی در بتکده روی نماید روی به بت باید آورد ز نار گاه
 گاه بر میان وقت باید بست و از غم پرست و بیقین باید دانست که عاشق گرانمایه
 سبک رو را هر چیز که جز معشوقست حجاب راه معشوقست .

کعبه و بتخانه حجابند و بس روی دلم سوی رخ یار کو
 قبله بدل گشت دزین زه مرا خیز بگو قبلاء کفار کو



باب سوم

آثار عين القضاة

الميانجي الهمداني

فصل اول

فهرست مؤلفات

از آثار عین القضاة آنچه بدست آمده و در فصول بعدی این باب بترتیب
درباره هر يك از آنها بحث خواهد شد بشرح زیر است :

۱ - رساله یزدان شناخت

۲ - زبدة الحقایق

۳ - رساله جمالی

۴ - رساله لوايح

۵ - تمهیدات

۶ - مکتوبات نسخه کتابخانه مراد منلا (ترکیه)

۷ - مکتوبات نسخه کتابخانه ملی تهران

۸ - شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان

ولی در فهرستی که خود او از مؤلفاتش در شکوی الغریب صفحات ۶۵ و

۶۶ و ۶۷ بعنوان نمونه ذکر نموده از یازده تألیف دیگر نیز بشرح زیر اسم

برده است :

۱ - قری العاشی الی معرفة العوران والاعاشی

۲ - رساله علائی بتازی

- ۳ - المقتلذمن التصريف
 ۴ - آمالی^۱ الاشتیاق فی لیالی الفراق
 ۵ - منیة الحیسوب (فی عمل الحساب الهندسی)
 ۶ - غایة البحث عن معنی البعث (فی النبوة و ما يتعلق بهامن المقدمات العلمیة) تألیف در ۲۱ سالگی^۱
 ۷ - صولة البازل الامون علی ابن اللبون
 ۸ - نزهة العشاق ونهزة المشتاق (مجموعه از اشعار در نسیب که هزار بیت بوده است)^۲
 ۹ - المدخل الی العربیة وریاضة علومها الابیة (در ده جلد که ناتمام مانده است)
 ۱۱ - هفتاد بیت شعر عربی (در مدح حضرت رسول ص و خلفاء راشدین)^۳
 که کتب مهم و تذکره ها ببعضی از این مؤلفات اشاره نموده اند^۴

۱ - ر. ک بمقدمة زبدة الحقائق .

۲ - هفت بیت بعنوان نمونه از این اشعار ذکر نموده است، رجوع کنید بشکوی صفحه ۶۶ و فصل اول از باب پنجم .

۳ - سه بیت از اشعار مزبور را آورده است، رجوع کنید بشکوی صفحه ۷۲ و فصل اول از باب پنجم .

۴ - تنمة صوان الحکمة صفحه ۱۱۷ « و صنف کتاباً سماه زبدة الحقائق و خلط فیہ کلام الصوفیة بکلام الحكماء . . . »

الوافی بالوفیات جلد ۱۵ « . . . و من تصانیفه الرسالة العلائیة . آمالی مانده در باورفی صفحه بمد

ومعجم المؤلفين دو تأليف ديكر نيز باسامى زيرين :

۱- مدار العيوب فى التصوف

۲- الرسالة اليمينية

باؤنسبت داده است

مانده از ياورقى صفحه قبل

الاشتياق • البحث عن معنى البحث • كتاب زبدة الحقائق فى الحساب الهندسى مقدمته
و غير ذلك «

طبقات الشافعية الكبرى جلد ۴ صفحه ۲۳۶ نقل از قول ابن السمعانى «...»
و رايت رسالته التى كتبها من بغداد الى اصحابه و اخوانه بهمدان التى اذا قرئت
على الصخور لا تصدعت من الرقة والسلاسة «

رياض العلماء جلد دوم « له رسالة ايزد شناخت بالفارسية فى المعرفة »
مجالس المشاق صفحه ۶۸ «...» عاشق جوانى زرگر بود و لوايح را در
بيان عشق آن جوان نوشت «

طرائق الحقائق جلد ۲ صفحه ۲۵۴ «...» ويرا تصانيف عاليه است من
جملة رسالة لوايح و كتاب زبدة الحقائق كه بتمهيدات معروف است «
رياض العارفين صفحه ۱۷۷ «...» آنجناب را تصانيف عاليه است من جملة
رسالة لوايح و كتاب زبدة الحقائق كه بتمهيدات معروف است «

۱ - معجم المؤلفين جزء ششم صفحه ۱۳۲ «...» من تصانيفه : زبدة الحقائق
خلط فيه كلام الصوفيه بكلام الحكماء • مدار العيوب فى التصوف ، و الرسالة اليمينة «

فصل دوم

رساله یزدان شناخت^۱

این رساله را عین القضاة در مسائل الهی و حکمت و علوم طبیعی جهت عزیز الدین مستوفی اصفهانی^۲ که نسبت بوی ارادت خاصی داشته و حامی او بوده در سه باب بشرح زیر برشته^۳ تحریر در آورده است^۴

باب اول - در بیان معرفت باری تعالی و شناختن بعضی از صفات او و نکته چند از امور الهی (در هفت فصل):

فصل اول - در دانستن آنکه چرا بیشین مردم از عالم معقولات

بی خبر باشد.

فصل دوم - در شناختن ادراکات که بر چند گونه است.

۱- نسخه چاپی که با مقدمه و تصحیح دکتر بهمن کریمی در مهر ماه ۱۳۲۷ در تهران بطبع رسیده است قطع آن ۱۵ × ۲۲ سانتیمتر شامل چهارده صفحه مقدمه از طابع و دو ورق عکس نسخه خطی از خانم رساله و شصت صفحه خود رساله است. طبع کتاب از روی نسخه خطی که در تاریخ ۷۳۱ هجری قمری نوشته شده بعمل آمده است.

۲- عزیزالدین احمد بن حامد بن محمد ابو نصر المستوفی معروف به عزیز که عم عماد کاتب اصفهانی (صاحب الخریده) بوده و در مالک سلطانی منصب استیفاء بوی تعلق داشته است. شرح حال رجوع کنید بفصل پنجم از باب اول.

۳- این رسالت را بیارسی ساختم و تا این (زمان) از محققان حکما از متقدمان و متأخران مانند این نساخته اند و این رساله را نام یزدان شناخت نهادم و بر سه باب قسمت کردم

فصل سوم - در شناختن عالم عقل و معقولات و اشارتی بدان بر طریق

کلی .

فصل چهارم - در شناختن واجب و ممکن

فصل پنجم - در اثبات باری جل و عز و وحدانیت و نفی جوهریت و

جسمیت و عرضیت از ذات او .

فصل ششم - در شناختن بعضی از صفات واجب الوجود .

فصل هفتم - در شناختن افعال واجب الوجود .

باب دوم - در معرفت نفس انسانی و حال چگونگی و شقاوت او در

معاد (در هشت فصل) :

فصل اول - در وجود آدمی در این عالم .

فصل دوم - در پیوستن نفس ناطقهٔ انسانی ببدن و چگونگی آن .

فصل سوم - در معرفت قوتهای نفس ناطقهٔ انسانی و چگونگی آن .

فصل چهارم - در اقامت برهان بر آنچه نفس ناطقهٔ انسانی جوهر

روحانیست .

فصل پنجم - در پدید کردن امثال نفس انسانی که از مبادی حاصل

میشود .

فصل ششم - در کیفیت استفادت نفس انسانی از عقل فعال در اکتساب

معقولات .

فصل هفتم - در شناختن معاد نفوس انسانی .

فصل هشتم - در شناختن احوال نفوس انسانی در معاد بعد از مفارقت بدن .

باب سوم - در نبوات و معجزات و کرامات (درشش فصل) :

فصل اول - در شناختن نفس قدسی نبوی که پیغمبران را بود و در مراتب وجود و سلسله نظام که چگونه ممکن بود که باشد .

فصل دوم - در پدید کردن آنک نفس قدسی صورت معقولات و کلیات را بفطرت چگونه دریابد که عبارت از آن وحی است .

فصل سوم - در دانستن مغیبات که چگونه دانند و حقیقت خواب و کلمات .

فصل چهارم - در کیفیت معجزات و کرامات قدسی نبوی در قسم نظری و قسم عملی .

فصل پنجم - در ابتدا کردن آنچ در وجود بنی آدم ضروریست در این عالم .

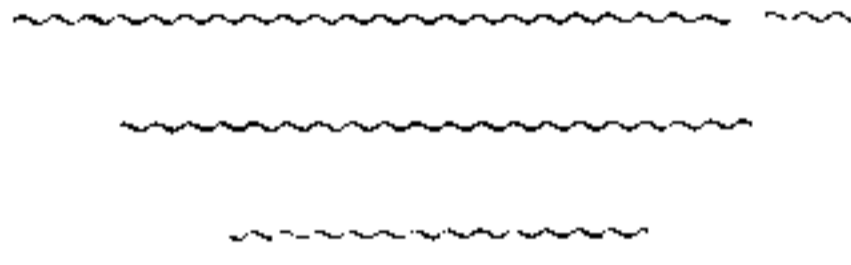
فصل ششم - در خاتمت این رسالت .

در این کتاب مسائل غامض و پیچیده حکمت با ساده ترین و منطقی ترین بیانی شرح و توضیح شده است^۱

۱- چنانکه خود مؤلف گوید :

«بدانک آنچ خلاصه و آیات حکمت است از مسائل علوم طبیعی و الهی بر سبب اختصار در این رساله بیان کردیم و از عهد یونانیان تا این غایت هیچکس از محققان حکما و را سخنان در علم حکمت روا نداشته اند که این اسرار بر ملا او کنند و غرض از این تشبیه و تشریف نفس است که اسرار الهی را مکشوف گردانند و در سخن حکما می آرند که ، افشاء سرالربوبیة کفر و حکیم ارسطو طایس گفته مانده در یاورفی صفحه ۲۵۴

استدلالات قرآنیہ خیلی کمتر از تمہیدات و مکتوبات دارد و همچنین در تمام رسالہ فقط بہ سہ بیت عربی و دو بیت فارسی استشہاد شدہ است^۱ از نوادر لغات کلمات پروریدہ بمعنی پروراندہ و کمالیت است کہ در صفحات ۵ و ۳۰ رسالہ استعمال نمودہ است .



۴

ماندہ از پاورقی صفحہ قبل

است کہ واجب چنان کردی کہ حکمت الہی ہرگز مکتوب و مسطور نکردندی الا آنک از نفس بنفس شدی اما بشرط آنک استمدادی در نفس منفعیل حاصل بودی و این اشاعت و اذاعت در میان حکمای محقق سخت معذور و ممنوعست خصوصاً بر نا مستعدان و نا اہلان و شریران ، ان اللہ تعالی کرہ لکم البیان کل البیان «
 ۱- ر۰ک . بفصل اول و دوم از باب پنجم .

فصل سوم

زبدة الحقائق^۱

رساله ایست مختصر که عین القضاة آنرا در علم بذات و صفات خداوندی

۱ - نسخه ایست خطی که جزو مجموعه ای بنام رسائل غزالی در تاریخ ۵۹۶ در مدرسه مجاهدیه مراغه کتبت شده است، «تم الكتاب بحمد الله و حسن توفيقه يوم الخميس الثامن عشر من ذی حجة ست و تسعين و خمس مائة بمدينة مراغه و المدرسة المجاهدية عمرهما الله تعالی» ص ۱۹۳

مجموعه شامل ۴۵۳ صفحه، هر صفحه بطور متوسط دارای ۲۳ سطر، قطع ۱۳ × ۱۸ سانتیمتر، کاغذ نخودی رنگ متوسط، خط نسخ، کاتب نامعلوم، جلد میشن که دف راست آن افتاده است و دف طرف چپ لبه مثلث شکل دارد، کلمه فصل و شعر در قسمت زبدة الحقائق برخطی نوشته شده و با مشخص شده است و نسخه متعاقب بکتابخانه آقای دکتر مهدوی (نهران) است.

مجموعه حاوی ۱۶ رساله بشرح زیر است:

۱ - کتاب المفضون به علی غیر اهله من تصانیف الغزالی رضی الله عنه از صفحه

۱ الی صفحه ۱۲۲

۲ - زبدة الحقائق از صفحه ۱۲۳ الی صفحه ۱۹۲

۳ - المسائل الاخریة (محمد غزالی) از صفحه ۱۹۵ الی صفحه ۲۲۶

۴ - رساله شیخ الرئيس در سمادت و حجج از صفحه ۲۲۸ الی صفحه ۲۴۷

۵ - احوال النفس بعد الموت از صفحه ۲۴۸ الی صفحه ۲۶۸

۶ - مشکوة الانوار و مصفحة الاسرار (محمد غزالی) از صفحه ۱۲۶۲ الی صفحه ۲۹۱

مانده در باورقی صفحه بمد

وایمان بحقیقت نبوت و قیامت در صد فصل بزبان تازی برشته تحریر در آورده است^۱.

اول رساله بدین شرح است «بسم الله الرحمن الرحيم رب يسر وتم بفضلك ، احمد الله على نعم متواصلة أرعى اطراف النهار رياضها ومنح مترادفة اروانا الليل حياؤها وأصلى على سيد ولد آدم وخير من زين بجماله العالم محمد صاحب شريعة الاسلام و داعي الثقيلين الى ولاء الاسلام و على آله المهتدين بانواره و اصحابه المقتدين بآثاره وبعد فهذه اللمعة موسومة بزبدة الحقائق و قد اوردتها مائة فصل و وشحتها بنكت دقيقة من كل اصل وهي

مانده از ياورقى صفحه قبل

۷- رساله توطيه (كذا) از عمر بن مهلان الساوى از صفحه ۲۹۲ الى صفحه ۳۰۳

۸- رساله نقيض الوجود از عمر بن مهلان الساوى از صفحه ۳۰۴ الى صفحه ۳۱۹

۹- رساله فى القياسات از صفحه ۳۱۱ الى صفحه ۳۳۸

۱۰- جدول المختلطات فى الشكل الاول از صفحه ۳۳۹ الى صفحه ۳۵۷

۱۱- كتاب اللامع فى الشكل الرابع از امام سعيد مجد الدين عبدالرزاق الجبلى

از صفحه ۳۴۸ الى صفحه ۳۶۷

۱۲- رساله فى الممار از صفحه ۳۶۹ الى صفحه ۴۰۵

۱۳- المنطق از صفحه ۴۰۷ الى صفحه ۴۳۲

۱۴- اسباب حدوث الحروف يا مغارج حروف از شيخ الرئيس از صفحه ۴۳۵

الى صفحه ۴۴۹

۱۵- صناعة المنطق از صفحه ۴۵۰ الى صفحه ۴۵۳

۱۶- فصل فى الجزن واسبابه من كلام الشيخ الرئيس صفحه ۴۵۳

۱- الصفدى مقدمه نيز (در حساب هندسى) بزبدة الحقائق ذكر ميکنند كتاب

زبدة الحقائق وفى الحساب الهندسى مقدمته وغير ذلك ر. ك. به الوافى بالوفيات جلد

۱۵ كه اين مقدمه در رساله حاضر وجود ندارد

عدة كاملة للطالين وغنية وافية بمقاصد السالكين الى علم اليقين وقد ذكرت في الرسالة العلائية التي عملتها في مذهب السلف الصالحين رضي الله عنهم وعن من سلك طريقهم مالا يستغنى عن اعتقاده العوام في تلك الاصول واما الذي يشفي عليل الخواص فقد اعربت عن بيانه في هذه الفصول وقد استخرت الله عزوجل في املائها فسلط على خواطر لم اجد بدأ من امضائها و لولا ان الخيرة كانت في ذلك لما انتهج القدر في هذه المسالك فما استخار عبد في امر من امور الدين والدنيا الا يسرت له فيه اسباب الوصول الى درجة العليا ولقد كان اخواني يتوقعون ذلك مني اذ كنت مشتغلاً بتحصيل العلم واستفادته وقد اكبت طول الليل والنهار على استراحتي ثم انقطع طمعهم عن ذلك بعد ما اضربت عن طلب العلم صفحاً و طويت دون الاقبال عليه كشفا فصارت نفيرة القلب عنه الى حد كنت استبعد معد من نفسي ان اتفرغ يوماً لتمهيد تأليف او اشتغل بتأسيس تصنيف و كان القلب في لجة بحر لا ساحل له و قد غرق فيه الاولون والآخرين وليس لهم معتصم معول عليه ولا متمسك يلتجأ اليه ثم اني رايت بعض المخلصين من اعواني يشوف نفسد الى الا حاطة بمنتهى نظر العلماء في اصول الدين وموقف اقدام السالك في طرق البراهين فلما رايت محتاجاً في طريقة النبي الى تصدرة اليد وفت بضع ايام من العمر وقد تشوشت على احوال القلب بسبب ذلك ولكن وطن نفسي على احتمال ذلك صدق طلبه على اني لما استخرت الله عزوجل قطع الخواطر الدافعة عنى بتقديره و سخرني بهذا الامر فلم اجد مدفعاً لتسخيره ثم كان القلب ليطمئن الى قوله صلى الله عليه وسلم ما خاب من استخار الله فاهدت لاملاه هذه الفصول

و قد قدمت عليها مقدمة تتضمن بيان الباعث الاصلی علی املائها و اختتمها بخاتمة تشتمل علی ذکر الوظائف التي لابد للناظر فی هذا الكتاب من ان تكون موجودات فيد تعظم فايدته من مطالعته والله عزوجل ينفع كل من ينظر فيه و يؤيد باطنه بصفاء يستوعب به معناه و يستوفيه فهو المستمسك بعروقه العامة والمستعان في كل امر علی كماله و اتمامه و هو حسبي و نعم الوكيل .

فصل ۱ : اعلم ان المصدقين بالسعادة الاخرية والطالبين لها اربعة اقسام (صفحه ۱۳۱)

تاريخ تأليف كتاب سنة ۵۱۶ هجرى قمرى است^۱

بعضى از تذکره نویسان زبدة الحقائق را با تمهيدات يكى دانسته اند^۲ که مبنای اشتباه معلوم نیست.

در هر حال نثریست ساده و بیه تکلف (جز در مقدمه که گاهی سجع بکار برده است) و تقریباً خالی از استشهاد بآیات و احادیث.

استشهاد باشعار نیز جز در مقدمه آنها بمقدار کم بعمل نیامده است^۳ و همانطوریکه در فصل سوم باب اول این کتاب اشاره گردیده است تاریخ مطالعه کتب امام محمد غزالی بوسیله مصنف و همچنین زمان رسیدن وی بخدمت امام احمد غزالی در مقدمه این رساله روشن گردیده است^۴

۱ - «وانا الان ابن اربع وعشرين سنة» ر.ك. بمقدمة زبدة الحقائق.

۲ - ر.ك. بطرائق الحقائق جلد ۲ صفحه ۲۵۴ - رياض المعارفين صفحه ۱۷۷ -

مجلة ارمغان سال هشتم شماره ۱ صفحه ۳۱ .

۳ - دوازده بیت در مقدمه و يك بیت در فصل ۱۵ ر.ك. بفصل اول و

دوم از باب پنجم .

۴ - ر.ك. بفصل سوم از باب اول .

فصل چهارم رساله جمالی

عين القضاة این رساله را برای پادشاه زاده جمال الدين شرف الدوله^۱ نوشته است و اول رساله بدین شرح است :

« بسم الله الرحمن الرحيم ، بهترین چیزها شکرست مرخدا را که دارنده دوجهانست و داننده آشکارا و نهانست ، بس درود بر مصطفی (ص) که سید ولد آدم است و رحمت این عالم است و آن عالم ، و بر اهل بیتش که نور شریعت محمد اند و از جهت خدای تعالی منصور و مؤید اند ، اما بعد بدانکه چون اهل ضلالت بسیار کشتند و اجب دیدیم عنایت نمودن در بیان مذهبی که سلف صالح بر آن بوده اند و خواص و عوام را بدان اقتدا فرموده اند و کتابی کردیم در این معنی بتازی و رساله علائیش نام کردیم از بهر خزانة مولانا تاج الدین علاء الدوله^۱ و چون از کتاب پیرداختم این رساله پیرسی بساختم از بهر پادشاه زاده جمال الدين شرف الدوله و این کتاب را نام رساله جمالی کردیم و تفصیلش در سه فصل یاد کنیم ان شاء الله :

فصل اول بدانکه مثال پیغمبران مثال طبیبان است و مثال خلق بیماران و مثال قرآن مثال خزانة که داروی همه بیماریها در آنجا بود و

۱- ر . ک شرح حال بفصل پنجم از باب اول

برای این گفت حق تعالی و نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝۰۰۰ الخ.

فصل دوم: از این جمله بدانستی که بر پیغمبران و علما واجب است معالجت کردن بیماران و هر کسی را درخور بیماری او معالجت شاید کردن اگر عالمی در خویشتن بیماری بیند معالجت خود بداروئی کند که جاهل را نشاید و خواص را معالجه عوام واجب است، چون اهل بدعت بسیار کشتند سلف صالح واجب دیدند اجماع کردن از بهر عوام بر اعتقادی که ۰۰۰۰۰۰ الخ.

فصل سوم: بدان که کسانی که در کلام خوض کردند مثال ایشان مثال بیماران بود که علت ایشان بداروئی حلال صحت نمی پذیرد بس معالجت کردن ایشان بداروئی حرام در ضرورت حلال بود، و در شرع خمر حرام است و لیکن اگر بیماری بود که طبیبان گویند شفای او در خمر است و اگر خمر نخورد بمیرد ۰۰۰۰۰۰ الخ.

رساله کلیه پنج صفحه است^۱ و از نظر سبک بهمان خصوصیات مکتوبات تحریر یافته و بعد از مکتوب ۶۰ مکاتیب نسخه کتابخانه مراد منلا (ترکیه) قرار دارد.

سورة ۱۷ آیه ۸۴

۱- نسبت بمشخصات نسخه رجوع کنید بیاورقی فصل هفتم از همین باب.

فصل پنجم رساله لوایح

این رساله مشتمل است بر ۲۰۱ فصل که در حقائق عشق و احوال و اعراض آن تألیف گردیده است^۱.

اول رساله یا فصل اول بدین شرح است :

« بسم الله الرحمن الرحيم ، روح و عشق هر دو در يك زمان موجود شدند و از مکنون در ظهور آمدند روح را بر عشق آمیزشی پدید آمد و عشق را با روح آمیزشی ظاهر شد ، چون روح بخاصیت در عشق آویخت عشق از لطافت بدو آمیخت بقوت آن آمیزش میان ایشان اتحاد پدید آمد ندانم که عشق صفت شد و روح ذات یا عشق ذات شد و روح صفت ، حاصل هر دو یکی شدند چون یکی بباد نسبت داشت و دیگری با آتش ، باد آتش بر می افروخت و آتش مرور را می سوخت حاصل آتش غالب شد و هوا مغلوب بماند و آیه
لَا تَبْقَى وَ لَأَنْدَرُ^۱ بر وجود خواند عشق غالب شده چون بد پر تو انوار معشوق رسید مغلوب شد بدین سبب نتوان دانست که عشق با عاشق ساختند تر از آن بود که با معشوق ، زیرا که عشق بر عاشق امیر است اما در قبضه اقتدار معشوق اسیر است :

۱- در مورد بعضی خصوصیات این رساله و همچنین کیفیت چاپ آن رجوع کنید بمقدمه رساله مزبور بتصحیح نگارنده (چاپ تهران ۱۳۴۷)

• سورة ۷۴ آیه ۲۸

عشق تو امیرست کنون بر جانم بیچاره شده منتظر فرمانم
در قبضه قدرت اسیرم اکنون چون نیست پدید ای پسر درمانم
فصول نسبتاً بلند و کوتاه است و تقریباً هر صفحه‌ای از رساله حاوی
یک الی پنج فصل است .

در مجالس العشاق صفحه هفتاد آمده است که عین القضاة عاشق
جوانی زرگر بوده و لوایح را در بیان عشق آن جوان نوشته است که در
هیچ جای از رساله موجود و کتابها و تذکره‌ها مطلبی دال بر تأیید این
موضوع بنظر نرسید^۱ .

در هر حال رساله‌ایست بسیار جالب که عین القضاة آنرا بسنن سوانح
احمد غزالی نوشته است حقیقتاً باید گفت که چه از نظر تعداد و ترتیب
فصول و چه از نظر کیفیت بیان مطالب و شرح دقائق بر سوانح رجحان
دارد .

نثر رساله بر خلاف سایر آثار فارسی مصنف اغلب مسجع است و در
عین حال خیلی سلیس و غیر متکلفانه تحریر یافته است و در واقع شیواترین
نمونه‌ایست از نثر شاعرانه قرن ششم^۲ .

نویسنده بآرایش نثر با نظم در این رساله بیشتر از تمهیدات و مکتوبات
توجه نموده است و سراسر رساله مشحون است بر باعیات فوق العاده رقیق

۱- در طرائق الحقائق و ریاض المارفین نیز ضمن تألیفات عین القضاة بر رساله لوایح
اشاره ولی نمونه‌ای ذکر نکرده اند .

۲- در مورد خصوصیات نثر این رساله رجوع کنید به فصل اول از
باب چهارم .

و طرب انگیز از خود مؤلف^۱ که در ضمن بمقدار کمی نیز از اشعار دیگران
استشهاد کرده است^۲

بآیات و احادیث نسبتاً کمتر از تمهیدات و مکتوبات استشهاد نموده^۳
ولی اغلب برای تشریح و توصیف و روشنگری مطالب تشبیهات و امثله و
حکایات زیبا و شیرین آورده که در حد خود بی نظیر است .

در چهار مورد از سوانح استشهاد کرده است :

« خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گوید در سوانح : معشوق
با عاشق گفت بیا تو من باش گفت اگر من تو گردم آنگاه معشوق در
باید و در عاشق نیفزاید و چون تو من گردی در معشوق افزاید همه معشوق
بود و عاشق و نه ، همه ناز بود و نیاز نه ، همه یافت بود و در بایست
نه ، همه توانگری بود و قلت نه ، همه عزت بود و ذلت نه ، و در این سخن
درویش گوید :

معشوق اگر بلطف در کار شود	با عاشق خسته تا در بار شود
معشوق شود عاشق و بی زحمت خود	در عالم او قابل دیدار شود

س ۴۲

« آن مقتدای اهل تحقیق احمد غزالی قدس الله روحه گفتند است :
عاشق زمین ذلت است و معشوق آسمان عزت ، او با ذلت این کی فراهم آید

۱- ر.ك. ۰ به فصل اول از باب پنجم .

۲- ر.ك. ۰ به فصل دوم از باب پنجم .

۳- ر.ك. ۰ به باب ششم .

و ناز او با نیاز این کی بهم شود ، او چاره این و این بیچاره او :
 همسنگ زمین و آسمان خون خوردم نی سیر شدم نه با کسی خو کردم
 آهو بمثل رام شود با مردم تو می نشوی چه گرد حیلت کردم
 ص ۸۱

« و در آن رباعی خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفته است :

تا جام جهان نمای در دست منست از روی خرد چرخ برین پست منست
 تا قبله نیست قبله هست منست هشیارترین خلق جهان مست منست
 ص ۴۸

« خواجه احمد غزالی قدس الله روحه گفته است نقطه‌های ^د_د ^د_د را

در زمین فطرت افکندند تخم ^د_د ^د_د * بر آمد هر آینه تخم دوم هم رنگ
 تخم اول باشد سبحانی و انا الحق اگر پدید آید از این اصل پدید آید و این
 معنی بذوق معلوم گردد « ص ۱۲

از مشایخ عرفا بسخنان و حالات حسین بن منصور حلاج - ابوسعید
 ابوالخیر - ذوالنون مصری - بایزید بسطامی - ابوالقاسم گرگانی - شیخ
 شبلی - مالک دینار - شرف شفروه^۱ - منصور مغربی - ابوالحسین نوری -

* سوره ۵ آیه ۵۹

۱- آنچه معروف است شرف الدین محمد شفروه از شرای بزرگ اصفهان
 واز مداحان ارسلان و طغرل بوده است که در حدود سنه ۶۰۰ فوت کرده . ضمناً در
 تذکره آتشکده و ریاض الشعراء نیز آمده است که اتابک شیرگیر شرف الدین
 شفروه را بلقب ملک الشعراء مفتخر ساخت که بدین ترتیب از زمان عین القضاة یا
 مانده در یاووقی صفحه بعد

پیر هری - شاه شجاع کرمانی - شیخ ابوعلی فارمدی - عطف - رابعه بصری -
 حکیم سنائی - یحیی معاذ رازی - استشهاد و اشاره نموده است .
 مطالب رساله مانند سایر آثار عین القضاة بطرز سئوال و پاسخ برشته
 تحریر در آمده و مخاطب با کلمات ای دوست - ای عزیز - ای برادر -
 ای درویش خطاب گردیده است .

کلمه قسم « لعمری » در چند مورد استعمال نموده است و همچنین
 عبارت « و ذلک سرّ عزیز لمن فهم » در خاتمه بعضی از فصول بد پیروی از
 این عبارت خواجه احمد غزالی در سوانح « و این سری بزرگ است »
 آورده است و مصراع « کسی سرش نمیداند زبان در کش زبان در کش » در
 چند جا بکار برده .

کلمه مقیم را بمعنی پیوسته استعمال کرده است :

بر خاک درش فتاده می باش مقیم گو هر دو جهان بسوز از آتش قهر
 تاریخ تحریر رساله بعد از سال ۵۲۰ بوده است زیرا شیخ احمد غزالی را
 با دعای قدس الله سره و قدس الله روحه یاد کرده و چون وفات احمد غزالی
 در سنه ۵۲۰ بوده است بنا بر این تاریخ رساله نیز باید بعد از این سنه و
 قبل از سنه ۵۲۵ (تاریخ شهادت عین القضاة) باشد .

مانده از پاروقی صفحه قبل

شیرگیر که در سال ۵۲۵ کشته شده اند تا زمان شرف الدین تفتوت بسیار خواهد
 بود ولی با استشهادی که عین القضاة از نظم وی در رساله اوابیح نموده است
 وجود او را در سالهای قبل از ۵۲۵ ثابت و صحت عبارت تند کرة آشکده و ریاض
 الشعراء را نیز تأیید مینماید .

فصل ششم

تمهیدات^۱

کتاب تمهیدات مؤلف از ده تمهید است که عین القضاة همدانی در آن از اصول طریقت و اسرار عرفان بشرح زیر بحث نموده است:

تمهید الاصل الاول: در حقیقت قرآن و نکوهش اهل ظاهر و توجه

کردن باحوال دل و لزوم داشتن شیخ مرسالک را و اطاعت او از پیر.

تمهید الاصل الثانی: در بیان اهمیت طلب و شرایط مرد طالب -

اقسام طالبان - وجوب اطاعت از پیر و بکار بستن دستورات او - شرایط پیر

۴

و صفات مرید منتهی.

تمهید الاصل الثالث: اقسام خلق - فرق بین نبوت و ولایت -

منزلهای سالکان - فرق بین یقین و ایمان - احوال قلب - صفات مرد منتهی.

تمهید الاصل الرابع: در بیان و شرح من عرف نفسه فقد عرف ربه -

صفات مرید - افعال خدای تعالی - طرق سلوک برای طی مدارج.

تمهید الاصل الخامس: در لزوم طلب علم و علم لدنی - فرق بین

اسلام و ایمان شرط رسیدن باسلام - ایمان مبتدی و ایمان منتهی - سیر

۱- این کتاب در ضمیمه کتاب سبع المثانی توسط احمد (ملقب به نایب الولاية

و مؤید الفقراء) بن محمد کریم التبریزی و بخط وی در سلخ شوال سنة ۱۴۳۲

هجری قمری در شیراز بطبع رسیده است.

سالک در لاله الا الله و حقیقت نماز و زکوٰۃ و صوم و حج .

تمهید الاصل السادس : در بیان عشق - نوع و درجات عشق -

سالک منتهی - عالم محبت - اعراض کردن خواص از بهشت .

تمهید الاصل السابع : در حقیقت روح - قلب و قالب و رابطہ بین

آندو - نهاد آدمی - روح قدسی و روح حیوانی - جان آدمی .

تمهید الاصل الثامن : در حقیقت قرآن - نامہای قرآن - رمز قرآن

با محبان - اقسام افعال خلق - بعثت پیغمبر (ص) - گوهر مصطفی (ص)

و گوهر ابلیس - فاعل حقیقی بودن خدا و مجازی بودن محمد (ص) و ابلیس

مرہدایت و ضلالت را - سعادت و شقاوت - قلب و نفس .

تمهید الاصل التاسع : سالکان و اقسام آنان - اقسام کفر - رسیدن

سالک بمقام مشاہدہ خداوندی - عشق ابلیس نسبت بخداوند و قبول وی قہر

و ملامت را - فرق بین عذاب و بلا - اشارہ بکرامات مؤلف (رسیدن بخدمت

حضرت رسول (ص) غیبت از چشم مردمان - امامتہ و احیا)

تمهید الاصل العاشر : تفسیر آیدُ اللهُ نُورَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ* - شرح و

بیان اول ما خلق اللهُ نوری و المؤمن مرآة المؤمن - عشق و عاشق و

معشوق - تقسیم شدن عشق الہی بر دو بخش - شناختن تمثیل - متعدد بودن

راہ رسیدن بحق تعالی - غیرت خلق و غیرت خدا - اقسام صبر - تفسیر آیدُ

بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِعُوا** صفات سالک - موت معنوی

- تفسیر رَبَّنَا آتِنَا نُورَنَا*** - تشبید و بوجود آمدن هفتاد و دو ملت -

* سورة ۲۴ آية ۳۵ ••• سورة ۲۰ آية ۲۰ ••• سورة ۶۶ آية ۸

اقسام موجودات - اقسام طالبان - قالب بشریت و حکم خطاب و تکلیف
در باره آن - روش های مختلف سالکان - فرمایش حضرت رسول در باره
کتاب تمهیدات .

بطوریکه ملاحظه میشود مؤلف بعلت مستی از عشق و شیفتگی در
هر تمهیدی مطالب را بهم آمیخته و در واقع از برای مطالب جای معینی
نیست و آنچه اقتضای حالش بوده بیان کرده است :

«... من نیز چنانکه آید گویم و از آنچه دهد من نیز زبده بر خوان
کتابت نهم و ترتیب نتوان نگاهداشت که سالک رونده اگر متلون بود
اندر تلویح بماند متوقف شود و ساکن ماند سخن گفتن حجاب راه او شود»
ص ۸

« اما ترتیب نگاه نتوان داشتن ؛ اما اصل سخن سخت قوی و برجای
باشد اما هر کس خود فهم نکند زیرا که در کسوتی و عبارتی باشد که عیان آن
در عین هر خسی نیاید در این مقام من عرف الله طال لسانه بود که چون خود
را خایب بینم آنچه گویم خود اختیار ما نباشد و آنچه بوقت اختیار دهند
خود نوشته شود » ص ۸

ای عزیز گوش دار از خبر رسول (ص) که میفرماید: من عرف نفسه
فقد عرف ربه و تو پرسیده احوال مختلف نمیگذارد که ترتیب کتاب حاصل
آید اما چه کنم وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ * ص ۱۴

با اینحال معانی بسیار لطیف و دقیق را با قدرت عجیبی بیان و در
کسوت الفاظ آورده است :

« درینا کلمات آن جهانی را با لوح و کاغذ کودکان آوردم آن کس که هنوز حرف نشناسد خط مغلوبات را خواندن جهل بود و دانستن مغلوب از وی تمنا باشد » ص ۴۶

کلمات عرفا و صوفیه که قبل از وی بصورت اشاره و رمز و مجمل بوده در این کتاب بصورت روشن و واضحی در آورده و غامض ترین مسائل را بساده ترین وجهی تحلیل کرده است و همچنین تفسیر آیات و احادیث را نیز با بی محابائی انجام داده است :

«... اول ما خلق الله نوری، نور او را ابتدا و منشاء همه اختلافها و قسمتها کردند که فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِحَدِيثِ اللَّهِ * این باشد دانم که ترا در خاطر آید که محمد (ص) را ثمره شجره الهی میخوانند این چگونه باشد اگر خواهی که شکت بر خیزد نیک گوش دار اگر چه از برای این سخن خونم بخواهند ریختن اما هم دریغ نخواهم داشتن و بتراک خود نخواهم گفتن دیگران چون آ که در بند خود بودند یارا و زهره گفتن نداشتند که گویند » ص ۴۰

نوع بیان عین القضاة عموماً از نوع نثر مرسل و بی تکیلف است و از خصوصیات وی اینست که مطالب پیچیده و مشکل را غالباً با مثالی ساده ثابت کرده و همانطوری که از فهرست مطالب معلوم کردید مؤلف مطالب را مستقلاً شروع نکرده که آنرا پایان برساند بلکه صنعت افتنان را در برده است.

در این کتاب بآیات قرآنی و احادیث نبوی بحد و فور استشهاد نموده و تشبیهات و تمثیلات بسیار لطیف نیز جای بجای آورده است .
اشعار فوق العاده دقیق و رقیق از خودش در خلال نثر آورده ^۱ که نماینده قدرت بیان و تفکر و روشن بینی و ژرف اندیشی اوست و اغلب نیز باقتضای مطلب باشعاری از دیگران استشهاد کرده است ^۲ .

نثرش بقدری ساده و بی تکلف است که گوئی انسان در خواندن این کتاب با یکی از مردم قرن ششم صحبت میکند .

نسخه چاپی بدون مقدمه است ولی در نسخه خطی موجود در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مقدمه از قول مؤلف بشرح زیر آورده شده است :

« بسم الله الرحمن الرحيم سپاس آن خدائی را که آفرید عالم را نه از اصلی و نه بر مثالی و استعانت بجز کردگار معینی یعنی بیاری او، و مراد وی از آفریدن عالم نه آن بود تا خود را منفعتی از آن حاصل کند یا هضرتی از خود دفع گرداند بلکه بآفریدن پیدا کردن قدرت را و ظاهر کردن علت را تا عاقلان بتوفیق وی راه یابند و بدانند که او سبحانه و تعالی حی است و قدیم است و مرید است و سمیع است و بصیر است و متکلم است و حکیم است و قادر است و باقی ، و يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد* هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند ، نه از اطاعت مطیعان حدیث او را کمالی و

۱. ر.ک. • فصل ز باب پنجم •

۲. ر.ک. • فصل دوم از باب پنجم •

* سورة ۱۴ آیه ۲۷ ** سورة ۵ آیه ۲

آرایشی ، و نه از معصیت عاصیان صمدیت او را نقصانی و آلاشی ، هر که طاعت کرد آن نثاری بود که بر سر خود کرد ، و هر که معصیت کرد آن تبری بود که بر پای خود زد ، از تکاپوی آب و خاک مقدس است جلال او ، و از گفت و گوی خلائق منزّه است کمال او ، *لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ * و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ* و صد هزاران صلاة و صلوات و تحیات مبارکات به کالبند شریف و روح لطیف و خاک پاک آن صدر نبوت و تاج فتوت و ختم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باد و بر خلفای نامدار و فرزندان وی که همه سادات ملت و مهتران شریعت اند و سلم تسلیماً کثیراً ، اما بعد این کتاب را تمهیدات نام نهادیم و بده تمهید قسمت کردیم برای عارفان و ارباب تحقیق و واقفان معنی تا درین تأملی شافی کنند و تفکری صافی نمایند تا تذکری ایشان را حاصل گردد ان شاء الله تعالی « س ۱۰۱

از اکابر صوفیه بسخنان و حالات خواجده احمد غزالی - خواجده محمد غزالی - شیخ شبلی - حسین بن منصور - شیخ بوسعید - ابوالحسن خرقانی - شیخ عبدالله انصاری - سهل عبدالله تستری - حسن بصری - ابوبکر وراق - جنید - ابوالحسین نوری - معروف کرخی - شیبان زاعی - خواجده احمد حموی - شیخ بوسعید خراز - زوالنون مصری - خواجده بوعلی سرخسی - فضیل عیاض - ابوالعباس قصاب - طاوس - ابوبکر توزلی - استاد ابوعلی دقاق - یوسف عامری - امام ابوبکر اسفراینی - ابوالحسن بستی - شیخ ابو عمرو حلوان - اخی فرج زنجانی - امام ابوبکر قحطبی -

* - سورة ۱۱۲ آیه ۳۰۰ - سورة ۱۱۲ آیه ۴

خواجه امام طالقانی استشهاد و اشاره کرده است .

فصاحت و بلاغت و روح ایمان و یقینی که در این کتاب انسان با آن

مصادف می شود و در واقع بی نظیر است .

مطالب کتاب عموماً بطرز سؤال و پاسخ و با خطاب ای عزیز و ای

دوست بیان گردیده است :

« ... مقصود آنست که آنچه آن عزیز بزرگوار بسؤال از من

پرسید من بجواب آن دستوری بانهاد و حقیقت خود بردم » ص ۸

« و دیگر آنکه سؤال که کرده بودی که کار طالب دارد یا مطلوب

بر صدر کتاب شمه شنیدی اینجا نیز بشنو » ص ۴۲

« ای دوست دین و طالب کلمات حق الیقین بدان که از سئوالات تو

جواب خواهم گفتن یکی ^{لِللّٰهِ} ^{نُورُ} ^{السَّمٰوٰتِ} ^{وَالْاَرْضِ} و دیگر اول ما خلق الله

نوری سیم المؤمن مرآة المؤمن » ص ۳۸

« ای عزیز گوش دار از سؤال خود که پرسیده ^{وَسَمِعْتُكَ} ^{عَنِ} ^{الرُّوحِ} ^{قَالَ}

الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي * اما ندانستم که جمله چیزها که در باطن تو پوشیده

است بدانستی تا پس از شناخت این همه ، طالب شناخت حقیقت روح باشی؟ »

ص ۲۵

و از کلماتی که بیشتر استعمال کرده کلمه دریغا است که در

هر صفحه چند بار استعمال نموده و بیتك نیز مصغر بیت آورده است .

ص ۳۸

تاریخ تالیف کتاب بعد از سال ۵۲۰ است زیرا احمد غزالی را با دعای رحمة الله علیه و غیره یاد کرده^۱ و چون با تصریحی که از خبر شهادت خود در چند جای از کتاب نموده و همچنین زمان تالیف درست مقارن عہدی بوده که مقدمات قتل او را با تہمت بیدینی فراہم میآوردہ اند :
 « آخر تو نشنیدہ کہ ہر کہ با کافر نشیند کافر شود اگر صحبت من ترا ہیچ اثر نکند آنکہ حلولی مجازی باشی چہ گوئی آنها کہ مرا بیدین میخوانند و تو بر دین من باشی ، چہ گوئی تو نیز بیدین نباشی معذوردار ایشانرا قَلَّ اللهُ ثُمَّ ذَرَهُمْ * ص ۴۷»^۲

« کامل الدولہ نوشتہ بود کہ در شہر میگویند کہ عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بدہ من ہمہ را این وصیت میکنم کہ فتوی این آید نویسند
 وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرُوا الَّذِينَ يَلْحَدُونَ فِي الْأَسْمَاءِ ..
 من خود این قتل در سماع بدعا میخوانم » ص ۳۸

بنا بر این تردیدی نمی ماند کہ این کتاب از تالیفات نزدیک بسال شہادت عین القضاة است .

متأسفانہ این کتاب چہ در نسخہ چاپی و چہ در اغلب نسخ خطی کہ فعلاً موجود است باسم زبدة الحقائق نامیدہ شدہ است با اینکہ این دو کتاب یکی بفارسی و دیگری بتازی تحریر یافتہ و اصولاً مطالب آنها ہم از تباطی با ہم ندارد مع الوصف اغلب تذکرہ نویسندگان این اشتباه را مرتب شدہ اند^۳

۱- ر.ک. بصفحة ۴۴ و ۵۰

۲- سورة ۶ آية ۹۱ .. سورة ۷ آية ۱۷۹

۳- ر.ک. بیاورقی فصل سوم از همین باب .

فصل ہفتم

مکتوبات نسخہ کتابخانہ مراد منلا (ترکیہ)^۱

این نسخہ حاوی صد و سی و یک مکتوب و رسالہ جمالی است کہ رسالہ جمالی بعد از مکتوب ۶۰ قرار دارد .

مکتوب ۴ و ۶ و ۷ و ۸ از احمد غزالی است کہ بعین القضاة نوشته ولی بقیہ مکاتیب از خود عین القضاة است .

اسامی صاحبان ۸۱ مکتوب یا وسیلہ کاتب تصریح شدہ و یا با توجہ باسم برادر و یا پسر مکتوب الیہ و همچنین شماره مسلسل بعضی از نامہا معین گردیدہ^۱ و در بقیہ نیز با آنکہ تصریح نشدہ از ترتیب مطالب و

۱ - نسخہ ایست خطی کہ اخیراً وسیلہ آقای مجتبی مینوی در ترکیہ فیلم برداری و بادارہ انتشارات دبیرخانہ دانشگاہ تہران ارسال گردیدہ است .

تاریخ تحریر نسخہ قرن ہشتم یا نہم ہجری است ، خط تملیقی نسخ بالذبیہ خوب و خود نسخہ نیز روشن و بی نقص و مرتب است ولی کاتب بواسطہ عدم فضا اغلب کلمات را بطور غیر مقروی رسم کردہ است

قطع کتاب ۲۲ × ۱۳ در ۷۴۰ صفحہ ہر صفحہ ۲۱ سطر در حاشیہ صفحات نسخہ اغلب اشیاء فارسی در یند و اندرز با خط نستعلیق خوب بعداً اضافہ گردیدہ است و در صفحہ ۷۴۱ نقش مہر (وقفہ ہذا لکتاب مراد) موجود است .

۱ - مکتوب ۳ را با احمد غزالی

و مکتوب ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و

ماندہ در یاورقی صفحہ بعد

همبستگی هر مکتوب با مکتوب ما قبل و ما بعد خود و اشارده بمطالب آنها و قرائن و امارات دیگر میتوان حدس زد که تقریباً آنها نیز به عزیرالدین^۱ و کامل الدوله^۲ نوشته شده است .

اول مکاتیب یا مکتوب اول بدین شرح شروع شده است :

« بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و ما تكون في شان ، چون کار پیدا شود مشهود شود شاهی خود اظهار کند ، پس در اظهار خود ترا اخفا کند پس در اخفاء وجود مجرد بر بساط فردانیت شود جئتم و ا فرادی * روی بنماید ، این وجود که تومی بینی و میدانی ممزوجست و این علم مدخولست زیرا که این علم خداوند خانه است بشرکت اثاث البیت و خانه . . . الخ »
عین القضاة در مکتوبات اطلاعاتی راجع بزندگی خود و خانواده اش نداده است .

و با اینکه مکاتیب صوفیه همیشه حاوی نکات و مسائل مربوط بسلوک

۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ را به عزیرالدین .
و مکتوب ۴۹ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ را با کامل الدوله .
و مکتوب ۴۴ را به مقدم نامی (که از مریدان عین القضاة بوده و ظاهر را برادر عزیرالدین است) نوشته است .

۱- شرح حال رجوع کنید بفصل پنجم از باب اول .

۲- شرح حال رجوع کنید بفصل چهارم از باب اول .

* سورة آية ۹۴

و احوال خلق و اصول عرفان و تصوف بوده و نامه‌هایی که صوفیه بهم می‌نوشته‌اند اغلب متضمن سؤال و جواب و تقاضای حل مشکلی از مشکلات قلب بوده است، باید گفت که مکاتیب هیچ يك از عرفا نه از لحاظ متضمن بودن احوال طریقت و سلوك و نه از لحاظ چاشنی ذوق پپای مکتوبات عین القضاة نمیرسد^۱ و امید میرود که این اثر نفیس و بی نظیر بزودی وسیله اداره انتشارات دانشگاه تهران چاپ و در دسترس عموم علاقه‌مندان قرار گیرد.

اینک برای اطلاع از مطالب هر مکتوبی خلاصه موضوع آن در زیر فهرست میشود :

مکتوب اول - در شاهد و مشهود و فرق بین حسد و غیرت .

مکتوب دوم - تأکید بآمدن کسی که مکتوب برای او نوشته شده

و همچنین سفارش بمعاونت باشارت و عبارت و دل و همت .

مکتوب سوم - در ذکر وقایع و سئوالاتی که عین القضاة از امام

احمد غزالی نموده است .

مکتوب چهارم - از احمد غزالی در جواب وقایع و سئوالاتی که

عین القضاة از او نموده است .

۱. با تصریحی که خود عین القضاة در صفحه ۸ تمهیدات بشرح زیر نموده :

«ای عزیزم نمودار قاضی فضولی همدانی از کجا و این سخن‌های اسرار از کجا

گوینده نمیداند که چه میگوید و شنونده چه داند که چه می‌شنود ، و بسیار سالها

بروز کار بیرزگان چون امام سعد الدین بغدادی و چون امام عزالدین و امام

ضیاء الدین و خواجه کامل الدولة والدین نوشتم که مجلدات بود »

مانده در یاورقی صفحه بعد

مکتوب پنجم - در تمیز حق و باطل و آداب سلوک در چهار فصل :

فصل اول - درباره احوال قلب و تزکیه نفس .

فصل دوم - درباره آداب و اعمال شب جمعه .

فصل سوم - درباره آداب طلب .

فصل چهارم - درباره مداومت در ذکر و دعا مخصوص

مکتوب ششم - از احمد غزالی در مراتب سلوک و حل بعضی

مشکلات ابن القضاة .

مکتوب هفتم - از احمد غزالی در بیان تقدیر و رفع مشکلات

ابن القضاة .

مکتوب هشتم - از احمد غزالی در بیان سلوک و جواب اشکالات

ابن القضاة .

مکتوب نهم - در بیان حقیقت طهارت و نجاست و شرح درجات آنها

بخصوص در نماز ، و همچنین شرح کیفیت بعضی از صفات خداوندی و شرح

فاتحة الكتاب و سبحان الله .

مانده از یادرفتی صفحه قبل

معلوم میگردد مکاتیب او خیلی زیاد بوده است و فعلا نیز همین نسخه و

دو نسخه دیگر که یکی متعلق به کتابخانه ملی تهران و دیگری متعلق به کتابخانه مجلس

عالی سیه سالار است نسخه دیگری در دست نیست که اولی دارای هشتاد و شش

مکتوب و در فصل هشتم این باب درباره آن بحث خواهد شد و دومی دارای هفتاد

مکتوب که بترتیب عبارتند از همان مکتوب ۵۰ و ۵۰ و ۵۰ و ۳۸ و ۳۳ و ۳۲

و ۲۶ نسخه کتابخانه مرادملای (ترکیه) که مکتوب آخری نیز نامش ضبط گردیده است

این نسخه در آخر مجموعه (از صفحه ۱۳۶ تا ۲۸۰) قرار دارد و در بین

سنوات ۶۳۸ و ۶۵۵ تحریر یافته و طبع مجموعه ۲ در ۱۸۰ و ۳ در ۱۲۰ و ۳ در ۱۲۰

بیاز شکر ، کاغذ گرم رنگ هر صفحه از ۱۰۰ الی ۱۲۰ خط سنج و شکسته

کاتب نامعلوم .

مکتوب دهم - در بیان نیت و شناختن ارکان و شروط نماز و فرق بین رکن و شرط .

مکتوب یازدهم - در کیفیت قدرت و اراده و نتایج حاصله از آن .

مکتوب دوازدهم - در حادث بودن اراده و سبب بودن قدر بوجود مقذور و علم بوجود اراده و محول بودن علم و قدرت و اراده بعلم و قدرت و اراده ازلی و بیان کیفیت قرآن و عشق .

مکتوب سیزدهم - در وابستگی افعال انسانی بقدرت و اراده و علم، و کیفیت نیت و انواع نیت .

مکتوب چهاردهم - در نیت و علم و ظن و جهل و وابستگی نیت شخص بآنها و کیفیت پدید آمدن اراده و انواع اراده و نتیجه ایمان قوی و ضعیف در اراده .

مکتوب پانزدهم - در نیت و وابستگی بودن افعال آدمی بقدرت و اراده و علم .

مکتوب شانزدهم - در نیت مخلصان و منافقان و لزوم اطاعت مرید از پیر و عمل صالح و ترك عادت .

مکتوب هفدهم - در تفسیر نية المؤمن خیر من عمله و بیان نیت و اراده درست و متناسب بودن نیت با ایمان شخص و محدود بودن ثواب اعمال مؤمن و نامحدود بودن ثواب نیت او .

مکتوب هیجدهم - درباره اینکه نیت از شروط است یا ارکان و کیفیت نیت پیش علما و فقهای ظاهر و همچنین پیش اهل سلوک . نیت منتهیان و اصلان .

مکتوب نوزدهم - در بیان الله اکبر که رکن اول از ارکان نماز است.

مکتوب بیستم - در نفی جسمیت از قدیم و در بانی شیطان .

مکتوب بیست و یکم - در قدیم نبودن جسم و اثبات اینکه صانع

عالم جسم نیست .

مکتوب بیست و دوم - در بیان کل جسم حادث در هفت تمهید :

تمهید اول - در تمیز صفات ذاتی و عرضی .

تمهید دوم - در صفات ذاتی که برای موصوفات ضروری الوجود و صفات

عارضی که ممکن الوجود میباشد .

تمهید سوم - در حکم ممکن الوجود که او را سببی هست که در وجود

آورده .

تمهید چهارم - در اینکه موصوف بصفات عارضی می تواند بود بضرورت آن موصوف

حادث بود .

تمهید پنجم - در اینکه اوصاف عارضی در جسم تواند بود بی آنکه اوصاف

ذاتی تواند بود .

تمهید ششم - در اینکه جسم بی صفت عارضی نتواند بود .

تمهید هفتم - در لباب این مقدمات . پادنی ظاهر و پادنی باطن و انواع

آن و فرق بین خالق و مخلوقات و تأویل و بیان : لیس فی الدارین عند الله

و لیس فی الوجود الا الله و صفاته و افعاله .

مکتوب بیست و سوم - در بیان شرح الله الابرار در چهار اصل :

اصل اول - در بیان آنکه اختلاف اوصاف میان دو چیز ضرورتست .

اصل دوم - در بیان آنکه اختلاف صفات باید بذاتیات باشد نه بعوارض .

اصل سوم - در بیان آنکه اختلاف میان دو قدیم باوصاف ذاتی نبود .
اصل چهارم در بیان آنکه اختلاف میان دو قدیم باوصاف عارضی هم نتواند بودن .

مکتوب بیست و چهارم - در شرح الله اکبر و اوصاف خداوندی .

مکتوب بیست و پنجم - در شرح الله اکبر و بیان عقائد اهل معرفت

درسه اصل :

اصل اول - در شرح این نظر که: ما فی الوجود الا الله .

اصل دوم - در بیان این نظر که : ما فی الوجود الا الله و افعاله :

اصل سوم - در بیان این نظر که : ما فی الوجود الا الله و صفاته و افعاله .

مکتوب بیست و ششم - در اوصاف قدیم در چهار اصل :

اصل اول - در علم ازل .

اصل دوم - در اراده ازل .

اصل سوم - در قدرت ازل .

اصل چهارم - در حقایق سمع و بصر و کلام ازل .

مکتوب بیست و هفتم - در علم ازل و آراء مختلف در باره آن .

اقسام علم و طریق شناختن اوصاف خداوندی .

مکتوب بیست و هشتم - در شرح الله اکبر و شرح صفات و بیان وضع

الفاظ برای اوصاف خدای تعالی .

مکتوب بیست و نهم - در صفات خدای تعالی .

مکتوب سی ام - در صفات واجب و محال باری تعالی . علم خالق .

قدرت خالق . اراده خالق و محبت خالق .

مکتوب سی و یکم - در بیان صفات خداوندی .

مکتوب سی و دوم - در صفات ازل . علم ازل . تفاوت میان آدمی و

خدای تعالی در علم و قدرت .

مکتوب سی و سوم - در علم و قدرت خدای تعالی و فرق میان علم

و قدرت خدای تعالی با علم و قدرت آدمی .

مکتوب سی و چهارم - نظر عارف و عامی . ادراک حسی . ادراک

عقلی . ادراک معرفتی و علم ازل .

مکتوب سی و پنجم - در شرح الله اکبر و اشاره بصفات و اسماء

خداوندی .

مکتوب سی و ششم - در شرح اکبر و علت گفتن اکبر بعد از الله

اکبر . درجات ایمان . مقامات سالک .

مکتوب سی و هفتم - در بیان سعادت قصوی و لقاء الله و معرفت الله

و مبادی معرفت و کیفیت علم یقین بذات و صفات و علم خداوند در سعادت

قصوی و رحمت و غضب خداوندی و لفظ مشترک و متشابه در چهار تمیز

و یک فصل :

تمهید الاصل الاول - در اسماء خداوندی و فرق بین این اسامی در اطلاق آن برای انسان .

تمهید الاصل الثانی - در بیان اینکه هر صفتی که خدای تعالی را هست همه اول موضوعست لغیره من الحوادث ثم وصف به الحق .

تمهید الاصل الثالث - در بیان اطلاق صفات قادر و عالم و سمیع و بصیر و امثال اینها برای بشر از روی عادت .

تمهید الاصل الرابع - در شرح صفات .

فصل - در کیفیت ترقی از صفات حدثان بقدم .

مکتوب سی و هشتم - در تفسیر آیه هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرٍ وَ مِنْكُمْ

مؤمن * پیدا شدن مذهب قدر و کیفیت آن و صفات الهی و کیفیت خیر و شر و حال سالک .

مکتوب سی و نهم - در اصول مذهب و در کیفیت مذهب قدریان در

شش اصل :

اصل اول - در بیان آنکه الفاظ مشترك الدلالة است لابد هر که نداند در غلط افتد .

اصل دوم - در بیان آنکه سخنهای و اصلاص لابد مشترك الدلالة بود و جز چنین نتواند بود .

اصل سوم - خیر و شر در مذهب قدر .

اصل چهارم - در بیان آنکه همه مذاهب یا اغلب مذاهب را اصل راست

بوده است و بروز گار محرف شده از ناقلان .

اصل پنجم - در بیان آنکه تحریف را بسیار اسبابست و چند از این نوع بود در شمار نتوان آورد و هر کسی را بدان وقوفی نتواند بود .

اصل ششم - در بیان آنکه سالک بضرورت برین مذاهب گذر کند .

مکتوب چہلم - راجع باثبات تحریف در مذهب قدر و بوجود آمدن

شر و صحیح بودن اصول مذاهب و بطلان مذاهب بواسطه تحریف ناقلان بد .

مکتوب چہل و یکم - در کیفیت حصول معرفت .

مکتوب چہل و دوم - در طلب علم و شرح حدیث: الایمان نیف و

سبعون باباً، و کیفیت سلوک .

مکتوب چہل و سوم - در بیان طلب علمی کہ برسالك فرس راہست

و همچنین بیان درجات ایمان .

مکتوب چہل و چہارم - سعی کردن در قطع شواغل دنیوی و اقسام

سالکان . اجتناب سالک از محظورات و مکروهات و اشتغال وی بواجبات

و مندوبات و شناختن سالک معاصی و طاعات اعضای بدن را . کیفیت نماز .

حضور قلب . زکوٰۃ و صدقہ و صوم و حج .

مکتوب چہل و پنجم - در فہم معانی و مراتب قرآن و قسمہای قرآن

کہ سوگندہای عاشق و معشوق دارد و در بیان فرق بین ظاہر و باطن

مصطفی (س) .

مکتوب چہل و ششم - در حقیقت نیت و بیان ثمرات اصول و مشتق

الدلالة بودن الفاظ .

مکتوب چہل و ہفتم - در شرح اللہ يتوفى الانفس

• سورة آية ۴۳

مکتوب چہل و ہشتم - در سلوك و خواص نبوت و قدرت .

مکتوب چہل و نہم - در کیفیت خواب و اقسام ادراك و کیفیت

تعبیر و واقعہ گفتن پیر بامرید .

مکتوب پنجاہم - در علم و فہم و حفظ علماء . ملکوتی بودن قدرت

و ارادہ و علم . حقیقت لفظ و معنی . علماء السوء . جہال السوء .

مکتوب پنجاہ و یکم - در کیفیت کاتب و مکتوب الیہ . واسطہ بودن

عقل بین دماغ و دل . مناسبت عرش و قلم و لوح و کرسی . منتظر بودن

مرید مر فرمان پیر را . کیفیت سیر سالک تا مقام فنا .

مکتوب پنجاہ و دوم - در اقسام آدمی . لزوم داشتن پیر و اطاعت

محض از او . بی نصیب بودن کافران از قرآن .

مکتوب پنجاہ و سوم - در جواب اشکال مرید (دیدن ارادہ خداوندی

در آئینہ جان پیر) .

مکتوب پنجاہ و چہارم - در بیان پیر و مرید و شرح ارکان دل و

حقیقت اعمال و مقامات سالک .

مکتوب پنجاہ و پنجم - در شرح سورة الفاتحة . اقسام قاریان قرآن

و در اطاعت سالک از پیر .

مکتوب پنجاہ و ششم - در شرح آیه یا ایہا الناس اذکروا نعمۃ اللہ علیکم *

مکتوب پنجاہ و ہفتم - در بیان آیت یا ایہا الناس اذکروا نعمت اللہ علیکم *

و شرح نعم خداوندی .

مکتوب پنجاہ و ہشتم - در شرح و معنی اذکروا نعمت اللہ *

مکتوب پنجاه و نهم - در شرح: طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و شرح پنج رکن ایمان .

مکتوب شصتم - در بیان واجب و حرام و مباح در ده تمهید :
تمهید اصل اول - در مقصود .

تمهید اصل ثانی - در آفرینش که دو قسم میباشد .

تمهید اصل ثالث - حکمت در چگونگی خلقت موجودات .

تمهید اصل رابع - در سعادت و شقاوت .

تمهید اصل خامس - در فرستادن انبیاء برای آگاه گردانیدن بشر

تمهید اصل سادس - در پنج حکم شرعی .

تمهید اصل سابع - در کیفیت واجب .

تمهید اصل ثامن - وابسته بودن سعادت به محبت خدای عزوجل .

تمهید اصل تاسع - در سعادت اخروی و واجب و حرام .

تمهید اصل عاشر - در لباب این مقدمات .

مکتوب شصت و یکم - در جواب کاغذیکه باو نوشته شده و بیان

کیفیت شکوی و جزع خود از زندان و علت تحریر رساله شکوی الغریب .

مکتوب شصت و دوم - در بیان مجتهد و احکام شرع . پاسخ سؤال

مرید .

مکتوب شصت و سوم - در بی نتیجه بودن اعمال مرید بی دستور پیر

و سفارش بمتوجه بودن مرید بدستورات پیر و تطبیق اعمال خود بادستورات او

مکتوب شصت و چهارم - در ارشاد مرید و نشان دادن راه سلوک و

ایراد گرفتن به وقفی که کامل اللولہ کرده بوده و همچنین در بیان

شرایط پیری .

• مکتوب شصت و پنجم - در نکو هوش از اعمال مرید که بر خلاف

فرمان وی بوده و اشاره به بیفایده بودن اعمال مرید بدون دستور پیر .

• مکتوب شصت و ششم - در اطاعت تابع از متبوع و تفسیر آیه

یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی اللہ و رسوله *

• مکتوب شصت و هفتم - در کیفیت صراط مستقیم و اخلاص .

• مکتوب شصت و هشتم - در راه سلوک و تجریص نمودن مرید به طلب

و اشاره به حدیث: اطلبوا العلم و اوکان بالصین و حدیث: طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة .

• مکتوب شصت و نهم - در جواب نوشته مرید و همچنین بیان کیفیت

سلوک و شرح: حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا .

• مکتوب هفتادم - در مراتب سالکان و غافلان و خطاب قرآن با آنان .

• مکتوب هفتاد و یکم - در جواب نوشته مرید و مراتب سلوک .

• مکتوب هفتاد و دوم - در جواب کاغذ مرید و امر او بصبر و تشویق

او در راه سلوک .

• مکتوب هفتاد و سوم - ارشاد مرید و انتقاد از اعمال او .

• مکتوب هفتاد و چهارم - در سعادت و شقاوت آدمی و کوشش برای

رسیدن بسعادت .

• مکتوب هفتاد و پنجم - در توجه دادن مرید بحقایق امور و حل

مشکلات وی و بیان شقاوت و سعادت .

مکتوب هفتاد و ششم - در سفارش بدعا در روز چهارشنبه بخصوص
بر سر تربت و حقیقت قصه یوسف و تعلیم دعا برای روز آدینه و وقت طلوع
و بعد از نماز ظهر و وقت غروب .

مکتوب هفتاد و هفتم - در بیان تقدیر و حقیقت واقعه یوسف .

مکتوب هفتاد و هشتم - در احوال دل .

مکتوب هفتاد و نهم - در بیان مسخر بودن آدمیان برای انجام کاری
معین که در تقدیر است و همچنین مأمور بودن موجودات هر يك از ملك و
ملكوت برای کاری معین .

مکتوب هشتادم - در کیفیت رد بلا بوسیله دعا و شرح افعال انسانی
و نفوس آدمی .

مکتوب هشتاد و یکم - اشاره بمکتوب مرید و سفارش بمطالعه
مکتوباتیکه باو نوشته و اشاره بمراتب مرید و ترقی وی در سلوک .

مکتوب هشتاد و دوم - در بیان حدیث : ایت رب محمد اسم یخلق
محمداً .

مکتوب هشتاد و سوم - در جواب سؤال مرید (در باره علوم میانی
جز خدا و عارفان بخدا دیگران از آن اطلاعی ندارند) و اسرار قرآن و
جواب سؤال دوم مرید و شب قدر .

مکتوب هشتاد و چهارم - در بیان حرکت و سلوک و عقیده حاکمان
قدیم در باره کیفیت حرکت و سلوک و تباد شدن دل از تعصب و تقلید و
مزاج، و بیان اوصافی که مرد را بخدای تعالی نزدیک یا دور میکند .

مکتوب هشتماد و پنجم - در کیفیت نوشتن مکتوب از طرف کاتب .

کیفیت صحبت خداوند با حضرت رسول (ص) در قرآن .

مکتوب هشتماد و ششم - در لزوم طلب .

مکتوب هشتماد و هفتم - در سعادت و اقسام آن و کیفیت شکر بر نعم الهی

و بیان از گروا نِعْمَتِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ *

مکتوب هشتماد و هشتم - در بیان کیفیت مجاهدت سالک و آیه

وَالَّذِينَ جَاءُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا *

مکتوب هشتماد و نهم - در جواب نوشته مرید و در بیان کیفیت

آشنائی درون و پخنگی مرید :

مکتوب نودم - در مراتب سلوک و سفارش به نیکی و تعلیم دعا .

مکتوب نود و یکم در بیان مراتب سلوک .

مکتوب نود و دوم - مختصری در دانستن تقدیر و احکام ازلی و لقاء

الله و کفر و ایمان و اقسام کفر و عشق .

مکتوب نود و سوم - در بیان میزان سنجش هر چیزی .

مکتوب نود و چهارم - در بیان مقامات سلوک و عشق و دل و حدیث

پیری و مریدی .

مکتوب نود و پنجم - در بیان حقیقت و مجاز . فنا و وصال و فراق .

کافران و ظاهر بینان و حقیقت قرآن .

مکتوب نود و ششم - در مراتب ایمان و تصدیق و یقین و جواب سئوال مرید .

مکتوب نود و هفتم - در جواب نوشته مرید و دستور در راه سلوک و

*سوره ۳۵ آیه ۳ * - سوره ۲۹ آیه ۶۹ *

طلب و بیان مراتب ایمان .

مکتوب نود و ہشتم - در کیفیت طلب و بیان حروف مقطع قرآن و حقیقت قرآن و بی نصیب بودن کافران از قرآن .

مکتوب نود و نهم - در بیان رزق عموم و رزق خصوص و مراتب سلوک .

مکتوب صدم - در معرفت بذات و صفات و افعال خدای تعالی .

اقسام افعال . عرض آیات الہی بردیدہ مرید و مراتب سالک در این مقام .

مکتوب صد و یکم - در جواب کاغذ مرید و اشارہ بد فرق بین سعادت

و شقاوت .

مکتوب صد و دوم - در عشق و بیان عشق ابلیس . مقام اللہ . اقسام دلہای

آدمیان و شرح و احسان .

مکتوب صد و سوم - در بیان عشق و قبول لعنت خدا از طرف ابلیس

و علت سجده نکردن او بر آدم .

مکتوب صد و چہارم - در مقام ابلیس و عشق .

مکتوب صد و پنجم - در مراتب تسلیم و فنا .

مکتوب صد و ششم - در بیان عشق و مراتب آن .

مکتوب صد و ہفتم - در عشق و وصل و فراق و اقسام سالکان .

مکتوب صد و ہشتم - در کیفیت پیر و مرید و بیان عشق و رفق .

اشکال مرید

مکتوب صد و نهم - در کیفیت خلقت حیوانات و اقسام فصلان .

فصل اول - در تفاوت میان دلہای آدمیان .

فصل دوم - در حال طالب .

فصل سوم - در فرق بین مقام و حال در سالک .

فصل چهارم - در قبض و بسط .

فصل پنجم - در حالات سالک و شکر و صبر در فراق و وصال .

فصل ششم - در بیان اینکه کمال قبض ابدی از مشاهده اراده ازل بر خیزد .

مکتوب صد و دهم - در بیان مراتب سلوک .

مکتوب صد و یازدهم - در خلاصی یافتن از علایق دنیوی در

شش فصل :

فصل اول - در تقدیر و حکمت الهی .

فصل دوم - در حمایت فرمان پیر از مرید .

فصل سوم - در لزوم متوجه بودن همگی دل مرید بفرمان پیر .

فصل چهارم - ترقی هر کس در راه سلوک بقدر استعداد خویش .

فصل پنجم - بیرون شدن مرید بواسطه پراکندگی از حمایت پیر .

فصل ششم - ترك هر عملی که بدون فرمان پیر است حتی زیارت و روزه

داشتن .

مکتوب صد و دوازدهم - در جواب نامه مرید و دستور باینکه مرید

باید حرکات و سکونات پیر را بر محك خود زند و همچنین بیان مراتب سلوک

و شرائط وصول .

مکتوب صد و سیزدهم - در بجا آوردن اعمال صالحه و مغرور

نبون و ترك مناهى .

مکتوب صد و چهاردهم - در جواب نوشته مرید و سفارش بترك

علائق .

مکتوب صد و پانزدهم - در بیان آیه کَرُ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ * و سعی

در عمل و بجد بودن در کار .

مکتوب صد و شانزدهم - در تقدیر و ارشاد مرید و سفارش او بجهد

در راه طلب .

مکتوب صد و هفدهم - در اعراض از علائق دنیا و متوجه شدن بسوی

آخرت و دعا بدر گاه خداوندی .

مکتوب صد و هیجدهم - در اطاعت مرید از پیر و دلتنگ نشدن او

از و اخواست پیر .

مکتوب صد و نوزدهم - در پخته شدن عاشق برای قهر و لطف معشوق .

مکتوب صد و بیستم - در جواب نامه مرید و شرح: الخیر فیما اختاره

الله و سفارش در مشغول شدن بخود و عریضه نکردن .

مکتوب صد و بیست و یکم - در واقعه و انتقاد از اعمال مرید .

مکتوب صد و بیست و دوم - در صرف نمودن عمر در راه سعادت

ابدی و راحتی سرمدی و طلب .

مکتوب صد و بیست و سوم - در بیان سلوک .

مکتوب صد و بیست و چهارم - سفارش مرید در رسیدن به حقیقت و

• سورة آیه ۱۸۲ •

نموده شدن جمال عاشق بمعشوق .

مکتوب صد و بیست و پنجم - در اقسام سالکان و کیفیت سلوک .

مکتوب صد و بیست و ششم - در بیان طاعات و حقیقت قرآن و اسرار

عشق و فهم عاشق از نامه معشوق .

مکتوب صد و بیست و هفتم - در سلوک و بیان حال و مقام سالکان .

مکتوب صد و بیست و هشتم - در بیان اعراض از علائق دنیوی و

اشاره بدعا .

مکتوب صد و بیست و نهم - در نقل دعائی از حضرت رسول (ص)

وقت قیام شب .

مکتوب صد و سی ام - در مراحل سلوک .

مکتوب صد و سی و یکم - در بیان حال ظاهر بینان و مراتب سلوک .

تعبیر دیدن بزرگان و انبیاء در خواب .

بطوریکه ملاحظه می شود مطالب مکاتیب خیلی متنوع است و علتش هم

اینست که اصولاً مبنای نوشته های متصوفه (بر خلاف کتب علمی و ادبی که

روی موضوع بخصوص و یا افسانه و داستانی تحریر می شود) روی ذوق و

حال است و بهمین مناسبت مکتوبات نیز مشحون است بحقائق و رموز

بیشماری از مراحل سلوک و عرفان که بمقتضای حال سالک و خود نویسنده

بیان گردیده است :

« گاه گاه چندان بنویسم و بگویم که خود را بر آن ملامت کنم و

از خدای تعالی استغفار خواهم و گاه گاه چندان بسته شوم که يك حرف

نویسم و نگویم « م ت ۳۳

« اکنون بعالم دیگری افتادم و تا این نامه می نویسم در صد هزار عالم طیران و جولان کردم ولیکن پدید بود که و اعالم ملکی از ملکوت چه توان آورد » م ت ۱۰۲

استشهاد بآیات و احادیث در مکتوبات نیز مانند تمهیدات بحد و فور موجود است و نویسنده اغلب اشعاری باقتضای مطلب و برای تکمیل معنی از خود آورده و بندرت هم باشعاری از دیگران استشهاد کرده است^۱ استشهاد ببعضی امثله نیز جز بضرورت و برای تفهیم مقاصد صورت نگرفته است :

«... و هر چه نوشتم در این مکتوب و دیگر مکتوبها همه از ذوق نوشته ام و جز بعضی امثله منقول و مسموع نبود در مکتوبات من و اگر نه آنستی که بطریق ذوق مرا این معانی معلوم شده بودی هر گز در خاطر من نگذشتی » م ت ۳۹

«... و هر چه در مکتوبات من بینی همه این حام دارد که جمله مولدات خاطر من بود الا آن قدر که تفهیم مقاصد خود را بیاورم آنچه آورده باشند و من بضرورت در مکتوب خود آورم . » م ت ۴۰

در مکتوب سی و دوم نوشته « مرغان چندین سال در طلب سیمرغ بودند چون بدر گاه او رسیدند سالهای بسیار بار میخواستند و نبود . » بعد اللتیا و التي جواب ایشان دادند ^س لَدَّ اِنَّ اللّٰهَ اَعْبٰى عَنِ الْعٰلَمِيْنَ همه را نسبت

۱- ر ۰ ک ۰ بیاب پنجم فصل ۱ و ۲

• سورة ۲۹ آیه ۵

وقت کردند و کَم اَمَلکِنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ * که بنظر میرسد شاید شیخ عطار
منطق الطیر خود را با توجه باین موضوع و رسالهٔ عقل سرخ شیخ شهاب
الدین سهروردی بنظم آورده است .

عین القضاة سعی کرده که همه مشکلات مرید را به بهترین وجهی
حل و بطرز ساده و روشنی آنرا در مکاتیب خود بیان نماید :

«ای عزیز هر چه مشکل بود می پرس تا همه را بیان کنم که بجای من
هیچ کس احسانی نکند» م ت ۱۰۲

«حالی تو برادر این مکتوب را مطالعه میکن پیوسته و اگر وقتی
ترا نهاده اند که وامن افتی نور^۱ علی نور بود هر چه ترا و غیری را از این
مکتوبات مشکل بود از من پرس و از هیچ آدمی دیگر مپرس البته که من
دانم که این همه چیست و هان تا بانديك نداری این مکتوبات که اگر در
کل عالم بگردی کس را نیابی که از این بوئی دارد» م ت ۴۰

واصرار داشته که نوشته های او بدست نا مستعدان نیفتد :
«و این قدر که در این چند مکتوب نوشتم اگر چه سخت کودکانه
است عالمی بگردی و از هیچ کس يك کلمه از این نشنوی و تجربه از این
نیز میکن که زیبایی ندارد و از معانی صفات ازل هر کجا که دعوی بینی
چیزی مپرس و این نوشته ها پیوسته میخوان و چنان نکن که یکبار فرو
میخوانی سر سری و از دست بدهی و بترس از این مکتوبها در دست
نا مستعدان نهادن مگردانی که او را از این گفتنی است و بترس از آنکه

این مکتوبها همه دیگران را بود و ترا از آن هیچ نصیب نباشد « م ۳۳
نثر مکتوبات همانطوری که قبلا اشاره شد بسیار ساده و بی تکلف
است و ذوق سرشار نویسندہ آنرا از هر قیدی رهایی داده است و در واقع
نثریست بزبان امروز بلکه ساده تر .

نویسندہ ہمیش مصروف بیان حقایق بوده و بعالم الفاظ توجہی
نداشته است .

جملات و لغات و ترکیبات عربی زیاد بکار برده و همچنین جملات
دعائی نیز اغلب بعربی آورده است :

« فی وقت دون وقت ، و فی حال دون حال » م ۱۹

« و هذه اسرار غامضة » م ۳۷

« کل حادث لابد له من سبب » « الممكن لا یترجح جانب وجوده

على جانب عدمه الا بمرجح والمرجح ان كان ممكنا فيحتاج وجوده ايضا الى

مرجح وهكذا يتسلسل كلامهم الى ان يقولوا بالاخر « م ۱۹

« المحال ما يكون عدمه ضروريا و الواجب ما يكون وجوده ضروريا

و الممكن ما لا ضرورة في وجوده و لافي عدمه » « وجود الكاتب قبل وجود

المکتوب » م ۱۹

« و هاهنا قد خرج عنان القلم عن قبضة الاختيار و نادى بخرج »

م ۸۵

« و بعد انجزام الارادة و عدم الموانع يكون وجود المقدم ضروريا

اغنى وجود الفعل او الترتيب » م ۸۵

« قرب الابدان مع تباعد القلوب » مت ۹۵

فی اوقاتنا - ولا مزید علیہ - علی کل حال - وما فی الاجل - فاذا -
 لابس - لابل - عجباً - ارباب البصائر - ارجو - من حیث التحقیق - من
 حیث ظنه الفاسد - علی التفصیل - علی الاجمال - مجال الوجود - قبل
 وجود الموجودات - من حیث الظاهر - و اعجب ما علی وجد الارض -
 بطریق الاستعاره او بطریق المجاز والاشتقاق - ولا القدر القلیل - من هذا -
 كذلك منها - اهم المهمات و افرض الفرائض - و هذا المعنی هو الاسبق
 الی الفهم - قبل الوصول الی کمالها - جنین فی رحم لابل نقطه بین الصلب
 والثرائب «

مع الوصف از فصاحت و بلاغت مکتوبات چیزی کسر و یا فهم آنرا
 مشکل نکرده است و در واقع باید گفت این اصطلاحات و لغات و ترکیبات
 اغلب در مصطلحات و محاورات مردم آن روز معمول و جاری بوده است .
 کلمات مصغر از قبیل : تصرفك - رنجك - فصلك - نصيبك - چیزك -
 حرفك - تناسبك - بیشترك - بیخردك - تنبہك - روشن ترك - روزك - راحتك
 - بہترك آورده است .

ولغات زیبا و نادری از قبیل واخواست و بهانه گاه و نشانگاہ استعمال
 نموده است و از جملات عربی که بیشتر استعمال کرده عبارتند از : ارجو -
 لعمری - لابل .

از سخنان و حالات مشایخ بیشتر به خواجہ محمد غزالی - خواجہ
 احمد غزالی - خواجہ محمد حموی - شیخ ابوالقاسم گرکانی - شیخ بر کہ -

شیخ فتحه^۱ و از کتب نیز به قوت القلوب و احیاء العلوم توجه داشته است^۲
 کلیه مکتوبات با بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین شروع شده‌اند.
 قسمت ۱۰ مکتوب پشت سر هم و تقریباً علی الدوام تحریر یافته
 است :

« دیروز میخواستم چیزی بنویسم از آن خود دور افتادم ان شاء الله
 امروز نوشته شود » م ۱۱
 « بدان ای برادر اعز اطال الله بقاءك فی رضاه که در مکتوب دیروز
 بیان کرده بودم که هیچ کاری از آدمی در وجود نیاید الا بواسطه صفتی که
 آنرا قدرت خوانند » م ۱۲

« سه مکتوب نوشتم در معنی نیت و هنوز مقصودم تمام نیست »
 م ۱۳
 هفت مکتوب تا غایت نوشتم در نیت و همه شعب را بیان شافی بکردم»
 م ۱۷

« وعده سابق است که در ارکان و شروط نماز چیزی بنویسم و در بیان
 نیت سخن دراز گشت » م ۱۸
 « دیروز وعده داده‌ام برادر اعز را سلك الله به سبیل رضاه فی عافیتداز
 بهر او چیزی بنویسم » م ۲۱

چند روز است تا در شرح صفات چیزی می نویسم » م ۲۹

۱- ر. ک. ۰ بمکتوب ۱۳ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ و ۴۰ و
 ۴۵ و ۴۷ و ۵۲ و ۶۵ و ۸۳ و ۹۴ و ۹۶ و ۱۱۷ و ۱۲۷ .
 ۲- ر. ک. ۰ بمکتوب ۱۷ و ۳۶ و ۴۰ و ۴۴ و ۷۰

« اول که این نوشته‌ها را ابتدا کردم در بیان ارکان و شروط نماز بر آن چنان بود که غایتش ده نوشته بود اکنون این بیست و هفتم است »
م ت ۳۶

« تا این غایتی چهار نوشته مستوفی فرستادم و این پنجم است و از آن عزیز دو نوشته رسیده است » م ت ۹۶

« بدان ای برادر عزیز که دو نوشته نوشته‌ام در معنی آنکه مذهب قدر محرفست و قدری تحریف مذاهب را بیان کرده‌ام » م ت ۴۰
و همچنین معلوم میدارد که تاریخ کتابت اکثر آنها پس از سال ۵۲۰ بوده است زیرا خواجه احمد غزالی را با کلمه رضی الله عنه و رحمه الله و رحمة الله علیه و احسن الله مثواه یاد کرده است :

« از خواجه محمد حموی و از خواجه غزالی رضی الله عنهما شنیدم که روز قیامت صدیقان را همه این تمنا بود که کاشکی از خاک بودندی که محمد معشوق روزی قدم بر آن نهاده بودی » م ت ۱۷

« خواجه امام غزالی رحمه الله چنین میگوید که قرآن مشتمل است بر نوع اول از بیان که بفهم عموم نزدیکتر است و این نوع دوم خصوص را بکار است » م ت ۱۹

« از خواجه احمد غزالی رحمه الله علیه شنیدم که هرگز شیخ ابوالقاسم گرکانی رحمه الله علیه ابلیس (نکفتی) بل چون نام او بردی ۰۰۰۰ »
م ت ۲۰

« خواجه احمد و برادرش محمد غزالی احسن الله مثواهما را عقیدت

آن بود که احاطه جسمانی بود» مت ۸۳

« اما دریغ از آنست که چندین سال طالب چیزی از این نبوده و جان نکنده در طلب این حقایق تا قدر این بدانستی چون غزالی رحمة الله علیه باید تا قدر این بداند » مت ۴۵

و از مکتوب ۶۱ بر میآید که آنرا در زمان قید و گرفتاری خود و حتی بعد از شکوی نوشته است :

« تسلیتی که آن برادر عزیز امدالله بقاه و جعل آخرته خیراً من دنیا فرموده بود مطالعت کردم و در آن آسایش بسیار و راحت فراوان بدل و جان آمد و آن الفاظ رشیق و معانی لطیف را بدل و جان استقبال کردم... »
 « يَا اَسْفَى عَلَى يَوْسُفَ دَر دِيدَةُ اَرْبَابِ عَشْقِ جِهَانِي دِيگَرَسْت و اگر نه

سودای یوسف بود یوسف نشانه کاری بود بس اعتراض را مجال نیست از الوند و ماوشان و حدیث عاشقان بحسن ظن مطالعه باید کرد که شکوی

و رنجوری نه با همدانست که کاری دیگر است زندان زندان فراق معشوق

است و خلاص یافتن معشوقست و در این معنی خود را نمیخواهم اما میگویم

که روا باشد که دیگری چنین سخن گوید و هیچ اعتراض بروی نتوان کرد

در عشق بسیار مقاماتست که در آنجا شکوی و جزع عاشق مطلوب معشوق

بود نه صبر و تضرع او و این جزع عاشق نداند و نهایت عالم کس نداند...»

« ای جوانمرد چون صابر نباشم دعوی صبر کنم دروغ بود و اگر

کرده‌ام از راه بشریت عام کرده‌ام مرد آن و اگر در زبده الحقائق دعوی

کرده‌ام آن از ده سال باز ساختم ما در آن دعاوی عریض و طویل که

« اکنون مانده نیست ... »

نظر باینکه تألیف زبدة الحقائق در ۲۳ سالگی مؤلف بوده است پس تاریخ تحریر این مکتوب در ۳۳ سالگی وی یعنی در حدود سال ۵۲۵ و نزدیک بتاریخ شهادت اوست .

و ضمناً برمیآید که مکتوب ۹۱ و ۱۰۷ و ۱۱۵ را نیز در موقع حبس و گرفتاری نوشته است :

« ارجو که از ادبار خود برهم اما هنوز دور است و علی الله تیسیر کل عسیر

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ * « م ت ۹۱

« مرا بدعا یاددار باشد که از این ادبار رهایی یابم ببرکت همت تو »

م ت ۱۰۷

« سه چهار ماه است تا بمنازل سخت افتاده ام خوی نکرده ام بچنین

۴

زندگانی « م ت ۱۱۵

نصایح در مکتوبات :

در مکتوبات از جمله دستوره‌های اخلاقی که بمرید داده آن خدمت

کفش مردان کردن است :

« اگر خواهی که بروزگار بحقائق آن بررسی خدمت کفش مردان کن

که ضرورت ترا در دلی جای کند « م ت ۳۵

« ۱۰۰۰ اگر او را خواهی در خدمت کفش دوستی از آن اوجهد کن »

م ت ۱۳۱

« هیبت تو چه دانی که چه میرود ، ای مسکین در خدمت سلطان

محمود عمر عزیز خود خرج میکنی ترا با حدیث کفش مردان چه کار
عاشقان راه خدای دیگرند و روندگان سلطان محمود دیگر « م ت ۴۲ »
« از عادت آنگاه برخاسته باشی که خدمت کفش کنی و خدمت کفش
نه آن بود که کفش راست نهی که ترا هنوز این استحقاق نیست که شاید
دست فرا کفش مردان کنی » م ت ۱۵

« خدمت کفش مردی کن و هذا اقرب الطریق » م ت ۱۰۳

« اما تا خدمت کفش نکنی بدین نرسی » م ت ۳۹

« اگر چه این همه شرح بنو شتم زیرا که این از راه خدمت

کفش مردان بدست توان آورد از خدمت سلطان بدست نیاید » م ت ۴۵
و ضمناً بدعا در روز جمعه برای احوال قلبی و معنوی زیاد سفارش
کرده است :

« روز آدینه بغنیمت دار وقت الغروب ما را نیز بدعا یاددار » م ت ۵۰

« این دعا میگوید و روز آدینه دل حاضر دارد و علی الخصوص

وقت طلوع و غروب » م ت ۹۰

« روز آدینه دل حاضر دارد علی الخصوص وقت طلوع و غروب ما را

در این اوقات فراموش نکند و در سجود و نماز آدینه همچنین ما را بدعا

یاد دارد » م ت ۹۶

و همچنین گفته است در هفته یک روز روزه بدار :

« در هفته روزی روزه دار اگر دوشنبه بود اولیتر » م ت ۷۰

در خاتمه اغلب مکاتیب از جمله چیزهایی که مکرر در مکرر به مرید

سفارش نموده آن عبارت از احسان و صدقه و نیکی بمردم است که اصرار او در اینمورد خیلی قابل توجه است :

« ای برادر چندانکه توانی ظلم مکن و با ظالمان یکی مباش
 إِلَّا لَمَنْتَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ * فراموش مکن و تا توانی راحتی میرسان بدرویشی،
 و مال و جاه و قلم خود را در راه عاجزان مصروف دار و هیچ اندیشه ندار و
 این راهی عظیم است که ترا و نمودم اگر توانی و دانی که چه میشنوی و
 یقین دان که چون تو شر خود از خود و دیگران و داشتنی شر هیچ کس بتو
 نرسد در آن کوش که شر خود از خود کفایت کنی چون شر تو از تو
 برخیزد همه عالم را دوست خود بینی و در هر حال که آدمی بود نشاید که
 طمع از خدای تعالی منقطع کند و تو اگر چه دوری نشاید که طمع منقطع کنی
 و الله تعالی يجعلك من امة محمد صلعم والحمد لله رب العالمين » ۴۲
 مخاطب مکتوب را مکرر با کلمات ای دوست و ای عزیز و جوان
 مردا و ای برادر خطاب کرده است .

فصل هشتم

مکتوبات نسخه کتابخانه ملی تهران^۱

نسخه موجود از هشتاد و شش مکتوب تشکیل یافته است و بعد از مکتوب چهل نیز رساله جمالی قرار دارد .

۱- قطع نسخه ۱۴ × ۲۲٫۵ سانتی متر، جلد تیماج، کاغذ کاهی متوسط که در پشت جلد عنوان مکاتیب العرفا و در صفحه اول ورق ضمیمه اول جمله مکاتیب العرفا و روز العرفان با خط نسخ درشت سیاه نوشته شده است که این خطوط مال یکنفر بوده و از خط نسخه متمایز است و معلوم میدارد نویسنده بدون اطلاع از اینکه این مکتوبات همه مال یکنفر بوده و متعلق به عین القضاة همدانی است عنوان مزبور را قائل شده است و در صفحه دوم ورق ضمیمه اول کتاب برگ مشخصات « کتابخانه دولت علیه ایران » ملصق شده که در آن دو نمره ۷۶۶ و ۱۷۳۵ با عنوان مکاتیب العرفا نوشته شده و در آخر برگ امضائیت که شاید متعلق بکتابدار باشد .
در حاشیه صفحه اول کتاب هفت مهر جلب توجه میکند که اولی مال کتابخانه ملی تهران و بقیه هم مهر ناصرالدین شاه قاجار و مشیرالسلطنه و مهری که در آن فقط عبارت عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً حک شده و سه مهر دیگر میباشد .
علاوه بر اینها عبارت « ملاحظه شد ۱۳۲۲ » و عبارت « مطابق ثبت کتابچه کتابخانه مبارک است ۱۲۸۲ » در زیر مهر مشیرالسلطنه دیده میشود .
تعداد صفحات ۴۷۹ و هر صفحه ۱۷ الی ۱۹ سطر است در آخر کتاب نیز « تمت المکتوبات بعون کاشف البرکات » بخط ناسخ اضافه شده و بدون قید تاریخ می باشد و یائین صفحه به مهر کتابخانه ملی مههور شده است .
از اول کتاب الی آخر صفحه ۶۰ و همچنین از اواسط صفحه ۷۶ الی آخر صفحه ۲۲۰ با خط نستعلیق نسبة خوبی تحریر یافته که از یک نفر میباشد و بقیه کتاب نیز بخط شخصی دیگری میباشد که خطش باز نستعلیق ولی یائین تر از متوسط است نسخه نسبة مغلوط و تاریخ تحریر و اینکه از روی چه نسخه کتابت شده معلوم نیست و نویسنده اغلب کلمات را بطور غیر موقر و رسم کرده است .

مکتوبات این نسخه ناقص بوده و اغلب جملات زیادی جای بجای از هر مکتوبی سقط گردیده است و همچنین قسمتی از اول مکتوب اول نیز نوشته نشده .

هشتاد مکتوب از این مکاتیب بشرح زیر در نسخه مکتوبات کتابخانه مراد منلا (ترکیه) موجود است :

مکتوب اول	همان	مکتوب دهم	نسخه ترکیه است
مکتوب دوم	»	مکتوب یازدهم	»
مکتوب سوم	»	مکتوب دوازدهم	»
مکتوب چهارم	»	مکتوب سیزدهم	»
مکتوب پنجم	»	مکتوب چهاردهم	»
مکتوب ششم	»	مکتوب پانزدهم	»
مکتوب هفتم	»	مکتوب شانزدهم	»
مکتوب هشتم	»	مکتوب هیجدهم	»
مکتوب نهم	»	مکتوب هیجدهم	»
مکتوب دهم	»	مکتوب نوزدهم	»
مکتوب یازدهم	»	مکتوب بیستم	»
مکتوب دوازدهم	»	مکتوب بیست و یکم	»
مکتوب سیزدهم	»	مکتوب بیست و دوم	»
مکتوب چهاردهم	»	مکتوب بیست و ششم	»
مکتوب شانزدهم	»	مکتوب بیست و هفتم	»

مکتوب ہفدہم	همان	مکتوب بیست و ہشتم	نسخہ تر کبہ است
» مکتوب ہیجدہم	»	» مکتوب بیست و نہم	»
» مکتوب نوزدہم	»	» مکتوب سی ام	»
» مکتوب بیستم	»	» مکتوب سی و دوم	»
» مکتوب بیست و یکم	»	» مکتوب سی و سوم	»
» مکتوب بیست و دوم	»	» مکتوب سی و چہارم	»
» مکتوب بیست و سوم	»	» مکتوب سی و پنجم	»
» مکتوب بیست و چہارم	»	» مکتوب سی و ششم	»
» مکتوب بیست و پنجم	»	» مکتوب پنجاہم	»
» مکتوب بیست و ششم	»	» مکتوب پنجاہ و پنجم	»
» مکتوب بیست و ہشتم	»	» مکتوب صد و دوم	»
» مکتوب بیست و نہم	»	» مکتوب صد و چہارم	»
» مکتوب سی ام	»	» مکتوب صد و پنجم	»
» مکتوب سی و یکم	»	» مکتوب صد و سی و یکم	»
» مکتوب سی و دوم	»	» مکتوب صد و ہشتم	»
» مکتوب سی و سوم	»	» مکتوب چہل و سوم	»
» مکتوب سی و چہارم	»	» مکتوب پنجاہ و ہشتم	»
» مکتوب سی و پنجم	»	» مکتوب ہشتاد و ہفتم	»
» مکتوب سی و ششم	»	» مکتوب چہل و دوم	»
» مکتوب سی و ہفتم	»	» مکتوب ہفتم	»
» مکتوب سی و ہشتم	»	» مکتوب پنجاہ و یکم	»
» مکتوب سی و نہم	»	» مکتوب پنجاہ و دوم	»
» مکتوب و چہلم	»	» مکتوب پنجاہ و ششم	»

مکتوب چہل و یکم همان	مکتوب شصت و یکم نسخہ ترکیہ است
» مکتوب چہل و دوم	» مکتوب شصت و دوم
» مکتوب چہل و سوم	» مکتوب شصت و ششم
» مکتوب چہل و چہارم	» مکتوب پنجاہ و چہارم
» مکتوب چہل و پنجم	» مکتوب شصت و ہشتم
» مکتوب چہل و ششم	» مکتوب شصت و نہم
» مکتوب چہل و ہفتم	» مکتوب ہفتاد و چہارم
» مکتوب چہل و ہشتم	» مکتوب ہفتاد و ہفتم
» مکتوب چہل و نہم	» مکتوب ہشتاد و دوم
» مکتوب پنجاہم	» مکتوب پنجاہ و یکم
» مکتوب پنجاہ و یکم	» مکتوب نود و یکم
» مکتوب پنجاہ و دوم	» مکتوب نود و دوم
» مکتوب پنجاہ و سوم	» مکتوب نود و سوم
» مکتوب پنجاہ و چہارم	» مکتوب بیست و ششم
» مکتوب پنجاہ و پنجم	» مکتوب نود و پنجم
» مکتوب پنجاہ و ششم	» مکتوب نود و ششم
» مکتوب پنجاہ و ہفتم	» مکتوب نودم
» مکتوب پنجاہ و ہشتم	» مکتوب صد
» مکتوب شصتم	» مکتوب صد و سوم
» مکتوب شصت و یکم	» مکتوب صد و ہفتم

مکتوب شصت و دووم همان	مکتوب صد و سیزدهم	نسخه تر کیه است
مکتوب شصت و چهارم »	مکتوب صد و پانزدهم	» » »
مکتوب شصت و پنجم »	مکتوب صد و هفدهم	» » »
مکتوب شصت و هفتم »	مکتوب صد و هیجدهم	» » »
مکتوب شصت و هشتم »	مکتوب صد و نوزدهم	» » »
مکتوب هفتادم »	مکتوب صد و بیست و دوم	» » »
مکتوب هفتاد و یکم »	مکتوب صد و بیست و چهارم	» » »
مکتوب هفتاد و دوم »	مکتوب صد و بیست و ششم	» » »
مکتوب هفتاد و سوم »	مکتوب صد و بیست و نهم	» » »
مکتوب هفتاد و چهارم »	مکتوب صد و سی ام	» » »
مکتوب هفتاد و پنجم »	مکتوب سی و نهم	» » »
مکتوب هفتاد و ششم »	مکتوب چهل	» » »
مکتوب هفتاد و هفتم »	مکتوب چهل و چهارم	» » »
مکتوب هفتاد و هشتم »	مکتوب شصت و هفتم	» » »
مکتوب هفتاد و نهم »	مکتوب سی و هشتم	» » »
مکتوب هشتادم »	مکتوب سی و هفتم	» » »
مکتوب هشتاد و یکم »	مکتوب چهل و پنجم	» » »
مکتوب هشتاد و دوم »	مکتوب هفتاد و هشتم	» » »
مکتوب هشتاد و سوم »	مکتوب شصت و ششم	» » »

مکتوب هشتاد و چهارم همان مکتوب هشتم نسخه تر کیه است

مکتوب هشتاد و پنجم » مکتوب یکم » » »

مکتوب هشتاد و ششم » مکتوب دوم » » »

و خلاصه فهرست موضوع شش مکتوب دیگر نیز بشرح زیر است^۱:

مکتوب پانزدهم - در صفات باری تعالی

مکتوب بیست و هفتم - در اقسام شکر آدمی بر نعم الهی و در نماز و

تفسیر فاتحة الكتاب .

مکتوب پنجاه و نهم - در بیان عشق و مراحل آن و فراق و وصال .

مکتوب شصت و سوم - در اجتناب از علائق .

مکتوب شصت و ششم - در متوجه شدن بخدا و دعا بدر گاه وی .

مکتوب شصت و نهم - در تسلیم شدن بر ضای حق و جهد کردن در

راه سلوک .

۱- برای اطلاع از سایر مشخصات و خصوصیات مکتوبات رجوع کنید بفصل

هفتم از همین باب .

فصل نهم

شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان^۱

این رساله بزبان عربی تألیف و عین القضاة آنرا (در زمان گرفتاری و محبوس بودن خود) از بغداد بدعلماء همدان نوشتند است^۲
موضوع رساله شکایت مؤلف است از گرفتاریها و محنهای کد برای او پیش آمده و باتهام بی دینی از همدان دور و در بغداد بگوشه زندان افکنده شده است .

اول رساله بدین ترتیب شروع شده :

احقاً عباد الله ان لست صادراً و لا واردا الا علی رقیب
« هذه لمعةٌ اُصدرها الی المرموقین من العلماء والمشهورین فیما بین

۱- ناشر و مصحح رساله محمد بن سیدناجدیل است که عین آن در مجله آزیتیک شماره های ژانویه - مارس و آوریل - ژوئن سال ۱۹۳۰ با مقدمه و یادداشت های مفید چاپ گردیده است .

چاپ رساله از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه برایین انجام گرفته .

۲- طبقات الشافعیة الكبرى جلد ۴ صفحه ۲۳۶ :

«ورایت رسالته التي كتبها من بغداد الی اصحابه و اولادها الی همدان التی اذقرت علی الصغور لانصدت من الرقة و السلاية» .

خریده الفهر صفة ۵۸ .

« و لعین القضاة رحمه الله رساله كتبها الی اولادها بنی جنسه من حبسه بیکى فیها علی نفسه وهی فی فایة الاستعطاف قد جمع فیها کل وجه من الاوصاف » .

الفضلاء ادم الله ظلالم ممدوة على اهل الافاق و لازالت اقطارها مشرقة
بانوارهم غاية الاشراق غريب عن وطنه و مبتلى بصروف الزمان و محنه عن
جنن يلازمه الارق و وسادلا يفارقه القلق و بكاء طویل وزفرة و عویل وهم
اخذ بمجامع قلبه و زاده كربا الى كربه و فؤاد يشرق بالكمد ارجاؤه و يضيق
عن تباريحه سویداؤه و قلب احرقه الفراق بنيرانه صباية الى احبته و اخوانه
و لوعة تتلظى في الجوانح نارها و تظهر على ممر الايام آثارها و منادمت
الكواكب و مناجاة لها بالدموع السواكب (شعر)

اسجناً و قیداً و اشتیاقاً و غربتاً و نأى حبيب ان ذا لعظيم
و مع هذا فلا صديق يبثه بعض اشجانته و يستروح اليه عما يقاسيه من
اخوانه و لا يخشكو اليه صروف الدهر و يستعين به على ما يعالجه من شدة
الامر فهو يسهر الليل الطویل و يقضى نهاره بما قيل «...»

عين القضاة ضمن شرح كيفية حسادت علماء ظاهر سعى نموده موارد
اتهام خود را با ادله و براهين منطقی و استشهاد بگفتار بزرگان و متقدمين
از مشايخ رد نماید :

« و قال عليه السلام : الحسد يا كل الحسنات كما تأكل النار الحطب
و قال عليه السلام : ستة يدخلون النار قبل الحساب بست : السلاطين بالجور و
العرب بالعصبية و الدهاقين بالكبر و اهل السواد بالجهل و التجار بالخيانة
و العلماء بالحسد و قال صلى الله عليه كاد الحسد يغلب القدر و لذلك امر الله
تعالى محمداً بالاستعاذة منه فقال جل من قائل قل أعوذ برب الفلق * الى قوله

۱- ر.ك. • بفصل هفتم از باب اول •

* - سورة ۱۱۳ آية ۱

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ * وما على من الحاسد وغرضه الفاسد و يكفيه ما ابتلى
به من هذه الرذيلة و معاداته لاهل الفضيلة و لرداءة هذا الخلق و ضلال من
افسده قال الشاعر :

الاقبل لمن بات لي حاسدا اتدري على من اسأت الادب
اسأت على الله في فعله بانك لم ترض لي ما وهب
فجازاك عنه بان ز ادنى و سد عليك طريق الطلب

ولاغرو ان يحسدوني اولاترى قول الشاعر :

و ليس بعار ان يسب مسود و يحسد و المحسود في موضع القطب
و لاذنب للمحسود و قد اتاه الله فضله و لولا ذلك لاتمنى الحاسد ان
يكون مثله و لاعتب على من حسد مر موقا يغادر من سابقه في حلبات العلم
مسبوقة و قدوطة بقدمه قمم الكواكب حتى صار مفخراً للاباعد و الاقارب
فما ابعد عن الكمال من يعادى الحساد و لقد احسن من قال هذا البيت و اجاد :

اعذر حسودك فيما قد خصصت به ان العلى حسن في مثلها الحسد

ص ٣٨ و ٣٩

« على ان الكلمات التي انكروها على كلها موجودة لفظاً و معنى

في كتب الامام حجة الاسلام ابى حامد الغزالي . . .

و هذه الالفاظ مذكورة في مواضع كثيرة من احياء علوم الدين و

في مشكوة الانوار و مصفاة الاسرار و في المنقذ من الضلال و المفسح عن الاحوال

و كل ذلك من مصنفات الغزالي رحمه الله « ص ٣٤

و بكلمات ١٣١ تن ديكر از رجال صوفيد و چهار زن عابده استناد

• سورة ١١٣ آية ٥

کرده است^۱

و در آخر رساله نیز حقیقت مذهب سلف را در سه فصل بدین شرح

بیان کرده است :

الفصل الاول : فی الایمان بالله وصفاته .

الفصل الثانی : فی الایمان بالنبوة .

الفصل الثالث : فی الایمان بالآخرة^۲ .

در این رساله بسیاری از خصوصیات زندگی عین القضاة از قبیل

اطلاعات^۳ - تألیفات^۴ - اتهامات وارده بر او - سن روشن گردیده است :

« ۰۰۰ و کالکتاب الذی لقبته بزبدة الحقائق و هذا آخر ما صنفته

من الکتب و کنت اذ ذاک من ابناء اربع و عشرين سنة و فی هذه السنة

[۵۲۵] التی ابتلانی فیها التقدير بهذه الفتنة بلغت ثلاثاً و ثلثین .

ص ۶۵

نثر رساله اغلب مسجع بوده و باشعار بسیار دقیق و رقیقی از خود

مؤلف زینت داده شده است^۵

۱- ر ۰ ک . بصفحات ۳۵ و ۳۷ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۶ و ۴۷ و ۵۰ و ۵۱ و

۵۲ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ شکوی .

۲- هر سه فصل در ۱۱ صفحه بیان گردیده است . ر ۰ ک . بصفحة ۶۵

الی ۷۶ .

۳- در باره اطلاعات او راجع بقرآن و حدیث و ادبیات و شعر و تاریخ و

حساب و فقه و اصول و فلسفه و علوم رجوع کنید بصفحات ۴۰ و ۴۱ .

۴- ر ۰ ک . بصفحات ۶۵ و ۶۶ و ۶۷

۵- ر ۰ ک . بفصل اول از باب یکنجم .

بآیات واحادیث زیاد استشهاد نموده^۱ و در ضمن با شعاری از دیگران نیز استشهاد کرده است^۲. مطالب رساله فوق العاده شاعرانه و بطرز حساس و رقت انگیزی تعبیه گردیده و مؤلف علاقه زیادی بزادگاه خود (همدان) نشان داده است:

«الالیة شعری هل ترى العین مرة ذری قلتي ارونند من همدان
بلاد بها نیطت علی تمانمی و ارضعت من عفاتها بلبان»

ص ۲۶

«حیاک یا همدان الغیث من بلد سقاک یا ماوشان الاطر من واد»

ص ۲۸

۱- ر ۰ ک ۰ بیاب ششم .

۲- ر ۰ ک ۰ بفصل دوم از باب پنجم .

باب چہارم
سببک عین القضاة
المیانجی الہمدانی

فصل اول

سبک در نثر

همانطوری که در فصول باب سوم این کتاب اشاره گردیده است کلیه آثار فارسی عین القضاة بجز رساله لوائح به نثر مرسل و ساده بوده و در حقیقت بزبان محاوره آن عصر تحریر یافته است و اصولاً شیفتگی و سوختگی عین القضاة و بالنتیجه عدم توجه وی به عبارات و الفاظ نوشته‌های او را از هر تکلفی دور ساخته است.

روح عین القضاة از مقام لفظ خیلی بالاتر بوده و در فهم و ادراک معانی بسیار قوی بوده است و بدین جهت وقتی هم که بسجع رسیده قدرت قلم و ذوق سرشار خود را نمایانتر ساخته است.

زیبائی و رسائی و حسن تأثیر و نحو و صرف کامل و ظرافت فوق العاده در بیان و تعبیر همراه با سوز و گداز مخصوص که ویژه نثر صوفیانه و شعر واقعی است در کلیه آثار عین القضاة بخصوص در تمهیدات و لوائح بحد کمال موجود است و بدین سبب است که نوشته‌های او چه فارسی و چه تازی در میان آثار عرفا از همه مؤثرتر و شیواتر و با سوز و گدازتر است.

از اثر تصنیفات و تکلفات منشیانه قرن پنجم و ششم بهیچ وجه در کتب او دیده نمیشود.

عین القضاة در تجزیه و تحلیل مطالب و بحث در دقائق مسلط‌تر از امام غزالی و سایرین بوده و غامض‌ترین مسائل و رموز عرفان را غالباً با مثالی ساده و روشن بیان نموده است و در واقع میتوان گفت که در روشن بینی و ژرف

اندیشی و قدرت قلم و فکر و دقت تعبیر و استدلال بین عرفای متقدم او را بدیلی نیست .

اینک ذیلاً بنکاتی چند دربارهٔ جمله بندی و الفاظ او اشاره میشود :

۱ - استشهاد بآیات قرآنی و احادیث نبوی که در تمام آثار عین القضاة (بجز یزدان شناخت و زبدة الحقائق) بحد و فور موجود است. وغالباً چند آیه و یا آیه و حدیث را بهم مخلوط نموده و گاهی نیز جملات عربی باول و آخر آیات و احادیث الحاق نموده است .

۲ - آوردن نظم در خلال نثر که در واقع نثر را با نظم آرایش داده است و اشعاری که آورده چه فارسی و چه تازی بسیار خوب و مناسب بوده و باشعار دیگران نیز کمتر استشهاد کرده است ، و در شواهد شعری اغلب نام شاعر را نبرده با این حال از این شواهد میتوان پی برد که عین القضاة چه دواوینی را مطالعه میکرده و از شعرای تازی و فارسی بچه کسانی نظر داشته است.

۳ - ذکر تشبیهات و تمثیلات لطیف در مقام ضرورت و برای تفهیم مقاصد و همچنین استشهاد بکلمات بزرگان که حقیقه در این قسمت خیلی قوی دست بوده است .

۴ - تحلیلات شعری :

تحلیل شعر از سنائی :

«چون روزی چند این کالبد خاکی را بمراد در این عالم طبیعت پروریده
باشد لازم آید که جوهر علوی را با نوار الهی منور گرداند که بس سخت
باشد پادشاه عریان و خدمتکاران ملبس» ی ۵

چو تن جان را مزین کن بعلم دین که زشت آید

درون سو شاه عریان و برون سو کوشک پر دیبا

« آدمی با حیوان عجم از راهی که ایشان ادراک کنند زبانی دارد چنانکه مثلاً اسب را صفیر زنند تا آب خورد» م ت ۲۰
اسبی که صفیرش نرنی خوش نخورد آب

اکنون نه مرد کم از اسب نه باده کم از آبست
و غالباً مصراعهای خواه مثل و خواه غیر مثل در آخر جمله‌ها آورده
است^۱.

۵- بیان مطالب بطریق محاوره: که خواننده را با آوردن کلمات ای دوست و ای عزیز جای بجای مخاطب ساخته و بشیوه سؤال و جواب دقائق و رموز را با روشنگری و قدرت هر چه تمامتر بیان نموده است.

۶- از برای مطالب جای معینی نیست بلکه بهم آمیخته و معجون شده است.

۷- استعمال لغات و ترکیبات عربی: که بخصوص در مکتوبات خیلی زیاد بوده و جملات دعائی را نیز اغلب بعربی آورده است^۲.

۸- بغیر از رساله لوائح تقریباً بقیه آثار فارسی عین القضاة از سجع و کلمات و جمله‌های مترادف تهی است.

ولی نثر لوائح اغلب دارای صنایع بدیعی و لطایف لفظی و معنوی از قبیل صنعت موازنه و قرینه سازی و ترادف جمله و سجع بوده و صفحهای از رساله نیست که از سجع خالی باشد و با آنکه مؤلف این رساله را بسنن سوانح

۱- ر ۰ ک ۰ . بفصل اول و دوم از باب پنجم .

۲- ر ۰ ک ۰ . بفصل ششم از باب سوم .

احمد غزالی نوشته است معینا باوردن صنایع بدیعی و لطایف لفظی و معنوی
بیش از استاد خود دست یا زیده و همچنین در قدرت قلم و فکر و دقت تعبیر
و استدلال گوی سبقت را از او ربوده است .

اسجاعی که آورده بسیار لطیف و طبیعی بوده و بر خلاف خواجه
عبدالله انصاری که گاهی برای سجع دست و پا کرده و بشیوه عربی افعال
را برمسند و مسند الیه یا فاعل و مفعول مقدم ساخته هیچ نوع دست و پائی
نکرده و رسم عبارت را نیز برهم نزرده است .

صنعت موازنه و قرینه و ترادف جمله :

« روح و عشق هر دو در يك زمان موجود شدند و از مکون در ظهور
آمدند روح را برعشق آمیزشی پدید آمد و عشق را با روح آویزشی ظاهر
شد چون روح بخاصیت در عشق آویخت عشق از لطافت بدو آمیخت بقوت
آن آویزش و آمیزش میان ایشان اتحاد پدید آمد ندانم که عشق صفت شد
و روح ذات یا عشق ذات شد و روح صفت حاصل هر دو یکی شدند چون
تابش جمال معشوق از اول دل ربانی پدید آمد عشق با روح در گفت و شنید
آمد چون یکی بباد نسبت داشت و دیگری با آتش باد آتش بر می افروخت و
آتش مرورا می سوخت حاصل آتش غالب شد و هوا مغلوب بماند و آیه
لَاتَّبِعُنِي وَلَا تَدْرُكُنِي * بروجود خواند عشق غالب شده چون بپرتو انوار معشوق
رسید مغلوب شد بدین سبب نتوان دانست که عشق با عاشق ساخته تر از آن
بود که با معشوق ، زیرا که عشق برعاشق امیرست اما در قبضه اقتدار معشوق
اسیر است » ل ۱

« عشق آسمان است و روح زمین یعنی عشق فاعل است و روح قابل بدین نسبت میان ایشان ارتباطیست معنوی او این را در می کشد و این او را بر میکشد تا معنی رابطه او در کشنده است و این بر کشنده و آنچه عاشق بمعشوق مایل است و معشوق بعاشق ناظر است از این جهت است و این از فهم اهل علم دور است و از نظر بصیرت ایشان مستور است...» ل ۴

« عشق مدبری طلبد روز بر گشته و افتاده خواهد قعر مرادش در گشته تا صولت خود برومی راند و داد خود از او می ستاند و گاهیش بلطف می خواند و گاهیش بقهر میراند گاه تیر باران بلامی کند و گاهش نشانه محبت و ولا می سازد » ل ۳۳

سجع :

گاهی مانند خواجه عبدالله انصاری سجع های پی در پی آورده است :

« هنوز وی در نظر اوست اگر چه بسوی عالم وحدت سفر اوست بی شك هنوز پیدا است اگر چه شیدا است همانا در نماز است که زبان مسألش دراز است هنوز در رکوع است که در طلب با خشیت و خضوع و خشوع است هنوز بنده است اگر چه خود را بر درافکنده است عجب از این درد نمیکاهد که خود را برای او میخواهد از برای این الم نمیکدازد که میخواهد با او سازد » ل ۴۹

« اگر عاشق را از شورش عشق خبر باشد اگر چه آتش عشقش در جگر باشد او پخته نبود خام بود و کلر مرادش در بی مرادی بی نظام بود او را باید که از خود بی شعور بود و با یار در حضور بود » ل ۱۲۰

« فرمود که سر بیوش که او حاضر شد و از دریچه طبیعت ناظر شد
 بخود باز افتاد و از هجر در گداز افتاد » ل ۵۷
 و اغلب نیز بدو سجع اکتفا کرده است :
 « . . . و نَحْنُ اقْرَبُ * برای گدازش بود نه از بهر نوازش » ل ۲۸
 « و آنچه گفته اند هر عاشق را که با خود کار است معشوقه از او بیزار
 است » ل ۲۷

« پس بیچاره همیشه در راه بود و پیوسته بر گذر گاه » ل ۴۸
 تخم این مشاهده جمال بود و از طرف معشوق کرشمه و دلال بود «
 ل ۵۲
 صنایع دیگر از قبیل موزونی عبارت :
 « عشق روی در خود دارد پس همو شاهد است و همو مشهود و عشق
 خود را شناسد پس همو عارفست و همو معروف در هوا خود پرد و شکار از عالم
 خود کند پس همو شکارست و همود صیاد آنچه بایدش در عالم خود باید پس
 همو طالبست و همو مطلوب نظر از خود بر ندارد و بر کسی نگذارد پس همو
 قاصد است و همو مقصود » ل ۳۵

که عبارات موزون دارد و می توان از آنها مصراعپائی ساخت .

استعاره :

« این واقعه بعینه واقعه یوسف و زلیخاست روزی آن پادشاه در پرتو
 نور او حاضر شد و بعین بصیرت در انوار جمال او ناظر شد گفت ای ماه فلک
 ملاحظت وای خورشید سماء صباحت مرا با تو انبساطی بود تا ترا شناخته ام

میخواهم که از خود پردازم و با تو بسازم نمی توانم درین واقعه حیرانم و درین حادثه سرگردانم» ل ۱۱۲

که ماه فلك ملاحه و خورشید سماء صباحه استعاره است .

۹- لفظ « اندر » که از قرن پنجم در نشر و نظم تغییر یافته و بجای

آن «در» استعمال شده بشکل قدیم نیز آورده است :

« و در هر چیزی که صاحب بصیرتی نظری دقیق و فدری شافی بجای

آرد هستی ذات و کمال علم او اندر آن بتوان دیدن » ی ۱۷

« اکنون باید دانست که هر چه اندر این عالم هست بیشتر آن را

مثل و شبهه اندر آن عالم هست اگر چه این عالم باضافه با آن عالم سخت

ضعیف و حقیر است همچون ظل و کاملترین موجودات ده او را اندر این عالم

با آن عالم نسبت و مشابهت است آدمی است و بدین سبب او را عالم کوچک

خوانند » ی ۲۳

« و ایشان در آن عالم تصرف نتوانند کردن و آنچه اندر آن

عالم است در نتوانند یافتن و اگر خواهند تا صورتبائی ده اندر آن عالم اند

دریابند الا با مادت جسمی در نتوانند یافت » ی ۱۱

« من نیز چنانکه آید گویم و از آنچه دهد من نیز زبده بر خوان

کتابت نهم و ترتیب نگاه نتوان داشت ده سالک رونده اندر متله ن »

اندر تلویح بماند متوقف شود » ت ۸

۱۰- مانند پیشینیان « مردم » را گاهی مفرد و گاهی جمع آورده

است :

« فصل اول دردانستن آنک چرا بیشین مردم از عالم معقولات بی خبر

باشد » ی ۴

« پس چون حال نفس انسانی در ابتدای آفرینش بدین صفت باشد از حال معاد خویش و عالم معقولات و جواهر فریشتگان روحانی که هرگز در حیز حس و حرکت نیابند چون خبر خواهد داشت بلك مردم بیشتر آن باشد که نفس خود را در نیابند و از ذات خویش هیچ خبر ندارند » ی ۷

۱۱- مصادر را غالباً بعد از افعال قدرت و لیاقت و علم و ازاده مانند

قدما غیر مرخم آورده است :

« اکنون گوئیم که عالم عقل و معقولات عالم سخت بزرگ است

و نامتناهی و اورا طرف و کرانه نتوان گفتن » ی ۱۱

« و در هر چیزی که صاحب بصیرتی نظری دقیق و فکری شافی بجای

آورد هستی ذات و کمال علم او اندر آن بتوان دیدن » ی ۱۷

« و نفس خود صورت معقولات ندارد پس باید که آن جوهر عقل

تواند بودن و بدان سبب که نفس انسانی را از قوت بفعل آورد فعال تواند بودن

و او عقل فعال است » ی ۳۲

« بدانکه بیشتر غرض در این باب شناختن این فصل است تا چون

این حال مصور شود به تکمیل نفس مشغول گردی که سبب سعادت او

خواهد بودن در معاد » ی ۳۷

« گروه سیم را کسی شناسد که این همه دیده باشد و از همه اعراض

کرده تو هنوز يك مقام نا دیده این را چگونه فهم توانی کردن » ت ۱۳

« بیش از این شرح آن عزیزان نتوان دادن که دلها بر نتابند و
خاطرها در ورطه هلاک افتند » ت ۱۹

« درینجا از عشق چه توان گفتن و از عشق چه نشان شاید دادن و چه
عبارت توان کردن و بر عشق قدم نهادن کسی را مسلم باشد که با خود
نباشد و ترک خود کند » ت ۱۹

« درینجا از عشق الله اکبر که عشق کبیر است هیچ نشان نمی توان دادن
نشان از چیزی توان دادن که بیننده در آن باقی بماند » ت ۲۳

« گروه دیگر مست آمدند ز ناز نیز بر بستند و سخنهای مستی آغاز
کردند بعضی را بگشتند و بعضی را مبتلای غیرت او کردند چنانکه این
بیچاره را خواهد بودن ولی ندانم که کی خواهد بودن هنوز دور است ،
ت ۳۲

« بدانکه چون وجود قدیم علی الضروره معلوم گشت از اوصاف او
هم چیزی معلوم باید کردن آن قدر که اعتقاد آن بر عدم فرض بود اگر
چه بروزگار دراز بحقایق آن توان رسیدن » ت ۲۶

« اما تا قدرتی و علمی نبود کاری در وجود نتواند آمدن » ت ۲۱
« دیروز پنداشتم که برادر اعز بشهر خواهد آمدن و نیامد و نامه از این
سبب اینجا بماند » ت ۳۵

« گویا بواسطه نفاق ظاهر بحصول مقاصد خود نتواند رسیدن
و لال نتواند رسیدن » ت ۲۹

« زیرا که عمر ما چون صد سال بود این تجربیات کجا

توانیم دانستن و کدام را ادراك توانیم کردن « مت ۴۰
 « حال آنچه وقت املا کند درین نیت المؤمن خیر من عمله بخوایم
 نوشتن » مت ۱۷

۱۲- حذف افعال بقرینه لفظی و معنوی و احیانا تغییر بعضی از افعال
 بفعل مشابه دیگر برای احتراز از تکرار :
 «... تا او را محقق شود و یقین بداند که سعادت و کرامت سرمدی
 سعادت و کرامت آن جهانیست و نعیم ملک حقیقی نعیم ملک جاودانی نه
 سعادت ملک مجازی این جهانی « ی ۱
 که در دو جمله آخری « است » را بقرینه جمله اول حذف کرده
 است .

« چون روزی چند این کالبد خاکی را بمراد در این عالم طبیعت
 پروریده باشد لازم آید که جوهر علوی را بانوار الهی منور گرداند که بس
 سخت باشد پادشاه عریان و خدمتکاران ملبس « ی ۵
 که در جمله آخری فعل را بقرینه فعل جمله ما قبل حذف کرده است .
 « و هر قوتی را از قوتهای مدرکات لذتی و المی است بحسب آن قوت ،
 چنانکه لذت قوت غضبی غلبه است و لذت قوت شهوانی ذوق و لذت قوت وهم
 رجا و لذت قوت عقل علم « ی ۳۴
 که در سه جمله آخر رابطه را بقرینه فعل جمله قبلی حذف
 کرده است .

« اما نفس ساده پاک نفس اطفال و نفوس ابلهان از عوام که ایشان
 را چون مفارقت افتد از ابدان ساده بمانند و ایشان را نه ادراك لذت بود نه
 ادراك الم « ی ۳۹

که فعل را در جمله آخری بقرینه فعل جمله ما قبل حذف کرده است .

« ۰۰۰ دور نباشد که شاگرد استاد شود و بیافت مراد شاد » ل ۹

که فعل را در جمله دوم بقرینه جمله اول حذف کرده است .

« ای عزیز بدان که راه خدای تعالی نه از جهت راست و نه از جهت

چپ و نه بالا و نه زیر و نه دور و نه نزدیک است » ت ۱۹

که رابطه را در چهار جمله بقرینه جمله دوم و آخر حذف

کرده است .

« مقصود آنست که ذات آفتاب نوازنده است و شعاعش سوزنده این

آن مقام دان که عاشق بی معشوق نتواند زیستن » ت ۲۰

که رابطه را در جمله سوم بقرینه جمله دوم حذف کرده است .

« عاشق بی معشوق نتواند زیستن که بی جمال طاقت حیات ندارد و بار

وصال معشوق کشیدن نتواند نه طاقت هجران دارد و نه سامان وصال »

ت ۲۰

که فعل را در جمله آخر بقرینه فعل جمله ما قبلش حذف کرده

است .

« و معشوق را از اشتغال بحسن و کرمته خود از کجا پروای بودن

عاشق باشد بدین نسبت درد عاشق ابدیست و اندوه او سرمدی » ل ۱۲۹

که رابطه را در جمله آخری بقرینه جمله ما قبل حذف کرده است .

« عشق آسمانست و روح زمین یعنی عشق فاعل است و روح قابل

بدین نسبت میان ایشان ارتباطیست معنوی « ل ۱۴

که بترتیب فعل را در جمله‌های اولی ثابت و در جمله‌های دومی حذف کرده است .

« خود را در فرمان باختن دیگر است و خود را در ارادت معشوق باختن دیگر بر فرمان معشوق مطلع بودن دیگر است و بر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر جوانمردا فرمان بیرونست و ارادت درون « م ۱۸

که بترتیب فعل را در یکی ذکر و در دیگری حذف کرده است .

« ملاحظه و اهل طبایع گفتند که صانع عالم افلاک است و عناصر را قدیم خوانند و دانند این صورت و شبهت‌ها ایشان را از حقیقت محروم کرده است درینا عالمی از خود زیر حجاب و از شناخت خود قاصر از ایشان چه توقع باید داشت « ت ۴۴

که فعل را در دو جمله ما قبل آخر بقرینه معنوی حذف کرده است .

« اگر چه ترا طریق دوم خوشتر آید چه تو نیز از عمومی و عادت ترا بزبان برده است چنانکه دیگران را « م ۱۹

که در جمله آخری فعل را بقرینه فعل جمله ما قبلش حذف کرده است .

« جوانمردا سخاوت دیگر است و تبذیر دیگر و امساک دیگر و بخل دیگر و چون مال نه در وجود خرج کنی تبذیر است « م ۳۴

که در جمله دوم و سوم و چهارم « است » را بقرینه جمله اول حذف

کرده است .

« و کار ملک او چنان منتظم و مستقر که تو گوئی و رای این هر گز

خود انتظام و استقرار نبود » مت ۱۰۳

که فعل را در جمله اولی بقرینه فعل جمله دومی حذف کرده است .

«... ارادت طلب کن ارجو که بدان رسی و ما را نیز بطفیل تو در

آنجا راهی » مت ۲۶

که در جمله سومی فعل را بقرینه معنوی حذف کرده است .

« مجوس گفتند اله دو است یکی یزدان و آن نور است و یکی اهرمن

و آن ظلمت است نور فرماینده حسنات و ظلمت فرماینده سیئات بود »

ت ۴۴

که در جمله آخری فعل را برای احتراز از تکرار فعل قبلی تغییر

داده است .

« اما مرگ و زای مرگ ک قالب دان و حیات دیگر بجز این حیات

میشناس » ت ۵۰

که در جمله دوم فعل را عوض کرده است .

در ضمن مانند قدا در جمله های متعاطفه فعلهای مکرر از یک جنس

نیز آورده است و طریقه او در تکرار فعل شبیه بخواجه عبدالله انصاری است :

« و آن عالم بالای عرش نیست و اندرین عالم نیست و جسم نیست و

و اعراض جسمانی نیست و قسمت پذیر نیست » ی ۱۲

«... آسمان با وی چه معرفت دارد که حامل او شود زمین با وی

چه قربت دارد که موضع او بود اما قلب مؤمن هم مونس اوست و هم محب اوست و هم موضع اسرار اوست « ت ۹

« ۰۰۰ این حالت جان باشد که از بشریت صافی بود و از این جهان

بری باشد و از جهل بری باشد اما قرآنما انا بشر مثلكم * قالب از آن جهان نباشد « ت ۲۸

« آب را چندین نام باشد بتازی ماء خوانند و پیارسی آب خوانند و چیزی باشد که بده زبان آنرا ده نام خوانند اسماء بسیار باشد اما عین و مسمی یکی باشد « ت ۳۹

« ۰۰۰ ابیت عند ربی اصل این همه بود اما نامهای بسیار دارد گاهی شجره خوانند و طور سیناء خوانند و زیتون خوانند « ت ۳۹

« ۰۰۰ اگر عاشق را از شورش عشق خبر باشد اگر چه آتش عشقش در جگر باشد او پخته نبود خام بود و کار مرادش در بی مرادی بی نظام بود او را باید که از خود بی شعور بود و با یار در حضور بود « ل ۱۲۰

« میوه را سرما و گرما و ابر و باران می باید تا در آن اوقات مختلف پخته گردد و اگر همه سرما بود نشاید و اگر همه گرما بود نشاید هر یکی را حدی محدود است که بیش نشاید و کم نشاید « ت ۱۳۱

« بار خدایا مرا در وجود جای نبود اگر نه کمال جود تو بودی جای تر است بهیچ دیگر را جای نیست بود تراست و بس وجود تراست و هستی تراست « ت ۳۲

« بقاء او بدو بود و نظر سرش از دور بود و بدو حاضر بود و بدو ناظر بود
 او بسر اوقات قریب بود و کارش بس عجیب بود ادراک مقام او از ادراک
 عقول بعید بود شاه بود اگر چه در زمره عبید بود و این در مقام فنا سیوم باشد
 چنانکه گفته اند . . . » ل ۴۹

۱۳- « همی » علامت استمرار بر سر فعلها در یزدان شناخت زیاد
 آورده است ولی در تمهیدات و مکتوبات و لوایح بنظر نرسید :
 « اکنون گوئیم تابش نور عقل فعال که بر نفس انسانی افتد تا ادراک
 همی گرداند تا بواسطه آن صورت معقولات را درک همی کند چون مثال
 تابش آفتابست که بصر را مدرك همی گرداند تا بواسطه او محسوسات
 جسمانی را ابصار همی کند و همچنانک بصر مدرك بد قوتست و بواسطه
 آفتاب و نور او بفعل همی آید نفس ناطقه انسانی عامل بقوت است و
 بواسطه عقل فعال و تابش نور او بفعل همی گردد و عقل فعال و دیگر
 عقول به افادت آن نور بنخیل نیست » ی ۳۲

« اما نفوسی که فایزش میشود از نفوس کواکب بزرگ که در فلك
 البروجند و اگر چه مبادی ایشان در کمالیت یسازند اندرین حالات
 مختلفاند و این احوال بعضی با بعضی هر کب همی شود چنانک همو باشد
 نفس نفس قوی و همو باشد شریب و قاسی » ی ۳۰

« و چون مملکت الهی بقضای سابق بامثال آفرینش آن زیادت همی
 رسد که بدان بس حاجتی نیست بوجود چنین شخصی که در عالم آن مصالح
 عام میان خلق بگستراند اولیتر که برسد و عنایت ازلی که اقتضای این
 آفرینشها ضروری میکند زیادت تر و کاملتر از آنست که این مصلحت بدین

بزرگی فرو گذارد « ی ۵۶

۱۴- کلمه « مر » را بر سر مفعول در مورد تأکید آورده است :

« ۰۰۰ دانستن واجب الوجود مرین جزویات را بر سبیل کلی تواند

بود و مسئله قضا و قدر از این توان دانست « ی ۲۱

« چون در عالم تر کیب که عالم کون و فساد است مزاجی پیدا می آید

بفرمان حق تعالی که مستعد بود قبول صورت از واهب الصور از آن عالم،

اول ضعیف تر بود و ملایم مر آن مزاج را تا معتدل تر می شود و شریفتر و

قویتر میگردد « ی ۲۲

« پس چون در این عالم مزاجی پدید آید که لطیفتر و موزونتر و

معتدلتر باشد از مزاج نبات و حیوان غیر ناطق و مستعد باشد مر قبول نفس

ناطقه را از عالم روحانی نفسی فائض شود از نفوس سماوی خصوصاً که کو کبی

«

بوی پیوندد « ی ۲۴

« گوئیم حواس ظاهر و باطن شواغل اند مر نفس انسانی را بکار خویش

بحکم آنک کار او جولان کردنت در عالم روحانی « ی ۴۹

« گوئیم حواس ظاهر و باطن شواغل اند مر نفس انسانی را بکار خویش

بحکم آنک کار او جولان کردنت در عالم روحانی « ی ۴۹

« پس بکمال رساننده نفس انسانی را بذات بسبب فایده دادن

صورت‌های معقولات مر و را تا بکمال رسد اوست « ی ۳۲

« ای دوست این مقام اگر کسی را سزد مر مجبوبات را این مقام گفتن

سزد شیخ ما مر دوستان را این بیت گفتی :

گر زاهد را جمال آن روی رسد ما را بسر کوی یکی هوی رسد «

ت ۴۲

« چنانکه جنید گفت مر شبلی را قدس الله سرهما هنگام آنکه شبلی

در مجلس او گفت « ۰۰۰ » ل ۵۹

« عشق با روح در گفت و شنید آمد چون یکی بباد نسبت داشت و

دیگری با آتش باد آتش بر می افروخت و آتش مرورا می سوخت » ل ۱

« و آدمی قادر بر کتابت است در قدرت کاتب بود که قادر است

بر کتابت و عالم بود بر کتابت و مرید بود مر کتابت را و هرگز نگویید

که این حروف از قلم در وجود می آید » ت ۱۲

« ۰۰۰ » و صانعی بود عالم بدانچه میکند و مرید مر آن چیز را که

میکند واجبست که او را حیاتی بود » ت ۱۹

« ای دوست چون کسی این حروف بر کاغذ ببیند ضرورت بود که

گوید این را صانعی هست عالم بکتاب قادر بر کتابت و مرید مر کتابت را «

ت ۱۹

« هیچ دانی که صفت مردان چیست از من بشنو هر آدمی که تبدیل

مزاج و تغییر اخلاق نتواند کرد او مر مرا نشاید » ت ۶۷

« عشق چو از عاشق هر چیز که جز معشوق بود محو کرد او را فرمود

که اکنون روی بدل بیجهت خود آرد و مر آنرا قبله پندار » ل ۳

« دریغاً و ما ارسلناک الراحمة للعالمین خود کواهی دهد مر این سخن

را پس مصطفی (ص) آن رحمت را قسمت کند بر خصوص امت که هوّ الذی

أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ * ت ۱۹

« این خود رفت مقصود آن بود که گفتم خدای تعالی جز عاشق خود

نیست پس گفتم محبت مصطفی (ص) هم محبت خدا باشد مر خود را »

ت ۳۴

«... پس ممکن باشد که بدانی محمد (ص) مر خدای تعالی را چه

بود و چیست واحد مر احمد را چه بود پس احد را با احمد (ص) سرتیست

که مصطفی (ص) آن سر را چون ایاز زنب میدید « ت ۳۵

« دانی که این کدام مقام باشد آنست که وقتی رویم مر شیخ شبلی

رحمه الله را پرسید که وما التوحید؟ فقال... » ت ۴۸

۱۵- الحاق یاء با آخر فعل در مورد شرط و استمرار و تمنی :

« اگر هیچ گونه فروغی از آن عالم بدین نفوس ضعیف تافتی که در

این عالمند هر گز باحوال دنیا و اشغال این جهانی مشغول نشدندی و این

لذتهای عالم جسمانی سخت ذلیل و حقیر داشتندی مگر آنچه ضروری

بایستی « ی ۳۶

« و اگر چنانک یک شخص مفرد خواستی با جمله شغلای ضروری

که در این عالم است کفایت کندی بذات خویش به تنهایی ممکن نشدی

الامعاضدت دیگر از ابنای جنس خویش در هم نیفتادی « ی ۵۵

«سهورا درراه مصطفی (ص) نهادند که انی لا اسهوو لکنی اسهی گفت

* سورة ۴۸ آیه ۴

مرا سهوی نیفتاد اما سهو را در راه من نهادند تا ابوبکر گفت یا لیتنی کنت
ذک السهو گفت کاشکی آن سهو من بودمی که در راه نهادند اگر چه سهو
بود اما یقین جهانیان بود که گفت : حبیب الی من دنیا کم ثلث اگر بوی خوش
و نساء و نماز را محبوب او نکردندی او یک ذره در دنیا قرار نگرفتی «

ت ۲۱

« آن شنیده که مجنون لیلی را بیدیدی از خود برفتی چون سخن
لیلی بشنیدی با خود آمدی این مقام که خدا با مصطفی (س) داده بود عجب
نیست آن بین که با امت او داد ابوالحسن خرقانی را از این مقام نشان باز
میدهد گفت مرا وقتی آمدی که در آن مقام گفتمی که ای معشوق تو و در
حال دیگر گفتمی که ای تو معشوق من و وقتی گفتمی ای خدا مرا از تو
دردی پدید آمده است و دردی دارم از تو که تا خدائی تو بر جای بود و
خداوندی تو همیشه بر جای خواهد بودن ... » ت ۲۴

« اگر قلب را مجرد در قالب تعبیه کردندی قلب با قالب قرار و انس

نگرفتی و قالب باحوال قلب طاقت نداشتی و گداختد شدی » ت ۲۵

« ای عزیز حکمت آن باشد که هر چه هست و بود و شاید بودن

نشایستی که با خلاف آن بودی سپیدی هرگز بی سیاهی نشایستی طاعت

بی عصیان کفر بی ایمان صورت نبستی » ت ۳۰

« دریغا اگر ذره از این ذنب بر کونین و عالمین نهادندی همدی

ایشان برقم فنا مخصوص شدندی مگر ابوبکر از اینجا گفت ای کاشکی

من آن ذنب و سهو محمد (س) بودمی » ت ۳۵

«درینجا هفتاد و دو مذهب که اصحاب بحث با یکدیگر خصومت میکنند و از ملت هر یکی خود را ضد میدانند و یکدیگر را میکشند اگر همه جمع آمدندی و این کلمات از این بیچاره بشنیدندی ایشان را مصور شدی که همه يك دين و يك ملتند تشبیه خلق را از حقیقت دور کرده است» ت ۹۴

«و اگر نه آن بودی که بعضی کارها موافق طبع آدمی نیست خود نام شر بر هیچ کاری اطلاق نکردی چنانکه اگر نقصان و جهل کودک نبودی هر گز مادر و پدر را حاجت نبودی تا او را ببردندی تا علم آموزد» م ت ۱۲

«اگر باور داشتندی که خدای هست قادر است که عقوبت کند و آنچه گوید راست بگوید ضرورت از شراب دست برداشتندی» م ت ۵
 «چگونه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در آخر هم بدان گونه روزه داشتندی و نماز گذاردندی و صدقه دادندی» م ت ۱۶

«از خواجه محمد حموی و از خواجه غزالی رضی الله عنهما شنیدم که روز قیامت صدیقانرا همه این تمنا بود که کاشکی از خاک بودندی که محمد معشوق روزی قدم بر آن نهاده بودی» م ت ۱۷

«این بیچاره را رفیقی بود در علم و ورع بمرتبه اعلیٰ، مشایخ حرمین بروز گاز او تبرک کردندی و علمای خراسان بدو تقرب نمودندی روزی او را دیدم رنجور شده و از همه مرتبهها دور شده» ل ۱۰۱

«عاشقی بود گرم رو بر راه گذر محمود سبکتکین غازی انار الله برهانه پیوسته باستادی و چون محمود بر گذشتی او چشم در وی بگشادی

و بعزتی تمام در وی نظر کردی و جان در خطر کردی « ل ۸۵

« اگر اختلاف مخارج نبودی در حروف اختلاف نبودی و در اسامی

تغییر نبودی و مسمیات بسیار را نام نبودی « م ۲۶

« و اگرشان دیده بودی بدیدندی و اگرشان سمع بودی بشنیدندی

و اگر زبان داشتندی ایمان آوردندی و اگر دل داشتندی فهم کردندی «

م ۲۸

« و اگر نه آنستی که بطریق ذوق مرا این معانی معلوم شده بودی

هر گز در خاطر من نگذشتی که آتش پرستی و بت پرستی و زنا داری و

مذهب قدر بوجه من الوجوه راست است « م ۳۸

« و تو ایمان از کجا آوردی اگر ایمان نبودی ترا خود راه

نمودی ترا بمن حاجت نبودی « م ۴۴

۱۶- استعمال متکلم مع الغیر در فعالهای شرطی بایا، مجهول بصیغه

خاص که فقط در قرن چهارم و پنجم بتقلید قدیم معمول بوده است :

« اگر قیاس کنی که اگر هر گز چشم ما بر هیچ کاتب نیفتادی و هیچ

خط ندیده بودی لابد خط ما هم بدرجۀ اول بودی و نیز اگر بسیار نوشتمانی

از خط بد دست بدان راست نبودی چنانکه اگر بنجاه سال خواستمانی از خط

بیاموزیم محال بودی « م ۱۶

۱۷- ضمیر غایب را چه زی روح و چه غیر ذی روح مانند قدما « او »

و یا « وی » آورده است و در مورد جمع نیز ایشان :

« ادراك اول حس بصريست و او جز صورت بيروني چيزی نتواند
دید و حقيقت صورت کلی انسانی مثلاً و حد او که حيوان ناطق است در
نتواند يافتن و الامدرك را که ما لايم او باشد در وجود ادراك نتواند کردن »
ی ۸

« چون حال ضعف نفس در قلت استعداد او بشناختی و بدانستی که
بچه سبب در اول کار بعالم معقولات نمی رسد » ی ۸

« اکنون گوئیم که او جوهر نيست بحکم آنک حدی و ماهیتی
است که بقياس با او ممکن الوجود شود و واجب الوجود را ماهیت يك
است اگر دو بودی ممکن الوجود بودی نه واجب الوجود » ی ۲۶

« اما نفس کامل ناپاک چون مفارفت کند او را المی سخت عظیم پدید
آید از جهت مبدأ اول و از جهت بدن کی هر دو معشوق او باشند و بدیشان
نرسد پس او در عذاب الیم بماند » ی ۲۲

« ببايد دانستن که نفوس انسانی که از مبادی فايض می شود بر چند
قسمند و اختلاف احوال ایشان چون قوت و ضعف و شرف و خست اختلاف
مبادی است بحکم آنک معلول مناسب علت تواند بودن و آن حالات ایشان
را طبیعی است و ایشان در جوهریت مختلف افتاده اند و از این سبب است که
ایشان در اضواء و اجرام و ثبات و حرکات مختلف اند که جوهر ایشان در
ذات اختلافی دارد و اگر ایشان در جوهریت یکسان بودندی پس در این
حالت یکسان بودندی » ی ۲۹

« اما چون در اوراق اول گفتم که مذهب و ملت محبان خدا چیست

و کدام است ایشان بر مذهب بوحنیفه و شافعی و غیر هما نباشد ایشان بر مذهب خدا باشند چون خدا را بینند لقاء خدا دین و مذهب ایشان باشد و چون محمد (ص) را بینند لقاء محمد (ص) ایمان ایشان باشد و چون ابلیس را بینند نزد ایشان این مقام دیدن کفر باشد « ت ۲۲ »

« قرآن خطاب لم یزل است با دوستان خود بیگانگان را از او خود

نصیب نیست جز حرفی و کلماتی که بسمع ظاهر شنوند « ت ۲۸ »

« شیخ عبدالله انصاری میگوید عالم بعلم نازد و زاهد بزهد نازد

صوفی را چه گویم که صوفی خود اوست چون صوفی او باشد حلول نباشد هر چه خدای تعالی را باشد این حلولی موحد را نیز باشد در این مقام هر چه شنوی از وی از خدای شنیده باشی « ت ۴۴ »

« ... طالبان بر دو قسم اند قسمی مطلوبانند که ایشان را بخودی خود

بخود رسانند و ایشان این کرده باشند کم نعت ایشان شمه شنیدی « ت ۵۰ »

« بدان که هر مذهبی که هست آنکه مقرر و ثابت بود که قالب و

بشریت بر جا بود و حکم و خطاب و تکلیف بر قالبست مادام که بشریت

بر جا باشد اما کسی که قالب را باز گذاشته باشد و بشریت افکنده و از خود

بیرون آمده تکلیف و حکم و خطاب از وی برخیزد و حکم جان و دل قایم

شود کیفر و ایمان بقالب تعلق دارد « ت ۵۱ »

« و از اینجا که من میگویم تا آنجا که او گفته است تفاوت بسیار دارد

و این دودعوی متضاد است » م ۱۹

« دانی که ابلیس کیست داعی است در راه او و لیکن دعوت میکند

از او و مصطفی صلی الله علیه و سلم دعوت میکند به او » م ۵۹

« ۰۰۰ اینجا وجود او راست و با قدم او هیچ قدم نیست به وجود او

هیچ غیر را وجود نیست پس هر که عالم را قدیم دانست از احادیث او دور

بود هر که صفات او حادث خواند از عظمت او بیخبر بود زیرا که علم او از

پس معلومات اثبات کرد و هر که نفی علم کرد از جزویات در این آیه

ملحد گشت » م ۲۹

« ابو هریره رضی الله عنه بسیار پیش سید آمدی تا سید صلوات الله

علیه او را گفت یا ابا هریره زر غباً تزدد حباً او این میگفت و ابو هریره

بیش آمدی » م ۱۳۱

« ۰۰۰ و من بیان این بکنم تا ترا معلوم شود چون کسی خواهد که

بداند که از او شر در وجود آید یا نه و خواهد که بداند که کفر و زنا و

لواطه و سرقت بازادت اوست اگر نه اینجا لابد گوید شر از او در وجود نیاید

و شر هست پس خالق شر دیگری بود و این کفر است زیرا که دو خدای

اثبات کرد » م ۳۹

« قومی گفتند شر از او در وجود نیاید، و نوری و ظلمتی اثبات کردند

و در اسلام قومی هم درین هلاک شدند که ایشان را قدریان خوانند و مصطفی

صلی الله علیه و سلم ایشان را با گبران برابر میکند « مت ۳۸

۱۸- استعمال صفت تفضیلی از ضمیر باعتبار معنی وصفی :

« عاشق در غلبات عشق معشوق را از او اوتر است و از خود خودتر

روا بود که بر او از دیده او غیرت برد » ل ۴۰

« عاشق معشوق را از او اوتر بود پندار پیوندی درو پدید آید و

بجائی رسد که گوید: معشوق منم اگر چه بیخویشتم » ل ۴۰

۱۹- افراد فعل بعد از جمع :

« وحواس انسانی اگر چ سخت دوربین اند جز سطح بیرونی و اعراض

که با وی آمیخته اند چون لون و وضع و مقدار و شکل نتواند دید »

ی ۶

« اگر ستاگاران را نور نبودی که بدان واسطه ایشان را درمی توان

یافت آدمی در نیافتی و آنچه می پندارد که آسمانها را در یافته است و لون

ایشان دیده غلط است چون آسمانها در حواس آدمی نیاید » ی ۷

« پس بر همه عاقلان واجب چنانست که روی بشرایع الهی آرند و

دست بمعارف حکمی زنند و از این حالات بترسند که فردای روز قیامت

فریاد رسی نباشد و امروز بترک این مردار عالم طبیعت بگویند و همت

عالی تر از آن دارد که در تحصیل سنگ و سفال همه عمر بسرد برد الا هیچ

مگر ضروری بکار آید و این روز کمی چند که آنجا موجود است بغنیمت

شمرد » ی ۴۲

۲۰۔ آوردن باء تا کید برسر افعال منفی :

«... که تا آدمی نداند که فلان چیز نیک است تا نه پندارد هر گز

اراده طلب آن چیز در او نبود و تا نداند که فلان چیز بد است هر گز (از)

آن بنگریند» م ۱۴

« می پندارم هنوز چیزی می باید نوشت در نیت که دست از من بنمی

دارد» م ۱۴

«... این کد نوشتم ذوق است هر چه از این بیش حروف دانستن

است آن ندانستن بود و ترا خبر نه چگوئی تا حروف بدانی کلمه چون

بدانی» م ۱۵

« تا عاشق بدانسته است و مراد او در طلب نبسته است از درد و اثر هد»

ل ۱۳۷

«

« و علی الجملة هر حر کتی و سکنتی که تو بنکنی از کل وجود ما

فی السموات و الارض و الملائكة الارضية و السماوية و حملة العرش مستغنی

نیستی» م ۲۶

«... و تا دادکار از نهاد خود بندهد صاحب وقت نبود و در هر نفی

صد هزار گونه مکر است» م ۱۲۴

« اگر وجه این دو مذهب را وجه تحریف ظاهر است بسیار مذاهب

هست که وجه تحریف آن هر کسی بتواند دانست که بس غامض است و

مشکل» م ۴۰

«... و اگر گوئی چیست گویم اوست و او را کمال نه بدان است

که ترا ازو کاری خوش آید و خیرش نام کنی یا نقصاتش از آن بود که چون چیزی آفریند که ترا خوش نیاید او را خالق شر خوانی و این غایت بیانست و اگر بدانی لعمری اینجا بماند که باشد که تو در هر شری خیری نه بینی و بنتوانی دیدن « م ۳۸

« یا سید الاولین و الاخرین علیک افضل الصلوات و اکمل التحیات با خلق بگوی که اگر دوزخ نیافریدی خلق مرا نه پرستیدندی و از معاصی دست بنداشتندی « م ۷۴

۲۱- آوردن را بمعنی از :

« شیخ ما گفتی لاشیخ ابلغ من العشق هیچ پیری سالک را کامل تر از عشق نیست وقتی شیخ را پرسیدم که ما الدلیل علی الله ؟ فقال دلیلده هو الله »
ت ۴۲

اگر خواهی که بدانی این نورها چیست عثمان را باز پرس تا با تو بگوید که چرا او را ذوالنورین خوانند « ت ۴۷

۲۲- فعل ماضی بعید از بودن که در آن زمان هنوز متداول بوده است جز در یک مورد بنظر نرسید :

« لا اتمدن عینیک . در کسان منکر و در خیر کسان طمع مان این آدمی در عرصه عرصات کاری عظیم است درینجا اگر ترا وقتی در سفر عشقی مزور بوده بودی ، سخت بوالعجب کاریست و تو غافل « م ۱۰۵

۲۳- التفات از غایب بمتکلم :

• سورة ۱۵ آیه ۸۸

« کامل الدواہ نوشته بود کہ در شهر میگویند کہ عین القضاة دعوی خدائی میکند و بقتل من فتوی میدادند ای دوست اگر از تو نیز فتوی خواهند تو نیز فتوی بده من همه را این وصیت میکنم کہ فتوی این آیه نویسند » ت ۳۹

« دیگر بار چون اورا بر کشد بدین کہ وَاِنَّكَ لَتَهْدِيْ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ *
یا محمد لولاک لما خلقت الافلاک از فرق تا بقدم همه این بود کہ آدم و من در نہ تحت لوائی یوم القیمة » ت ۳۸

« صفت این قوم در قرآن کجاست بِرِیْدُونَ وَجْهَهُ * یا محمد نہ ترا با ایشان کار است و نہ ایشان را با تو » ت ۱۳
« اگر خود را پس از این تزکیت کنی شاید فَلَا تُزَكُّواْ اَنْفُسَكُمْ هُوَ
اعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى * یا محمد ترا ناز میرسد و اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ * » ت ۱۵
« یا محمد و لَسَوْفَ يَعْطِيْكَ رَبُّكَ فَرَضِي * جوانمردا اهل
همدان دانند کہ سلطان هست محمود نام این نہ معرفت سلطان بودند نہ معرفت آن
بود با سلطان نشینند و خسبند » ت ۲۰

« جوانمردا آخرین فتنه کہ در راه خدای است در نون کن بود و اگر
این نون را مفتوح کند از خدای عز و جل باز مانده بود و اگر در گذرد
بحقیقت کار رسد و ازالو الالباب نتوان نهاد آنرا کہ بنون کن رسیده نبود

* - سورة ۴۲ آیه ۵۲ * سورة آیه * * * - سورة ۵۳ آیه ۳۳

..... - سورة ۹۳ آیه ۱۱ * * * * * - سورة ۹۳ آیه ۵

و در گذشته محمد تو دیوانه عشق ما آمدی دیگران دیوانه نون آمدند
همه در نعت ما وا ماندند « م ۲۹

« ... جوانمردا میگوید که هرگز ترا ندانستم و نخواهم دانستن

بار خدایا تو از کجا و من از کجا :

آنجا که توئی من آمدن نتوانم و آنجا که منم تو خود نیائی دانم «
م ۳۲

« شیخ ما گفت شب معراج با او گفتند که همه ایام و اوقات ناظر و

مستمع تو بودی امشب سامع و ناظر منم ترا و منظور و قایل تو پس
تم دنافتدلی * فکان فاب قوسین او ادنی * این قربت خدا را باشد یا محمد (ص) این

من نمیگویم مگر تازی نمیدانند فَاوْحٰی اِلٰی عَبْدِهٖ مَا اَوْحٰی * بیان این معنی
کرده است دانی که فَاوْحٰی اِلٰی عَبْدِهٖ مَا اَوْحٰی چه نشان دارد گوش دار
این بیتها از صدق بشنو:

در انجمنی نشسته دیدم دوشش نتوانستم گرفت در آغوشش
صد بوسه زدم بزلف عنبر بوشش یعنی که حدیث میلنم در گوشش «
ت ۴۱

« و چون معلم کودکی را بزندان عین شفتت بودند بی شفتتی است اگر
چه كودك چنان گمان برد * یا سید الاولین و الاخرین علیک افضل الصلوات و
اکمل التحیات با خلق بگوی که اگر دوزخ نیافریدمی خلق مرا
نپرستیدندی و از معاصی دست بنداشتندی « م ۷۴

« ... پیش پای نهادن معشوق باعاشق دیگرست و حساب نامردان

• - سورة ۵۳ آیه ۸ • • • سورة ۵۳ آیه ۹ • • • سورة ۵۳ آیه ۱۰ •

دیگر ابلیس را تا بلعنت کردند هر گز جمال معشوقان خود بدو نمودند
تا چشم بدبعین کمال نرسد یا محمد وَتَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا لِلَّهِ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ
وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ * نا محرمان چه دانند که خال سیاه بر روی معشوق چه
بود محمد از خلق نترسد که قرآن گوید « م ت ۷ »

۲۴- حذف راء مفعولی در مورد اسم اشاره :

« ای دوست چون کسی این حروف بر کاغذ ببند ضرورت بود که
گوید این را صانعی هست عالم بکتاب قادر بکتابت و مرید هر کتابت را »
م ت ۱۹

۲۵- آوردن الف زائده در آخر فعل (فقط در يك مورد) :

« جوانمردا نوشته بودی که پیران در حق مریدان ندانم آنکه نوشته
بودی شرم دار الحیاء من الایمان مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ * مرا و
ترا کجا رسد که حدیث ارادت کنیم بلی خلیل صالح ان شاء الله این بس بود
که تمنای دیگر کنیما » م ت ۴۰

۲۶- استعمال لغت وا در مورد تکرار فعل :

« اگر کسی ازینزل الله کل لیلۃ و رایت ربی فی احسن صورۃ در
ضلال افتاده مصطفی را صلی الله علیه و سلم از آن چه و اگر کسی این مذاهب
فاسده که از این احادیث پدید آمده است وا دهدعوام ابله را وا داده بود
نه خبر مصطفی صلی الله علیه و سلم وا داده بود بل خبری خطا را وا داده
بود آفتاب مردان پرستند و آتش مردان پرستند آن آتش که مطلوب

* سورة ۲۳ آیه ۲۷ ** سورة ۵۰ آیه ۱۷

موسیٰ علیہ السلام بود کہ لَعَلِّيْ اَتِيْكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ اَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ * مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و سلم ذرۂ خبر وا داده بود از آن آتش کہ سراجاً منیراً **»

مت ۲۷

« اگر سلطان اسرار مملکت خود یکی را بگوید زینتی عالیست اما شاید کہ کسی از سلطان این اسرار پرسد و بہیچ حال احوال آخرت و حقایق دین کہ بوصول تعلق دارد و انما یدوم معرفت ذات و صفات و افعال هر کرا وا نماید عظیم کاری دان اما اگر کسی بیوقت در آن خوض کند حرامست »

مت ۶۰

« ... چه گوئی اگر کسی مذهب ایشان وا دهد رایت ربی فی احسن صورۃ امرد وا دهد ہیہات مصطفیٰ صلی اللہ علیہ و سلم مذهب عیسیٰ علیہ السلام را چون وا دهد راہ عادت پرستان بی معنی وا داده بود » مت ۲۷

و همچنین « وا » را بجای بہو بانیز استعمال نموده است :

« چون بسعدت وا ہمدان آئی شرح این نامہ بمشافہہ بشنوی و

اگر نہ این را نیز در کیسۂ حم عشق *** نگہ میدار » ۲۷۰۰

« اکنون بعالم دیگری افتادم و تا این نامہ می نویسم در صد ہزار عالم طیران و جولان کردم و لیکن پدید بود کہ وا عالم ملکے از ملکوت چہ توان آورد جرعتہ از کاسۂ لابل هذا کثیر قطرة من بحر لاجی لابل شعاع من الشمس یا رسول اللہ سلام علیک نوش کردی این بیچارگان را آخر نصیبی باید، گفت لایارب السلام علینا و علی عباد اللہ الصالحین جواب اشکال دیگرت ہمین است ای عزیز کہ پرسیدی کہ واصلان انبیاء اند یا نہ

• سورۃ ۲۸ آیت ۲۹ • سورۃ ۲۳ آیت ۴۵ • سورۃ ۴۲

آنها کسی بودند سبحان من يعلم اگر الف الم و ن نون والقلم و
 تو غمزه بزند وقتی ، آنکه بدانی که همه انبیا بودند یا کسی دیگر بود
 که علم این بحقیقت دانسته باشی « م ت ۱۰۲

۲۷- استعمال « فرا » در اول فعل در مورد ظرفیت و مکان :

« از ذکر و فکر یوم التَّائِبِینِ * و ا دید آید که ترا نماز فرا کردن

چه آورد « م ت ۱۷

« ابلیس را بدین کار فرا داشت که خلق را بگوید »

م م ۵۸

« عارفی مرا گفت يك شب مرا سودای این بود که کرسی چیست

از خود فرا رفتم مرا گفتند در قرآن بجوی که يك سوره هست در قرآن
 که اولش و آخرش ذکر کرسی است این عارف گفت چون با خود آمدم
 همه سور قرآن بشمردم در نیافتم بتعجب بماندم دیگر بار از خود فرا رفتم

این سوره را با من گفتند « م ت ۸۳

« . . . پس بدانی که مردان مرد را درین راه چگونه دیده و

دیدنی از دست فرا نهاده اند چنانکه یکی از این معنی خبر داد »

م ت ۳۴

« . . . چه جای سورتی بود یا آیتی یا کلمه حروف بی معنی با

فرا پیش نهاد « م ت ۱۰۰

« . . . که هر گه که چیزی نویسم این فرا پیش آید و مرا

• سوره ۶۴ آیه ۹

مفهوم کند « مت ۴۱

» « اکتون مگر ترا فرا خاطر آید که الفاظ جمال معانیست و

این بزرگ غلطی است که دلالت الفاظ بر معانی اصطلاحیست « مت ۵۰

» « وما دانیم که تا عالم بوده است و خواهد بود این کس را

فرا خاطر نیامده است که حروف عسل شیرین است یا حروف خبز مشبع

است « مت ۴۰

فصل دوم

سبک در نظم

اشعار عین القضاة اغلب دو بیتی بوده و بمقدار کمی نیز قصیده و غزل میباشد که عموماً در خلال نثر و برای تکمیل معنی و مفهوم آن بکار رفته است .

آثار منشور وی چه فارسی و چه تازی اغلب مشحون از نظم بوده و در واقع نثر را بطرز فوق العاده ماهرانه و بدیعی با نظم آرایش داده است . در شکوی^۱ از اشعار خود که مستقلاً در باره موضوع بخصوصی سروده دو قسمت زیر را نام برده :

۱- هزار بیت در نسیب تحت عنوان ترهة العشاق ونهزة المشتاق .

۲- هفتاد بیت در مدح حضرت رسول (ص) و خلفاء راشدین .

که بزبان تازی بوده و از هر یک نیز نمونه ذکر کرده است^۲

۱ - ر . ک . بشکوی صفحات ۶۶ و ۷۱

۲ - نمونه از ترهة العشاق :

و غادة من سلفی معد	تعزی الی خیر اب و جد
یکنفها ججاج کالا سد	تغزو العدی علی جیاد جرد
بکل صمصام صقیل الحد	و ذابل من الرماح الملد
زارت و صعبی هجع بنجد	فی خفرات من غوانی سعد
و طئن هامات الربی و الوهد	الی رحیب الباع واری الزند

مانده در پاورقی صفحه بعد

اینک بطور اختصار بمختصات سبك اشعار فارسی او اشاره میشود :
 ۱- ساده و بی تکلف بودن : که تقریباً نظم‌وی نیز مانند نثر او لفظاً و معنی بدون صنعت و تکلف بوده و در نهایت سادگی و زیبایی بیان گردیده است^۱
 ۲- سرودن اشعار هیجان انگیز : که مانند دو بیتی‌های اغلب عرفا فوق العاده رقیق و وجد آمیز بوده و در ضمن دقائق و رموز عرفان نیز بجالس‌ترین وجهی بیان گردیده است :

گفتم جانم گفت بر ماش طلب گفتم که دلم گفت همانجاش طلب
 گفتم عقلم کرد اشارت سوی زلف یعنی که درین شکستگی‌هایش طلب

ل ۸۸

بیچاره دلم ز خود بکلی بر خاست وانگاه ورا از او بزاری در خواست
 از پرده ندا آمد کای خسته رواست لیکن تو بگو قوت ادراك کراست

ل ۱۱۶

مانده از یاورقی صفحه قبل

یلبس نومی کرم و مجد فبتن فی عیش اندین رغد
 وبت جدلان و هند عندی التمهها متشعها بالبرند
 و اجتنی باللمم ورد الخد

نمونه از هفتاد بیت :

سازجی الیه یعملات سواهما طلائع انضاهما التوقس والورد
 واکحل اجفان الرجاء بتربة نومی جسمه فیها فاجاهه رمد
 و ان لم تبلغنی الیه رکابی فلاسرهما عشب و لاضهها ورد

۱- ر. ک. ، بفصل اول از باب پنجم

من باتو همی نرد خطر خواهم باخت هر چند بری همی دگر خواهم باخت
تا ظن نبری که مختصر خواهم باخت جز عشق تو هر چه هست در خواهم باخت

ل ۱۲۸

نی مایه عشقت ای دل افروز کم است وان درد که دی بود نه امروز کم است
در هجر تو با صبر دلم را صنما نی ساز فزون شدست و نی سوز کم است

ل ۱۳۱

در بتکده گر نشان زمعشوقه ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
گر کعبه از او بوی ندارد کنش است با بوی وصال او کنش کعبه ماست

ت ۹

در عشق قدم کسی نهد کش جان نیست با جان بودن بعشق در سامان نیست
درمانده عشق را از آن درمان نیست کانگشت بهر چه بر نهد عشق آن نیست

ت ۱۹

از عشق تو ای صنم غم بر غم باد سودای توام مقیم دم بر دم باد
با آتش عشق این دلم محکم باد عشقی که نه قاتلست اصلش کم باد

ت ۳۴

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد بگرفت و بفر حلقه در گوشم کرد

گفتم صنما ز عشق تو بخروشم لب بر لب من نهاد و خاموشم کرد

م ت ۲۷

از دست بت شاهد جان بیجان شد دل در طلب وصل تو بی درمان شد

او خود بخودی ز چشم ما پنهان شد اسلام و جهود نرد ما یکسان شد

ت ۴۳

آتش بز نم بسوزم این مذهب و کیش عشقت بنهم بجای مذهب در پیش

تا کی دارم عشق نهان در دل خویش مقصود رهم توئی نه دین است و نه کیش

ت ۹

رو بخرابات خروشی بز نیم در میکده در شویم و نوشی بز نیم

دستار و کتابرا فرستیم گرو در مدرسه بگذریم و دوشی بز نیم

ت ۴۹

جانا تو بده شراب و جانم بستان مستم کن و از هر دو جهانم بستان

با کفر در اسلام بدن ناچار است خود را بنما از این و آنم بستان

ت ۳۸

آن بت شاهد که عشقت جان جان جان ماست

هجر درد است و وصالش مرهم و درمان ماست

روی او دین است و زلف اوست اصل شرك و كفر

پس ههو خود اصل كفر و مایه ایمان ماست

ت ۴۷

از عشق تو ای صنم دلم خون شده است جان در طلب وصل تو بیرون شده است

لیلی شده ای مرا تو ای شاهد بت جان و دل من عاشق مجنون شده است

ت ۳۶

در عالم عشق اگر بکار آئی تو در دفتر عشق در شمار آئی تو

جبریل امین رکاب دار تو بود بر مرکب عشق اگر سوار آئی تو

ل ۶

تا هرچه علایق است برهم تزی در دایره محققان دم تزی

تا آتش در عالم و آدم تزی یکروز میان کم زنان کم تزی

ت ۹

در عشق اگر نیست شوی هست شوی در عقل اگر هست شوی پست شوی

وین بوالعجیبی بین که از باده عشق هشیار گهی شوی که سرمست شوی

ل ۱۱۳

در تو نگرم ز خود برون باید شد در دست ستمها زبون باید شد

در عین ظهور تو کمون باید جست در پرده پرده ها درون باید شد

ل ۹۷

در عشق دلا عیب و عواری نبود
این جمله از آنست که مرعاشق را
وانجا که بود ز عشق عاری نبود
در عالم عشق اختیاری نبود
ل ۳۶

معشوق منی بی تو نمی یارم زیست
تا قصد فراق کرد دیوانه دلم
درمان وصال تو نمیدانم چیست
در عالم کس نیست که بر من نگریست
ن ۳۲

پیوسته ز عشق در کشاکش باشم
از من تو مراد من اگر بستانی
وز غایت بیخودی در آتش باشم
وانگاه مراد من شوی خوش باشم
ل ۱۳۶

ای خواجه مزین تو اندرین راه قدم
خواهی که شوی تو اندرین ره محرم
تا هستی خود نیست نه بینی هر دم
از دیده بصیر باش و از گوش اصم
ل ۱۱۴

۳- آوردن مضامین آیات و احادیث در شعر :

خواهی که سخن زجان آگه شنوی
کم کرد ز خویش تا تو از هستی خود
و اسرار درونی شهنشه شنوی
بیخود همه انشی انا الله شنوی
ل ۱۳

۱- انشی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة لذکری (سورة طه آیه ۱۴)

جانم زولع خیمه بصحرا میزد
آتش بوجود عقل دانا میزد
بی مرسل و منزلی بسرمایه عشق
پیوسته دم از رفیق اعلیٰ میزد^۱
م ت ۴

قرآن که بلفظ و معنی او بی بدل است
برهفت حروفش این نزول از ازل است
امر است و دگر نهی پس آنکه جدل است
پس وعد و وعید و قصص و پس مثل است^۲
ت ۵

گفتم ملکا ترا کجا جویم من
در طلعت تو وصف کجا گویم من
گفتا که مرا بجوی در عرش و بهشت
در دل جو که نزد دل پویم من^۳
ت ۹

ای آنکه همیشه در جهان می پوئی
این سعی ترا چه سود دارد گوئی
چیزیکه تو جوینان نشان اوئی
با تست همی تو جای دیگر جوئی^۴
ت ۹

۴ - آوردن قصیده بوزن رباعی :

دل مر کب حق است و درین زندانست در عالم خاک مدتی پنهان است

- ۱ - اللهم اغفر لی و ارحمینی و الحقنی بالرفیق الاعلیٰ .
- ۲ - انزل القرآن علی سبعة احرف کلهما کاف شاف و اف .
- ۳ - لایسمعی ارضی و لاسمانی و وسعنی قلب عبیدی المؤمن .
- ۴ - قلب المؤمن بیت الله .

دل مرغ حقیقتست در عالم حق
 دل زنده بجان و جان بود زنده بحق
 از نور خدا روح فرا دید آمد
 آن نور سیه ز کان قهر و خشم است
 این سر حقیقتست شرحش دادم
 مقصود ز ایجاد وجود کونین
 در آینه روح به بیند خود را
 ما نیز به بینیم در او هم خود را
 پس عاشق و معشوق بهم بنشینند
 پس عشق عبارتست از القاء کلام
 پس روح بود باقی در عالم حی

نه خود باز است که زینت سلطان است
 که جان در دل و گاه دل در جانست
 پس نور علی نور نه در قرآن است
 سرچشمه کفر و مسکن شیطان است
 در عالم شرع این سخن پنهان است
 يك چیز بود که آن هم برهان است
 پس عاشق خود شود که بی نقصان است
 پس شاهد و مشهود همه یکسان است
 زیرا که همو جان و هم این جانان است
 پس اکل و شراب ما از او خود زان است
 چه جای چنین سخن که صد چندان است

ت ۴۰

...

۵- مطابقت عدد و معدود در جمع :

قرآن که بلفظ و معنی اوبی بدل است
 امر است و در گرنهی پس آنکه بدل است

بر هفت حروفش این نزول از ازل است
 پس وعد و وعید و قصص و پس مثل است

ت ۵

...

دل را بدوزلف مد پرست تو دهم
 که جان بدو نر آسان مست تو دهم

ت ۳۹

...

۶- تخفیف لغت :

در بتکده گر نشان زمعشوقه ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
 گر کعبه از او بوی ندارد کنش است با بوی وصال او کنش کعبه ماست
 ت ۹

۷- اقتباس مضمون از دیگران :

اندرتن من جای نماند ای بت پیش الا همه عشق تو گرفت از پس و پیش
 گر عزم کنم که بر شکافم گ خویش ترسم که بعشق اندر آید سر نیش^۱
 م ت ۲۷ و ۶۰

گر بر کشمت دم مزن و باک مدار چون من دیت کشته عشق خویشم^۲
 ل ۷۷

در بتکده گر نشان ز معشوقه ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
 گر کعبه از او بوی ندارد کنش است با بوی وصال او کنش کعبه ماست^۳
 ت ۹

۱ - مردان جهان فصد کنند خون آید تو نهر کنی عشق تو بیرون آید
 (از اسرار التوحید)

۲ - الهی متی تفتل المحبین قال الی انی اجد الدیة قال فقلت یارب وما دیتک قال لقانی
 و جمالی دیة المحبین (از شیخ شبلی)

۳ - با تو دل مسجد است و بی تو کنشت بی تو دل دوزخست و با تو بهشت
 (از سنائی)

از سلسله زلف تو دیوانه شدم بر شمع رخت شبیه پروانه شدم
 از بس که بریخت چشم خونابه دل با عشق تو خویش و از تو بیگانه شدم^۱
 ل ۱۱۹

در دیده من در آی تا خود بینی کاین دیده من سرای دیدار تو نیست^۲
 ل ۹۰

بنده جائی رسد که محو شود بعد از آن کار جز خدائی نیست^۳
 ل ۱۲۳

گر باد صبا بر سر زلفت گردد بر باد صبا عاشق تو رشک برد^۴

-
- ۱- گر زلف تو سلسله است دیوانه منم
 بیمان ترا بشرط پیمان منم
 (از احمد غزالی)
- ۲- بی زان نایم که دل خریدار تو نیست
 خود دیده من معرم دیدار تو نیست
 (از سنائی)
- ۳- چون بجائی رسی که جز تو شوی
 بعد از آن حال جز خدائی نیست
 (از سنائی)
- ۴- می رنجم از آن که باد بر تو گذرد
 خاکمی که کف پای تو آنرا سبرد
 چاکرت بر آن خاک همی رشک برد
 (از احمد غزالی)

ار هیچ کسی ز خلق در تو نگردد بر خود دل من جامه هستی بدرد

ل ۵۶

۸- استعمال حرف ندا در مغایب:

در عشق حدیث آدم و حوا نیست ای هر که ندعاشق است او ازمانیست

ما را گویند کاین سخن زیبا نیست خود را چه گناه اگر کسی بینانیست

ت ۱۵

۹- ذکر مثل در شعر:

اول که بتم شراب صافی بی درد میداد و دل مرا بدین حیلہ ببرد

آنگاه مرا بدم هجران بسپرد بازار چنین کنند باغرچه و کرد

م ۱۰۰

در چشم چهر چون نگار تو بماند بر رویم رنگ گوشوار تو بماند

هستیم بسر شد و خمار تو بماند خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند

م ۳۸

۱۰- مکسور خواندن حرکت ما قبل شین ضمیر:

آن بت که مرا داد بهجران مالش گم کردم دل میان خط و خالش

پرسند رفیقان من از حال دلـم آن دل که مرا نیست چه دانم حالش

م ۸۳

۲۱- سرودن شعر بلهجه مخصوص: که عوض « است » يك حرکت

باخر اضافه کرده است.

ابروی تو با چشم تو هم پهلویه همسایه طرار یکی جادویه
و ان خط ترا نگاهبان گیسویه داند همه کس که پاسبان هندویه

ت ۱۲

۱۲- آوردن جناس مرکب :

ای شمع بهر جمع منت پروانه از عشق توام دمی بخود پروانه
لعل تو مرا بوسککی پذیرفته است با زلف بگو تا بدهد پروانه

ت ۴۹



باب پنجم

فہرست اشعار عین القضاة

المیانجی الہمدانی

فصل اول

مجموعه اشعار عین القضاة المیانجی الهمدانی

چون عقل عقيله است در راه غمت از هندسه عقل چه حاصل ما را

ل ۳۹

چون دیده شوی و پس مرا دیده شوی بیننده تو باشی ای نکور و خود را

ل ۸۹

گر بنده نباشم آید آزاد مرا مادر نه برای بندگی زاد مرا

م ۹۵

تا من بسودم بخود زیا بود مرا وز دست غمت بسی بلا بود مرا

با دل گفتم چو از خودی رسته شدم کانروی و زیا بگو چرا بود مرا

ل ۷۵

چون از رمه برد آنچه مراد دل بود کوباد همی پیمای آن مرد شبانرا

م ۱۰۲

گر آب زنی بدیده آن میدان را رویی بمژه در که آن سلطان را
 صدجان بازی بر شوه آن دربان را گویند خطر چه باشد اینجا جان را
 ت ۱۶

نا خورده غمان تیره ایامان را نا دیده ز دور دوزخ آشامان را
 دعوی چه کنی عشق دل آرامان را با عشق چه کار است نکو نامان را^۱
 ت ۴۴ و م ۲۳ و ۵۴

ای دل بچه زهره خواستی یاری را کو چون تو بباد داد بسیاری را
 م ۳۷ و ۹۲

يك ذره تو سایه و خواهی که آفتاب در بر کشی رواست ببر در کشش بلا
 ل ۱۹

آن لقمه که در دهان نگنجد بطلب وان سر که در اولسان نگنجد بطلب^۲
 سریست میان دل درویش و خدا جبریل در آن میان نگنجد بطلب
 م ۴۴

گفتم جانم گفت بر ماش طلب گفتم که دلم گفت همانجاش طلب
 گفتم عقلم کرد اشارت سوی زلف یعنی که درین شکستگیهاش طلب
 ل ۸۸

۱- این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شده است ر.ک. • بر باعيات مولانا
 ص ۶ و ضمناً بیت اول در م ۹۴ بدین شکل ضبط شده است،
 نا دیده رخ تیره نا کامان را نا دیده ز دور دوزخ آشامان را
 و مصراع دوم بیت اول در م ۷۴ و ۱۰۳ نیز تنها آورده شده است •

من باتو همی نرد خطر خواهم باخت هر چند بری همی دگر خواهم باخت
 تاظن نبری که مختصر خواهم باخت جز عشق تو هر چه هست در خواهم باخت
 ل ۱۲۸

از دایره وجود گر بر کشتد وز دام بلا بقره اندر کشتد
 تا عین سرا بعالم خود بیند بیخود کند و بمهر در بر کشتد
 ل ۳۲

آتش در زن بهر چه دارد یارت و اندیشه مکن کز این بر آید کارت
 چون سوخته گرددای پسر آثار باقی ببقای او شود انوارت
 ل ۳۵

ترسم که اگر شوم مهادر کارت کارم دهد آن کسر شمه بسیارت
 ۲۷ ۲۲ و م ت ۵۶

تومرا باده ده و مست بخوابان و مترس چون گه خدمت شاه آید بر خواهم خاست
 م ت ۱۲

حلاج ولا که مقتدای کار است بردار همیگفت که روز بار است
 از یار هر آن کسی که بر خوردار است جانش بهر یار و تنش بردار است
 ل ۱۰۸

جوینده ما بشهر در بسیار است ای هر که مرا جوید کارش زار است
 بردر که ما زده هزاران داراست بر هر دازی سر مریدی بار است
 ت ۳۴

در جام نیاید ای پسر بحر این عشوه مخر که بیشمار است
 ل ۷۳

بیچاره دلم خلعت دیدار بخواست
از هر دو جهان نعره انکار بخواست
محبوب جواب داد کای خسته رواست
من دیده شوم خصومت از بهر چراست
ل ۶۴

بی آنکه ترا ز جای باید برخواست
کار تو همی کنند چون تیر تو راست
زین روی که جز کام تو نتواند خواست
گردون ز نهاد خویش در چون و چراست
م ت ۲۶

بیچاره دلم ز خود بکلی برخواست
و انگاه و را از او بزاری در خواست
از پرده ندا آمد کای خسته رواست
لیکن تو بگو قوت ادراک کر است
ل ۱۱۶

امروز که بارهیش کامی دگر است
دائم که نه وصلست که دامی دگر
م ت ۲۴

کشتگان خنجر تسلیم را
هر زمان از غیب جانی دیگر است
عقل کی داند که این رمز از کجاست
کاین جماعت را زبانی دیگر است
ل ۱۰۲

نه دست رسد بزلف یاری که مر است
نه کم شود از سرم خماری که مر است
هر چند بدین واقعه در مینگرم
درد دل عالمی است کاری که مر است
ت ۵۱

در بتکده امروز ندانم کہ چه خاست بر خاست خروش عاشقان از چپ و راست^۱

م ت ۱۰۶

از نور بنور منزلی بس دور است کاین نور ز ظلمت است و آن از نور است

توحید و یگانگی برون از نور است وان کس کہ نداند این سخن معذور است

ت ۳۳

گر برہ عاشقیت ہیچ نیاز است راہ دراز است و با نشیب و فراز است

بار خداست عشق سرکش و ناپاک بندہ کش است ای عجب نہ بندہ نو از است

م ت ۱۰۵

ای عشق درینجا کہ بیان از تو مجال است خط تو ز خود باشد و خط از تو مجال است

انس تو با برو و بان زلف سیاه است قوت تو ز خط است و حیات تو ز خال است

اسم تو شریفست و عین تو گناہ است جان و دل ما توئی دگر قال و بال است^۲

ت ۳۳

قرآن کہ بلفظ و معنی اوبی بدل است برہفت حروفش این نزول از ازل است

امر است و دگر نہی پس آنکہ جدل است پس وعد و وعید و قصص و پس مثل است

ت ۵

۱- مصراعہای این بیت در مکتوب ۱۰۶ مقدم و مؤخر ضبط شدہ ولی در

تذکرہ عرفات بشکل فوق ضبط کردیدہ است کہ ترتیب مزبور صحیح تر بنظر میرسد.

نی مایهٔ عشقت ای دل افروز کم است وان درد که دی بود نه امروز کم است
 در هجر تو با صبر دلم را صنما نی سازفزون شدست و نی سوز کم است
 ل ۱۳۱

آن بت شاهد که عشقش جان جان جان ماست
 هجر درد است و وصالش مرهم و درمان ماست
 روی اودین است و زلف اوست اصل شرك و کفر
 پس هم او خود اصل کفر و مایهٔ ایمان ماست
 ت ۴۷

در بتکده گر نشان زمعشوقهٔ ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
 گر کعبه از او بوی ندارد کنش است^۴ بابوی وصال او کنش کعبهٔ ماست^۱
 ت ۹ و م ت ۱۰۶

شمشیر زدن پیش فلک پیشهٔ ماست و امروز نه روز کاهلی کردهٔ ماست^۲
 م ت ۱۰۳

دل مر کب حق است و درین زندانست در عالم خاک مدتی پنهان است
 دل مرغ حقیقتست در عالم حق نه خودبازاست که زینت سلطان است

۱- این بیت را م ت ۱۰۶ ندارد ضمنا مصراع دوم بیت اول بدین شکل

ضبط شده است : از کعبه به بت خانه شدن نیز رواست

۲- کذا

دل زنده بجان و جان بود زنده بحق
 از نور خدا روح فرا دید آمد
 آن نور سیه ز کان قهر و خشم است
 این سر حقیقتست شرحش دادم
 مقصود ز ایجاد وجود کونین
 در آینه روح به بیند خود را
 ما نیز به بینیم در او هم خود را
 پس عاشق و معشوق بهم بنشینند
 پس عشق عبارت از لقایست و کلام
 پس روح بود باقی در عالم حی
 که جان در دل و گاه دل در جان است
 پس نور علی نور نه در قرآن است
 سرچشمه کفر و مسکن شیطان است
 در عالم شرع این سخن پنهان است
 يك چیز بود که آنهم برهان است
 پس عاشق خود شود که بی نقصان است
 پس شاهد و مشهود همه یکسان است
 زیرا که همو جان و هم این جانان است
 پس اکل و شراب ما از او خود آن است
 چه جای چنین سخن که صد چندان است

ت ۴۰

...

در عشق نشان عقل و جان باختن است
 که کافر و گناه مؤمن بودن

ت ۲۳

...

آن معنی قدسی که او را
 جان همه عاشقان عالم

ل ۹۹

...

دل بسته آن دوزلف چون شست شده است
 چنان در سر چشم کافرش مست شده است

ای جان جهان نه دین نه کفر است مرا دریا ب مرا که کارم از دست شده است

ت ۵۰

از عشق تو ای صنم دلم خون شده است جان در طلب وصل تو بیرون شده است
لیلی شده مرا تو ای شاهد بت جان و دل من عاشق و مجنون شده است

ت ۳۶

دین ما روی و جمال آن بت جانانه است

کفر ما ابروی و زلف آن سیه ترکانه است
از جمال خط و خالش عقل ما لایعقل است

وز شراب عشقش این هر دو جهان میخانه است
روح ما خود آذر است و قلب ما بتخانه است

هر که را ملت نه اینست اوز ما بیگانه است

ت ۳۲

ای دریغا این شریعت ملت رعنائی است

ملت ما کفری و ملت ترسائی است
کفر و ایمان زلف و روی آن بت زیبائی است

کفر و ایمان هر دو اندر راه مایکتائی است

ت ۴۶

بس بوالعجبیها که پس پرده تست

م ۵۴ و م ت ۹۲ و ۱۰۳

ای چرخ دلم زبر و زبر کرده تست

وین خسته دلم همیشه آزرده تست

م ت ۱۰۳

ماهی و ۴۰ فلك پرستنده تست

کبکی و هزار باز پر کنده تست

یک شهرشکرچین شکر خنده تست

مسکین تن من زبهر دل بنده تست^۱

م ت ۳۹ و ۵۲

بشتاب که صید سرنگون افتادست

م ت ۲۴

نا که زدرم در آمد آن دلبر مست

جام می لعل نوش کرد و بنشست^۲

از دیدن و از گرفتن زلف چوشست

رویم همه چشم گشت و چشم هم دست

ت ۱۵

تن در میده بسوزش ای عاشق مست

چون با تو خطاب او ز آتش بودست

ل ۶۳

۱- درم ت ۳۹ فقط این بیت آمده است .

۲- این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شده است . ک . بر باعبات مولانا ص ۷۹

چون خانه ز غیر خویشتن خالی دید در صفه دل در آمد و خوش بنشست
ل ۱۲۷

او پادشہست و عاشق زار در درگہ او فتادہ خاکست
گر بر کشدش کسی شود او ورنہ تو بدان کہ در ہلاکست
ل ۸۱

تا ببری دی دو زلف بر عارض پست صد پردہ دریدہ گشت و صد توبہ شکست
م ت ۳۸

خوبیت بمستی و بہشیاری هست ہشیار نکوتری ندانم یا مست
م ت ۳۸

❦

تا زلف تو بر رخ تو شد لالہ پرست در شہر ہزار توبہ افزون بشکست
مستور نیاید اندرین شہر بدست ابد الان بیدلند و مستوران مست
م ت ۳۸

سر مست بر تو آمدم باری شصت توهیج نیامدی نہ ہشیار ونہ مست
م ت ۳۸

از درد کم آگاہ بود مردم مست
ل ۱۶

شه مات شدن کار جوانمردانست

م ت ۱۲۰

در دام نیاید ای پسر مه رو عشق مده کد بیکرانست

ل ۱۱۳

کار عشق ای پسر ببازی نیست عشق وصف نهاد سلطانست

بوالعجب مذهبست مذهب عشق اندرو شاه و بنده یکسانست

شاه محمود بود و بنده ایاز کار بر عکس شد چه دروانست

گشت بر شاه امر بنده روان اندرین رمز عقل حیرانست

ل ۵

عشقست که دلیل راحت جان منست در هستی او قوت ارکان منست

دردی که از او بر این دلم مییاشد من درد نخوانمش که درمان منست

ل ۸۴

نیست در او هیچ رنگ جمله عشاق را هست گمانم چنان کوهمه آن منست

م ت ۹۶

من او نشوم و لیک بی او والله کد نیم یقینم اینست

ز ۱۵

ما راغم عشق تو چنان در می خست کز نیستیم نماند جز صورت هست

م ت ۸۶

معشوق منی بی تو نمی یارم زیست درمان وصال تو نمی دانم چیست

تا قصد فراق کرد دیوانه دلم در عالم کس نیست که بر من نگر نیست
ت ۳۲

ابلیس چو بر آدم و بر خود نگر نیست بنشست به های های بر خود بگر نیست
آنکه بزبان حال با آدم گفت ابلیست من بین که ابلیست کیست^۱

ای خفته خواب آلود این خواب تو چیست
آگاه نه نظاره خواب تو کیست
م ت ۱۲

در عشق حدیث آدم و حوا نیست ای هر که نه عاشق است او از ما نیست
گویند مرا که این سخن زیبا نیست خود را چه گناه اگر کسی بینا نیست
م ت ۱۰۳ و ت ۱۵

خورشید چه مجرم از کسی بینا نیست^۲
م ت ۱۱ و ۶۱ و ج

اول از او بد این حکایت عشق پس مگو عشق را بدایت نیست
عشق چون آتشیست روحانی روح کس را از او شکایت نیست
عشق چون بر لطیفه غیبیست بی نشانست از او حکایت نیست
بوالعجب سوره ایست سوره عشق چار مصحف از او یک آیت نیست
رهبر راه عشق حضرت اوست او علیمست که جز عنایت نیست
ل ۱۰۰ و ۵۴

۱ - این رباعی در تذکره عرفات بنام عین القضاة ثبت شده است .

آنرا کہ حیات از بت و شاهد نیست در مذهب کفر زاهد و عابد نیست
کفر آن نبود کہ خود تو شاهد باشی چون کفر چنین است کسی واحد نیست
ت ۲۲

آتشت این راہ از آن اقدام سوزد روز و شب
جز بجان رفتن در این رہ یک قدم را بار نیست
ج

در عشق قدم کسی نہد کش جان نیست با جان بودن بعشق در سامان نیست
درماندہ عشق را از آن درمان نیست کانگشت بہر چہ بر نہد عشق آن نیست
ت ۱۹

در دیدہ من در آی تا خود بینی کاین دیدہ من سرای دیدار تو نیست
ل ۹۰

معشوقہ تو باش عاشقی کار تو نیست

ل ۵۴

رو بازی کن کہ عاشقی کار تو نیست

م ت ۱۵ و ۳۵ و ۶۵

اندر زہ عشق حاصلی باید و نیست در کوی امید ساحلی باید و نیست
گفتی کہ بصبر کار تو نیک شود با صبر تو دانی کہ دلی باید و نیست
ل ۲۹

آنرا که دلیل اورخی چون مه نیست او بر خطر است و خلق از او آگه نیست
 از خود بخود آمدن رهی کوتاه نیست بیرون ز سر دو زلف شاهد ره نیست
 ت ۱۰ و م ت ۸۹

تخویف من از آتش دوزخ کم کن چون با تو بوم ز آتشم با کی نیست
 ل ۲۸

بنده جائی رسد که محو شود بعد از آن کار جز خدائی نیست
 ل ۱۲۳

در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت بر دیدن آن خیال عمری بگذاشت
 چون طلعت خورشید عیان سر برداشت در دیده غلط بماند و در سر پنداشت
 ت ۱۶ و م ت ۶۰

آشنائی قصد من کرد و ندید و باز گشت

آشنا هر گز ندیدم ای عجب من جز بدشت

م ت ۱۰۳

مجنون روزی سگی بدید اندر دشت بگرفت ببوسید و بگردش میگشت
 گفتند ترا دوستی او ز کجاست گفتار روزی بکوی لیلی میگشت
 ت ۲۵

دیشب که بدم با تو نگازا بنهفت صبح از نفسم نماز خفتن بشکفت
 و امشب که شدم با غم همراه تو جفت گویا که فلك بمرد و خورشید بخت

۱ - این رباعی را صاحب تذکره عرفات بعین القضاة نسبت داده است.

در دیده من عشق مکانی بگرفت آتش در زد تا که جهانی بگرفت
چون سوخت همه جهان سپس گفت مرا آن ذره بین که ملک جانی بگرفت
ل ۴۶

بی دیده ره قلندری نتوان رفت دزدیده بکوی مدبری نتوان رفت
کفر اندر خود قاعده ایمان است آسان آسان بکافری نتوان رفت
ت ۴۹ و م ت ۹۷

آنها که غمی بود چو بتواند گفت غم از دل خود بگفت بتواند رفت^۱
این طرفه گلی نگر که مارا بشکفت نی رنگ تو ان نمود نی بوی نهفت
م ت ۴۰

چون مرغ دلم فتاد اندر دامت خواهم که بگویم ای شهنشه نامت
گوید خردم که ای شکسته هشدار در سایه خود همی دهد آرامت
ل ۱۲۶

که در کشدم بدام اقبال غمت گد بر کشدم ز چاه ادبار دمت
با اینهمه از کمال تسلیم سرم بادا صنما فدای خاک قدمت
ل ۳۳

دشوار بود چو دانشی یافتنت کس رشته نداند ای صنم یافتنت
م ت ۳۹

۱. این رباعی بعهده مولانا نسبت داده شده است. ر. ک. بر باهیات مولانا صفحه ۲۲

سر تا پایم فدای سر تا پاید

م ت ۲۷

حقا که خداوند من اندر بویت دروان سرای و پاسبان کویت

م ت ۶۱

مقصود همه کون وجود رویت وین خلق بجملگی طفیل کویت

ایمان موحدان ز حسن رویت کفر همه کافران ز زلف و مویت

ت ۲۷

آیا بود آنکه باز بینم رویت در دیده کشم چو سرمه خاک کویت

گر قدر تودی همی ندانست رهی امروز همه جان بفدای مویت

ت ۲۱ و م ت ۵۷

گر دل نبدی مرا نبودی ز تو یاد دل دولت ما بد آفرین بر دل باد

م ت ۲۴

از عشق تو ای صنم غم بر غم باد سودای توام مقیم دم بر دم باد

با آتش عشق این دلم محکم باد عشقی که نه قاتلست اصلش کم باد

ت ۳۴

عشقت کند هر آنچه بباید تو صبر کن شاگرد باش عشق ترا خود بس اوستاد^۱

م ت ۴۱ و ۸۶

۱ - در م ت ۲۲ فقط مصراع دوم این بیت آمده است.

این طرفہ نگر کہ مر مرا با تو فتاد

م ت ۱۳۱

بار دگر پیرما خرقہ بزناں داد زهد نود سالہ را برد و بکفار داد
پیش بتی سجده کرددین مجازی گذاشت مصحف و سجاده را رفت و بنخمار داد

ل ۱۱۰

گرز آنکہ شبی بیابم از وصل تو داد من بر لب توجہ بوسہ ہا خواہم داد

م ت ۱۶

معشوق کمالست کمی میطلبد

م ت ۶۶

لطفی بکن از راہ وجودم بردار تا زحمت تو ز راہ من کم گردد

ل ۱۲۹ و ۶۶

ہر دم زدن فلک دگر کون گردد دل در بر زیرکان ہمی خون گردد
ز اندیشہ آن کہ با چنین چون گردد ہر دون سخی و ہر آن سخی دون گردد

م ت ۹۲

کوئی دوزلف یارم در سرچہ باز دارد کز دلبری و شنکی زلف دراز دارد
با کل حدیث گوید بالالہ پای گوید بر مہ زرہ نگارد با زہرہ ساز دارد

ت ۲۲ و م ت ۴۷

معشوقه من حسن و جمالی دارد بر چهره خوب خط و خالی دارد
 کافر شود آنکه دید خط و خالش کافر باشد هر آنکه خالی دارد
 ت ۲۲

هر کس بمراد خویش یاری دارد
 و اندر خور خویش سازگاری دارد
 ت ۱۰۵ و ۱۰۴

ای عشق تو بی نشان جمالی دارد در اصل وجود خود کمالی دارد
 هر لحظه تمثلی خیالی دارد ای عشق دریغا که چه حالی دارد
 ت ۳۲

آن کیست که انبازی ما در نگردد گو در منگر که عشق شرکت نبرد
 ت ۶۹

گر باد صبا بر سر زلفت گردد بر باد صبا عاشق تو رشک برد
 ار هیچکسی ز خلق در تو نگردد بر خود دل من جامه هستی بدرد
 ل ۵۶

اکنون که رخت ز کوی ما شد پیر گردد ز نهار بهیچ گرد آلوده مگرد

کاندر ره عاشقی چنان باید مرد کز دریا خشک آید و از دوزخ سرد

م ت ۱۰۸

روزی که دلت بروز ما هست بدرد شکرانه هزار جان فدا باید کرد^۱

دوش آن بت من دست در آغوشم کرد بگرفت و بقهر حلقه در گوشم کرد

گفتم صنما ز عشق تو بخروشم لب بر لب من نهاد و خاموشم کرد

ت ۲۳ و م ت ۵۷ و ۲۷

کس را ز نهان دل خبر نتوان کرد احوال دل از کسی حذر نتوان کرد

این عالم شرع را زیر نتوان کرد کانسائی را ز خود بدر نتوان کرد

ت ۷

بازرگانی به بد دلی نتوان کرد

م ت ۷۴ و ۱۰۵ و ۱۰۸

این جورنگر که بر من مسکین کرد خود خوانده و رانده دردم زین کرد

م ت ۹۵ و ت ۳۴

ز اول که بتم شراب صافی بی درد میداد و دل مرا بدین حيله ببرد

وانگاه مرا بدام هجران بسپرد بازار چنین کنند با غرچه و کرد

م ت ۹۵ و ت ۳۴

۱ - این بیت در تذکره عرفات بعین القضاة نسبت داده شده است.

تا زلف تو بر رخ تو رقاصی کرد
مانده نمرود دو عالم عاصی کرد
دریای دو چشم من تهی گشت زرو
از بس که درو هجر تو غواصی کرد
م ت ۳۸

اول چو مرا عشق تو در کار آورد
با بانك و خروش بر دربار آورد
اکنون چو خموش گشتم از غایت عشق
برد او زمین یقین و پندار آورد
ل ۶۱

پروانه بجان اگر چه آتش گیرد
جز صورت آن خیال او نپذیرد
بر شمع چو عاشق است پروانه بطبع
گرد سر او گردد و پیشش میرد
ل ۲۸

عاشق طلبد جمال تا بگذارد
در هستی او لطیفه پردازد
در پیش خودش بدارد و بنوازد
وز دیده برون رود وفا می بازد
ل ۵۵

کو عیسی روحانی تا معجز خود بیند
کو یوسف کنعانی تاجسم بر اندازد
کو تائب صد ساله تا بر شکن زلفش
حالی بسر اندازد دستار در اندازد
ل ۳۲

یارم نخواهم مرا بیاد اندازد
خیزم بروم پا بفرار اندازد
خرسندی را با اختیار اندازد
انگشت بچشم روزگار اندازد
م ت ۱۰۳

عشق تو چو آتش است و جان میسوزد
وز جان چو پرداخت جهان میسوزد

این طرفہ نگر کہ چون بگیرم ناہش از قوت او کام و زبان میسوزد
ل ۱۰۸

زلف بت من ہزار شور انگیزد روزی کہ نہ از بہر بلا بر خیزد
وانروز کہ رنگ عاشقی آمیزد دل دزد و جان رباید و خون ریزد
م ت ۶۱

جانم ز فراق تو از آن بگریزد تا با تو یکی شود دوئی بر خیزد
ل ۴۲

گر سحر ز جاودان بابل خیزد آن بابلیان کہ رستخیز انگیزد
م ت ۶۰

جانم ز ولع خیمہ بصحرا میزد بی مرسل و منزلی بسر مایہ عشق
آتش بوجود عقل دانا میزد پیوستہ دم از رفیق اعلی میزد
م ت ۴۶

ملکست محبت تو و خلقی است منتظر این کار دولتست کنون تا کرا رسد
من خود کیم کہ صافی وصلت طمع کنم اینم نہ بس کہ دردی دردت بما رسد

از عشق دلا کسی بجائی نرسد کوز از وجود خود بالائی نرسد
چون عشق بنزد عقل ملک ابدست ملک ابدی بہر گدائی نرسد
ل ۸۰

خواہی کہ ہمہ کار سلیمت باشد یا تا آنجا کش کہ کلیمت باشد
م م ۶۰

گر خال و خط و چشم تو کافر باشد
شرط آنکه اگر زلف تو بیداد کند

جان و دل من در او مجاور باشد
ما را صنما لب تو داور باشد
ت ۳۵

گر او بخودم بقا دهد خوش باشد
من خود کشم انتظار وصلش لیکن

در بی خودیم لقا دهد خوش باشد
گر حضرت او رضا کند خوش باشد
ل ۱۳۸

يك چیزای برادر گر عشق رهبر آید

محبوب جان عاشق چون خیر محض باشد
ل ۱۳۳

در عشق همی هلاک عاشق باشد
او را طمع بود هم از غایت عجز

معشوق اگر چند موافق باشد
این کار بد و مگو چه لایق باشد
ل ۱۲۴

آنرا که براق عشق حامل باشد
بی زحمت نیستی وجود پاکش

معشوق بدو بطبع مایل باشد
هر هستی را همیشه قابل باشد
ل ۷

گر تخم برنك تخم اول باشد

پس نامه عشق ما مطول باشد
ل ۱۱۲

تا جان باشد عشق تو در جان باشد
و آنرا که بقای او بجانان باشد

در هستی آن قوت ارکان باشد
او را بمدان که این بود آن باشد
ل ۳۴

ز آنجا کہ کمال حضرت عزت اوست اعیان وجود را چه امکان باشد

ل ۴۰

اورا کہ ز تو مراد هستی باشد اورا نہ مراد خود پرستی باشد

ل ۹۱

اورا کہ بقای او ببقای باشد

ہشیار چگونہ گردد از مستی عشق بر گوی ز بندگی چه باقی باشد

ل ۴۳

آن شب کہ مرا از تو خیالی باشد بنگر کہ مرا در آن چہ حالی باشد

در رفتن شب ہزار تاخیر بود در آمدن صبح مالالی باشد

ل ۱۰۱

در تو نگرم ز خود برون باید شد در دست ستمہات زبون باید شد

در عین ظہور تو کمون باید جست در پردہ پردہ ہا درون باید شد

ل ۹۷

چون دید عیان جمال محبوب از حد مکان بلا مکان شد

قصہ چکنم وجود پاکش زین مرتبہ بر گذشت و آن شد

ل ۲۱

خون جگرم ز راه دیده ای دوست ببین که چون روان شد
کین آتش عشق بی محابا در جان شکستهام عیان شد
ل ۱۲۰

از حسرت این سخن دلم پر خون شد کاندر پله کمی کمی افزون شد^۱
م ت ۱۰۰

تا قبله عشاق جهان روی تو شد روی بت و بتگران همه سوی تو شد
چو گان سرزلف تو رهبان چو بدید انگشت بر آورد یکی گوی تو شد
ل ۳

صد فتنه ز عشق تو بر انگیخته شد با خون دلم عشق تو آمیخته شد
از خنجر آبدار آتش فعلت تا چشم زدم خون دلم ریخته شد
ل ۳۳

چون شمع محبت تو افروخته شد^۲ پروانه نفس من در آن سوخته شد
بشکن قفص وجود و زوباک مدار مرغی که رمیده بود آموخته شد
ل ۳۸

در وصف تو ای دوست خرد گمره شد مانده تو توئی سخن کوتاه شد
ت ۴۲

در مذهب شرع کفر رسوا آمد زیرا که وجود عشق سودا آمد^۲
هر کس که بکفر عشق بینا آمد از دست بت شاهد یکتا آمد
ت ۳۲

۱ - کذا

۲ - در نسخه خطی موجود در کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار بجای وجود «جنون و» ضبط شده است.

او بر سر قتل و من در و حیرانم کان راندن تیغش چه نکو می راند

ل ۱۰۱ و ۶۲

در چشم چہر چون نگار تو بماند بر رویم رنگ گوشوار تو بماند

مستی سپری شد و خمار تو بماند خر رفت ورسن ببرد و بار تو بماند

م ت ۳۸

نومید مشو مگو کہ امید نماند کس در غم روزگار جاوید نماند

م ت ۴۴ و ۱۱۸

ای کفر مغان از تو جمالی دارند در حسن تو بی نشان کمالی دارند

کافر نشوند کفر راه دور است از کفر دریغا کہ خیالی دارند

ت ۳۲

گفت خوبان چو پردہ بر گیرند عاشقان پیششان چنین میرند

ل ۱۰۸

شاید کہ مرا زخم پراکنده کند ہر گاہ کہ من بگریم او خندہ زند

نزیاد شود نہ مر مرا آرد یاد ہر چند مرا پیش کشد بیش زند

م ت ۷۵ و ۵۹

مزن بہ جردلم را کہ غمزہ ایش بسست کہ کس ہزار منی سنک بر مکس ترند

م ت ۲۴

فردا که عیاران همه جوشن پوشند
آن تو بازار برند و بفروشند
م ت ۷۲

ای کفر دریغا که مغان از تو بلافند
در صورت حرف تو دو صد میل برفتند
اسم تو پرستند و ز عین تو معافند
چون نیک نگه کردند در ششدر کاند
م ت ۲۴ و ۹۷

یک ذره ز اقبال تو گر رخ بنماید
در عالم سجاده و زنار بماند
م ت ۲۴

چون نور ظهور تو مرا پست کند
برتر شوم از عالم امکان آنگه
اربادۀ عشق مرا مست کند
در عین کمال واجبم هست کند
ل ۴۸

در خواب خیال تو مرا یاد کند
دل پندارد که من ترا یافته‌ام
آید بر من دل مرا شاد کند
بیدار شود هزار فریاد کند
ل ۷۱

انتظارم مده بر آتش و آب
نکند آنچه انتظار کند
ل ۶۳

مرا لبان تو باید شکر چه سود کند
بجای مهر تو مهری دگر چه سود کند
م ت ۱۲ و ۴۰ و ۴۸ و ۵۸ و ۷۰

شب نیست کہ یاد تو دلم خون نکند
وز گریہ دو چشم من چو جیحون نکند
آخر برسم بوصولت ای جان جهان
گر تاختن اجل شبیخون نکند
ل ۱۱۰

زلف عنبر باریارم عالمی مشکین کند
روی او روی زمین پر لاله و نسرین کند
بادلم کبر آورد تا چشم من خونین کند
وین نہ باہر بیدلی جان و جہانم این کند
م ت ۲۴

ای خور رنگین بتو من کی رسم
خود کہ طمع در خور رنگین کند
م ت ۷۷

زلفینت چو زنگیان مستانند
عنبر بایان و غالیہ دستانند
م ت ۸۹

در کوی خرابات بسی رندانند
کایشان کتب وفا زبر بر خوانند
لیکن چو نہاد مکر خود میدانند
دامن ز جفا و از وفا افشانند
م ت ۷۴

صوفیان درد می دو عید کنند
عنکبوتان مکس قدید کنند
ت خ ۲۰۰

قومی ہمہ عمر در سر روزہ کنند
قومی ز کلاہ خود ہمی روزہ کنند
م ت ۲۱

قوهی دگرند از همه نادره تر هر شب بفلک روند در یوزه کنند^۱

از سوزش عشق او اگر آب شوی از خاک تو مردگان بسی زنده شوند

ل ۲۹

آنها که بر آسمان صحبت مآهند بر تخته شطرنج ملامت شاهند
و آنها که ز سر این سخن آگاهند گمراه خلاقند و خود بر راهند

ت ۴۹

در آینه گر عکس جمالت ببند با ناز و کرشمه و دلالت ببند
گوید که در ورسیدم آن هست مجال که زره بخود نور جلالت ببند

ل ۶۰

آن شور بخت مسکین کان خدو خال ببند در حال خویشتن را شوریده حال ببند

م ت ۳۹

گر ره گذر عشق تو بر خار بود آسان بود ای پسر نه دشوار بود
از خار چه باك باشد آنرا که ورا معشوق دلش میان گلزار بود

ل ۱۹

با سوخته ساختن طریق کرم است بگرفتن خرده از خرد دور بود

م ت ۶۱

بر لشکر عشق آنکه منصور بود از دید وجود خویش مهجور بود

۱ - این بیت در تذکره عرفات آمده و م ت ۲۱ آنرا ندارد .

در حالت مغلوبی آن خسته جگر ذا کر باشد و لیک مذکور بود

ل ۹۵

ترسم که چو بیدار شوی روز بود

م ت ۹۷

او از مرتبه خویش نگردد لیکن عاشق بود و عشق ورا وصف بود

ل ۱۲۴

الحق بچنان زلف مسلمان نتوان بود

م ت ۸۲

عاشق بجز از خسته هجران نبود کارش ز غم عشق بسامان نبود

دشوار بود کشیدن بار فراق وین یافتن وصال آسان نبود

ل ۱۲۲

همواره ترا کنار جانان نبود بسیار بود تره بود نان نبود

م ت ۸۵

چون کعبه اقبال بدیدیم ز دور گفتیم رسیدیم بسر راه نه آن بود^۱

م ت ۲۰

ای دوست ره عشق برفتی و نبود راز دل خود ز ما نهفتی و نبود

بی مستی و بی شراب خفتی و نبود یلباره بترك ما بگفتی و نبود

م ت ۵۲

۱ - در م ت ۷۰ نیز این مصراع آمده است

در عشق چو اختیار یاری نبود بی عشق ز اختیار یاری نبود
 در بارگه مراد معشوقه ما جز عشق باختیار کاری نبود
 ل ۱۴

در عشق دلا عیب و عواری نبود وانجا که بود زعشق عاری نبود
 این جمله از آنست که مرعاشق را در عالم عشق اختیاری نبود
 ل ۳۶

از خواب در آمدی چه هنگامی بود
 م ت ۸۲

یارم خواهم که بانثار آید زود خیزم بروم تا بقرار آید زود
 م م ۲۷ و م ت ۵۴

از خوف فراق رویت ای مایه عمر خواهد دل من باتو که در پوست شود
 ل ۵۳

چاکر چو قدیم گشت گستاخ شود.

م ت ۲۲

معشوق اگر بلطف در کار شود با عاشق خسته تا در بار شود
 معشوق شود عاشق و بی زحمت خود در عالم او قابل دیدار شود
 ل ۴۲

جنك سلطانيست اينجا تير باران چشم دار

كان عروسی‌ها بود كانجا شکر باران شود

ل ۱۱۲

باد از طرب رنگ رخت باده شود

گر رنگ رخت بباد بر داده شود

کوه از لب تو عقیق و بیجاده شود

ور تو بمثل بکوه بر بوسه دهی

ت ۲۱ و م ت ۵۷

خان و مانم در سر دل میشود

کارم از عشق تو مشکل میشود

عشق پیش از من بمنزل میشود

هر زمان گویم که بگریزم ز عشق

ت ۱۹

من بودم و عشق بد ز عالم مقصود

عشق از عدم از بهر من آمد بوجود

از تو نبرم تا نبود بوی ز عود

روز و شب و سال و مه علی رغم حسود

ل ۸۱

و الله که همی نیاز خواهد

م‌عشوق ز عاشق شکسته

در مسند عزو ناز خواهد

کوهستی خویش را همیشه

ل ۸۶

یا در ره جست و جوی او سر بنهد

یا تاج وصال دوست بر سر بنهد

ل ۸۰

تا بند زمانه را خرد نگشاید
تا رأی تو از بهانه بیرون آید
وصل من و تو بتا فراهم ناید^۱
جانی دگر و جهان دیگر باید
م ت ۷۴ و ۳۹

عاشق چو بعاشقی پدیدار آید
چون مرغ زبهر دانه در کار آید
از عالم خود بسوی دلدار آید
در دام بماندش زدیدار آید
ل ۳۱

آنرا که بخواهد او بناچار آید
و آنرا که کشید لطف او نزد خودش
تا هستی او بامر در کار آید
بی واسطه محرم اسرار آید
ل ۸

پیش نه آنکت بچشم بیشتر آید
بیشی و پیشی بدانست و توانش
پیش نه آن کس که از تو بیشتر آید^۲
از دل پاک آید این نه از پدر آید
م ت ۲۵ و م م

ظلمت شب اگر چه دیر دیر بماند
زحمت و غوغا بشهر نیز نه بینی
پای ندارد چو آفتاب بر آید
چون علم پادشه بشهر در آید
م ت ۷۰

یک نظر از یار و صد هزار سعادت
منتظرم تا که وقت آن نظر آید
م ت ۷۳ و ۶۹ و ۱۰۸ و ۱۲۶

۱ - م ت ۳۹ این بیت را ندارد

چندان صفت جمال در نوش آید کاین جان زدست رفته در جوش آید

ل ۵۲

در آینه گر یار نظر فرماید ما را ز بلای خود حذر فرماید
ترسم کہ چو دید خوبی حضرت خود ما را ز در خویش سفر فرماید

ل ۱۱

نا دیدہ ہر آنکسی کہ نام توشنید دل نامزد تو کرد و مهر تو گزید
چون حسن و ملاححت جمال تو بدید جان بر سردل نہاد و پیش تو کشید

ت ۲۰

آری صنما چنین بود کار عیار کہ با طرب و نشاط و کہ بر سردار

م ت ۱۰۵

او پادشہ است و تو گدائی ز نہار تا سر نکنی در سر کارش ہشدار

ل ۷۵

خود را ز برای خویش غمناک مدار بردار نظر ز خاک و بر خاک مدار
چون قبلہ تو جمال معشوقہ تست رو سجده کن و زہیچکس باک مدار

ل ۴

رو از در خانہ خانہ تاریک مدار .

۵۹۴۴

نگر که خشم نگیری و تنک دل نشوی که بخت خفته زمان تا زمان شود بیدار
 هر آینه نه همه ساله خفته باشد بخت هر آینه نه همه ساله بسته باشد کار
 م ت ۱۱۸

خواهیم بخواه خواه بخوان خواه بران يك رویه شده است مر مرا با تو شمار
 م ت ۴۴

ای برده دلم بغمزه جان نیز ببر بردی دل و جان نام و نشان نیز ببر
 گر هیچ اثر بماند از من بجهان تأخیر روا مدار آن نیز ببر
 ت

عشاق وصل تو چو بکویت گذر کنند نعت جلال قدر تو گوید که الحذر
 م ت ۷۴

دل را چه محل باشد و جان را چه خطر

م ت ۵۹

آنرا که بیامده است زیبا آمد دارنده دیگر است و داننده دگر
 م ت ۸۲

دانندہ دیگرست و یاد گیرندہ دگر

م ت ۵۰

بر خاک درش فتادہ می باش مقیم گوہر دوجہان بسوز از آتش قہر

ل ۹۳

عشق آورد ببند گران پای بخردان عشق اندر آورد سر گردنکشان بزیر

م ت ۷۶ و ۱۰۶

مست گوید ہمہ بیہودہ سخن سخن بیہدہ بر مست مگیر

ہر کہ او گیرد بر دست شراب ہر چہ او گوید بر دست مگیر

م ۵۹

گفتم بمرم ز عشقت ای بدر منیر گفتا کہ ز نخل بصرہ خاری کم گیر

م ت ۷۳

از باغ امیر کو خلالی کم گیر

م ۵۹

زلفت بکشم رہا کنم عمدا باز تا باز شود بسوی آن دایہا باز

عیش نبود شدن سوی ماوی باز زیرا کہ بسوی گل شود آخر باز

م ت ۳۶

...

در معرکه یلان تو سرباز گر عاشق صادقی تو سرباز
چون تیغ بلاش بر تو آید از هستی خویشتن تو سرباز
ل ۷۹

در عشق دلا بسی نشیب است و فراز کاهو بره شیر گردد و تپهو باز
ل ۴۴ و ۱۱۷

ای دل چو بجست و جوی و خواری و نیاز وز زاری و بیداری شبهای دراز
دست طلبت بیای وصلش نرسد جان میکن و خون میخور و سردرمی باز
ل ۷۲

باری بنگر که از که میمانی باز

م ت ۱۰۵

در عشق بسی فتد چنین شیب و فراز

م ت ۷۶

زلف ارچه بریده درازست هنوز با زهره و مشتری برازست هنوز
چو گان صفت و کمند سازست هنوز و اندر سر او هزار نازست هنوز
م ت ۲۴

آنانکه ز جام عشق مستند هنوز در تحت تصرف الستند هنوز
از دنیی و آخرت اگر آگاهند در مذهب عشق بت پرستند هنوز
ل ۱۸

بس زود ترا ملال بگرفت از من تا باد صبا بر تو وزد باش هنوز
۵۹۲۲

از جام شراب عشق مستیم هنوز چون ذره ز آفتاب هستیم هنوز

چون ذرۂ نابودۂ مفقود شدہ در عشق تو خورشید پرستیم هنوز

ل ۱۹

فلک بنحس ہی سعد اگر کند تلبیس

گمان بری کہ گذشتت بر در ابلیس

م ت ۹۱

آنم کہ چوہن منم بگیتی در و بس تا بودہ مقیم در مقامی دو نفس

پیمودم راہی کہ می نہ پیماید کس جائی کہ نہ جای بود و نہ پیش و نہ پس

م ت ۳۸

ہجران تو خوشتر ز وصال دگران منکر شدنت بہ رضای ہمہ کس^۱

ت ۳۴- م ت ۱۵ و ۱۰۳ و ۱۹

تو گدائی دور باش از پادشاہ ورنہ بر جان تو آید دور باش

گر وصال شاہ میداری طمع از وصال خویشتن مہجور باش

ل ۶۵

غیرت آمد بر دلم زد دور باش یعنی ای نا اہل از این در دور باش

ل ۶۸

از باغ امیر گو خلالی کم باش

م ت ۲۳ و ۷۳

۱- در مکتوبات بجای ہمہ کس « دگران » آمدہ است .

پیمانہ چوپیر شود بگرداندش

مت ۴۵

کہ نعرہ زند عظم از بیم فراق او کہ رقص کند جانم از وعدہ دیدارش

ل ۶

در انجمنی نشسته دیدم دوشش نتوانستم گرفت در آغوشش^۱

صد بوسہ زدم بزلف عنبر بویش^۲ یعنی کہ حدیث میکنم در گوشش

ت ۴۱ و مت ۱۰۰ و ۱۰۸

کسی سرش نمیداند زبان در کش زبان در کش

ل ۲۰۴، ۲۰۶ و ۲۱۴

آن بت کہ مرا داد بہجران مالش دل گم کردم میان زلف و خالش

پرسند رفیقان من از حال دلم آن دل کہ مرا نیست چہ دانم حالش

ت ۲۲ و مت ۴۷ و ۸۲ و ۸۹

۱ - این رباعی بمعنی بمولانا نسبت داده شدہ است ر . ک . بر باصبات

مولانا صفحہ ۱۸۳ و ضمنا مصراع سوم اینطور ضبط شدہ است :

« رخ را بیہانہ بر رخس بنہادم »

۲ - این مصراع در م ت ۱۰۰ بدین صورت آمدہ است :

« صد بوسہ زدم بر رخ عنبر بوشش »

واقف شوی ای پسر براسرار غمش
آنرا کہ تو نزدیک باو می دانی
گر هیچ گذر کنی بی بازار غمش
آویخته بین ز دور بردار غمش
ل ۸۰

ای جان شکسته در میان آتش
چون مست شدی تو با خیال معشوق
سر مست در آ و بادۂ عشق بکش
پروانه صفت رقص همی کن سرخوش
ل ۲۸

با دل گفتم کہ ای دل زرق فروش
نشید نصیحت و بمن برزد دوش
کم گرد بگرد عشق و با عشق مکوش
تا لاجرمش زماند میمالد گوش
ت ۲۱ و م ت ۱۱۸

آتش بزخم بسوزم این مذهب و کیش
تا کی دارم عشق نہان در دل خویش
عشقت بنہم بجای مذهب در پیش
مقصود زہم توئی نہ دین است و نہ کیش
ت ۹

اندر تن من جای نماند ای بت بیش
گر عزم کنم کہ بر گشایم گک خویش
الہمد عشق تو گرفت از پس و پیش
ترسم لد بعشقت اندر آید سر نش
ت ۲۰ و م ت ۲۷ و ۶۰

خواہم کہ کنون با تو بگویم غم خویش
گر درد مرا نمیکنی مرہم تو
در پر تو نور تو بگرم دم خویش
باری بکن ای پسر مرا دجر و خور
ل ۱۱۷

۱- این بیت را م ت ۲۷ ندارد .

گرد با گری مجلس می سازم و باغ
 لکن چو فرو شود کسی را خورشید
 آخر نه ز عشق تست بر جانم داغ^۱
 در پیش نهد بجای خورشید چراغ
 م ت ۱۲

من خود چه کسم تازنم از عشق تولاف
 عشق تو بچون منی رسد اینت گزاف
 م م ۵۹ و م ت ۲۴

در دریا غرق و لب زبی آبی خشک
 میراست و خزانه بی نافه مشک^۲
 م ت ۷۸

عشق تو بسوخت ای صنم خانه دل
 بشکست غم فراق پیمانۀ دل
 در دانه دیده زان روان کرد ستم
 زیرا که ز من جداست در دانه دل
 ت ۳۶

آن ره که من آمدم کدامست ای دل^۳
 در هر گامی هزار دامست ای دل
 تا باز روم که کار خامست ای دل
 نامردان را عشق حرامست ای دل^۴
 ت ۲۱ و م ت ۱۲ و ۳۷ و ۳۸

در میدانست همی زند هر کس گام
 تا خود که رسد کرا کند کار نظام
 م ت ۱۰۵

۱- این رباعی بعدها بمولانا نسبت داده شده است ر . ک . بر باعیات مولانا
 صفحه ۱۹۰ و ضمنا مصراع دوم آن بدین شکل ضبط شده است :
 « نهم بخدا ز مهر کس بردل راه »

۲ - کذا

۳- درم ت ۱۲ فقط مصراع دوم آمده است .

بی کار مخوان مرا کہ آخر صنما در دامن تو دست بکاری زدهام

م ت ۱۰۴

در عشق تو من بیدل وایمان شدہام وز بہر تو چون زلف تو پیچان شدہام

نی نی غلطم کنون من از قوۃ عشق بگذشتہام از دو کون و جانان شدہام

ل ۱۰

دعوی نکنم کہ عاشق روی توام دن خاک کف پای سگ کوی توام

م ت ۴۵

از وحشت مستی خود ای مایۃ عمر خواہم کہ سر کوی تو اندر رویم

ل ۵

دولت نتوان گرفت جانا بدرم عاشق نتوان نمود کس را بستم

م ت ۱۱۵ و ۱۱۶

چون تو دو ہزار عاشق از غم کشتم کز خون کس آلودہ نشد انگشتم

م ت ۱۰۵

من در خوابم یا تو غلط کردی راہ چون افتادی بمن و من بتو چون افتادم

م ت ۷۴

ترسم کہ من از عشق تو ترسا کردم در زلف چلیپای تو شیدا کردم

در دامت آویزم و رسوا کردم وانکہ بخرابات ز نا کہ روزی

ت ۴۹

چندان غم عشق ماهر وئی خوردم کاو را بمیان اندهش گم کردم
 اکنون ز وصال وز فراقش فردم کو عشق چه معشوق کرا پروردم
 م ت ۶۲

دل تنگ تر از دهان تنگ تو شدم باریک تر از فسون و رنگ تو شدم
 بیمار من از بیهده جنگ تو شدم در یاب مرا که نام و رنگ تو شدم
 م ت ۳۲ و ۱۰۸

از سلسله زلف تو دیوانه شدم بر شمع رخت شبیه پروانه شدم
 از بس که بر یخت چشم خونابه دل با عشق تو خویش و از تو بیگانه شدم
 ل ۱۱۹

این منم یارا که اندر زلف تو موئی شدم

پیش چو گانی که زلفت داشت من گوئی شدم
 م ت ۲۴

مرواریدی بجان و دل بخریدم عالم همه خوار قیمتش میدیدم
 چون حال وی از جواهری پرسیدم سیمینه بصره بود مرواریدم^۱

چون در دو جهان مثال تو کم دیدم از هر دو جهان برای تو ببریدم
 پیوند مرا ز حضرت خویش مبر زیرا که ترا بر دو جهان بگزیدم
 ل ۱۳۱

خالی است سیه بر آن لبان یارم مهرست ز مشک بر شکر پندارم

۱- در تذکره عرفات این رباعی بعین القضاة نسبت داده شده است .

گر شاہ حبش بیجان دہد ز نہارم من بشکنم آن مہرو شکر برداریم

ت ۱۰ و م ت ۸۹

معشوق بلا جوی ستم کردارم وز آب دو دیدہ آستین تر دارم

جانم برد این ہوس کہ در سردارم من عاقبت کار خود از بر دارم

ت ۳۴ و م ت ۴۷

تا جان دارم عشق تو را غمخوارم بیجان غم عشق تو بکس نسیارم

فردا کہ قیامت آشکارا گردد میآیم و آن خمار در سر دارم

م ت ۱۸

تا جان دارم غم تو در جان دارم و اندوہ تو از دو دیدہ پنهان دارم

غمہای تو چون کران ندارد باری بردوش دل خویش کشم تا جان دارم

ل ۱۳۰

تا جان دارم عشق تو در جان دارم وز خلق جهان بجملہ پنهان دارم

از درد تو من بنالم ای مایہ عمر چون درد ترا بجای درمان دارم

ل ۷۴

آن توبہ کہ از دیدن روی تو بود و اللہ کہ ز صد گنہ بتر پندارم

ل ۳۲

من کارك خویش از این بتر یاد آرم این نیز نکو شود چنین پندارم

م ت ۸۲

دل بر نکنم امید کی میدارم تا بو که عنایتی کنی در کارم

م ت ۱۰۴

خواهم که ز دور در جمالت نگرم می نتوانم از آنکه بی پا و سرم
از عالم خود اگر توای مایه حسن نظاره حسن خود کنی رشک برم

ل ۴۰

زین گونه همی داری زیر و زبرم تا پای ز دام تو بیرون نبرم

م ت ۹۱ و ۹۶

هر روز نکوتری و عاشق تر از این هر روز ز عشق تو بحالی دگرم

م ت ۶۱

هر روز طلب کن بمحالی دگرم وز گردش چرخ در جوالی دگرم
و امروز بتازگی بحال دگرم در گوشه شده ز گوشمالی دگرم

م ت ۸۵

هر روز ز عشق تو بحالی دگرم در حسن تو در بند جمالی دگرم
تو آیت حسن را جمالی دگری من آیت عشق را کمالی دگرم

ت ۲۳ و م ت ۴۰ و ۶۲

در کوزه ترا بینم چون آب خورم

م ت ۱۹

آتش شوم و قوت خود از خود گیرم

ل ۱۲۷

این شهر منست و من بدو در میرم تا خود زخم و خود کشم و خود گیرم

م ت ۷۳

گر بحر پر آتش است از شوق تو من خواهم که وجود خود در آن اندازم

ل ۱۲۰

مانند شمع جان خود افروزم روشن دارم جهان و خود میسوزم

می پند دهم که دل بنا کس ندهید خود می نکنم آنچه بنخلق آموزم

م ت ۹۵

هم جور کشم بتا و هم بستیزم با مهر تو مهر دیگری نامیزم

جانی دارم که بار عشق تو کشد تا در سر کار تو شود^۱ نگریزم^۲

ل ۲۴ و م ت ۲۰ و ۱۰۲

۱- در لوابح عوض کار تو شود « کارت نکنم » آمده است .

۲- در م ت ۱۰۲ فقط این بیت آمده است .

در خواب همه بنزد دلبر باشم لب بر لب او نهاده بر بر باشم^۱
 با دل گویم همیشه ایدر باشم بیدار شوم چو حلقه بر در باشم
 م ت ۸۰ و ۱۰۵

پیوسته ز عشق در کشاکش باشم وز غایت بیخودی در آتش باشم
 از من تو مراد من اگر بستانی و انگاه مراد من شوی خوش باشم
 ل ۱۳۶

من بار غمت بهمت خویش کشم هر چند جفا پیش کنی بیش کشم
 دستی که بدان پیش تو آوردم دل آن دست بجان دارم تا پیش کشم
 م ت ۶۶

می نفروشم گلیم می نفروشم گر بفروشم برهنه ماند دوشم
 ت ۳۴ و م ت ۱۰۳

ای خوبتر از دیده و دین و هوشم کو حلقه بندگیت اینک گوشم
 م ت ۱۳۱

گر من کشمت دم مزن و باک مدار چون من دیت کشته عشق خویشم
 ل ۷۷

ای خواجه مزن تو اندرین راه قدم تا هستی خود نیست نه بینی هر دم
 خواهی که شوی تواندرین ره مجرم از دیده بصیر باش و از گوش اصم
 ل ۱۱۴

۳- در م ت ۱۰۵ فقط این بیت آمده است .

بر من زدلم نماند جز نام دلم تا خود بکجا رسد سر انجام دلم
م ت ۸۵ و ۳۳

خوناب از آن همی بیارد چشم کاهلیت دیدنت ندارد چشم
ل ۵۸

من بر سر کوی آستین جنبانم تو پنداری کہ من ترا می خوانم
نی نی رورو کہ من ترا کی خوانم این رسم منست کہ آستین جنبانم
م ت ۳۷ و ۳۸ و ۷۷ و ۵۹ و ت ۱۲

ز اول بنظر نبود قانع جانم و اکنون بخبر کہ بشنود شادانم
آنجا کہ توئی من آمدن نتوانم و آنجا کہ منم تو خود نیائی دانم
م ت ۲۰ و ۳۲

ای عشق چرا همی نہی بر جانم باری کہ بدست کشیدنش نتوانم
من بندہ مطیع آنچنان فرمانم ز نہار مدہ ز دست خود آسانم
ل ۳۶

عشق تو امیر است کنون بر جانم بیچارہ شدہ منتظر فرمانم
در قبضہ قدرت اسیرم اکنون چون نیست پدیدای پسر درہانم
ل ۱

ای آنکہ بنیکوئی بماہی مانی بر تو بدو جو اگر بکاهی مانم
م ت ۵۷

ای آنکه بلطف خود کنی در مانم مگذار مرا بمن که اندر مانم
از غایت مستی که در عشق مراست خواهم که ز تو نشان دهم نتوانم
ل ۹۶

من جمله کتابشان زبر بر خوانم خواهم که دریشان رسم و نتوانم
م ۶۱ و ۶۲

که سرو سہی ماه تمامت خوانم یا آہوی افتاده بدامت خوانم^۱
زان جمله^۲ بگوی تا کدامت خوانم کز رشک نخواهم که بنامت خوانم
ت ۲۹ و م ۴۷

بایسته چو جان و بی وفائی چو جهان زین روی همی جان و جهانت خوانم
م ۴۷

معشوق منم اگر چه بی خویشتم
ل ۴۰

گر تو بهلاک بنده می شاد شوی دارم سر آنکه من ترا شاد کنم
م ۲۴

از من ببرد هر چه ببازم چکنم وانگه بدرد پرده رازم چکنم

۱- این مصراع در م ت ۴۷ بدین شکل ضبط شده است :

« یا کبک دری خوش خرامت خوانم »

۲- در مکتوب عوض زان جمله « زین هر سه » آمده است :

چون نیست وصال حضرتش درخور من با درد فراق اگر نسازم چکنم

ل ۶۸

...

بدان همی کشد این پرده کبود مرا که هر چه پرده رازست پاره پاره کنم

م ت ۱۳۱

...

چندان نازست ز عشق باجان و تنم گویا که تو عاشقی و معشوق منم

ل ۴۱

...

غمگین باشم چو روی تو کم بینم چون بینم روی تو بغم بنشینم^۱

کس نیست بدین سان که من مسکینم کز دیدن و نا دیدن تو غمگینم

ت ۲۷ و م ت ۶۱

...

خواهم که ز عشق تو دگر ساز شوم از ذکر خودی برون روم باز شوم

اندر غلطم اگر دوئی پندارم چون با تو یکی شوم بتو باز شوم

ل ۱۶

...

من نه بروز آیم اندر بر تو که چو خفاشم باید شام شوم

م ت ۱۰۳

...

از آتش عشق تو اگر خاک شوم از دفتر هستی ای پسر پاک شوم

۱- این بیت در م ت ۶۱ نیامده است .

از لوٹ حدوٹ ساحت عزت را پا کیزه کنم چو از خودی پاک شوم

ل ۵

خواهم که ز سر عشق آگاه شوم بیخود بروم بنزد دلخواه شوم

گر اوشوم ای یگانه بر خلق جهان بیزحمت بیخودی همه شاه شوم

ل ۵۷

که دل بدو زلف مه پرست تو دهم که جان بدو نر گسان مست تو دهم

چون از تو فرو مانم و عاجز گردم از دست تو هم قصه بدست تو دهم

م ت ۲۹

گفتم که مگر محرم اسرار آیم با دولت وصل بر در یار آیم

کی دانستم که با کمال دانش در بتکده قابل زنار آیم

ل ۱۱۵

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته ایم و آنهم بسه چیز کم بها خواسته ایم^۱

گر دوست چنان کند که ما خواسته ایم ما آتش و نطف و بوریا خواسته ایم

بستر نیست هر آنچه بنگاشته ایم بفکند نیست هر آنچه بر داشته ایم

سودا بوده است هر آنچه پنداشته ایم دردا که بعشوه عمر بگذاشته ایم

ت ۱۸

۱- در اغلب تذکرها این اشعار بعین القضاة نسبت داده شده است.

یاران همه رفته اند و ما پس رماہ ایم با درد و فراق یاد باقی ہماہ ایم
زان باغم و با اندہ و با تیماریم کایشان همه باہم اند و ما بی ہماہ ایم^۱

ما آینہ ایم و او جمالی دارد او را ز برای دید او دریاہیم
ل ۴۰

عاشقان بر سر ہمی ریزند خاک ما بجای خاک آتش ریختیم
م ت ۹۱ و ۹۶

چندان غم عشق ماہروئی خوردیم کاو را بمیان اندہش گم کردیم
اکنون ز وصال وز فراقش فردیم کو عشق وچہ معشوق کرا پروردیم
ت ۲۳ و م ت ۶۲

در مکر سر زلف تو بیچارہ شدیم وز قہر دو چشم شوخت آوارہ شدیم
از نا پاکی بطبع خونخوارہ شدیم ما نیز بطبع خویش غمخوارہ شدیم
ج و م ت ۶۱ و ۱۰۵ و م م ۵۹

گر چرخ بکام ما نکرده چنبرش ز ہم فرو گذاریم
م ت ۸۰

مانہ مردان جنک و پر خاشیم

م ت ۷۹

۱ - در تذکرہ عرفات این رباعی بعین القضاة نسبت داده شدہ است .

صیادانیم و خود شکار خویشیم

م ت ۶۶

دنیا دانیم و نرد بازی دانیم ما عشق حقیقی و مجازی دانیم

م ت ۶۷

بر رو بخرابات خروشی بزنییم در میکده در شویم و نوشی بزنییم

دستار و کتابرا فرستیم گرو بر مدرسه بگذریم و دوشی بزنییم

م ت ۴۹

هل تا بجهان پر پر و بالی بزنییم وز دولت نا آمده فالی بزنییم

زان پیش که کوس رفتن ما بزند بر طبل امید خود دوالی بزنییم

م ت ۵۹

یار ما در خانه پنهان گشت و در محکم بست

خانه پر غلغل شود گر حلقه بر در زنییم

م ت ۵۱

کی بود جانا که آتش اندرین عالم زنییم

ملت کفر و مسلمانی همه بر هم زنییم

و انگهی از جنت فردوس و دوزخ بگذریم

خیمه جانان برون از کون و کان محکم زنییم

پس نشینیم باتو و با تو همی شربت خوریم

کم زنی را پیشه می سازیم و خود را کم زنییم

ہم دل و جان را فدای حسن روی تو کنیم

ہم عنان عشق را از بیغمی بر غم زنیم

در وجود وصل تو ما فرد و یکتائی شویم

پای ہمت بر دو عالم نیز و بر آدم زنیم

ت ۳۶

خیز تا خاک رضا را بر چرا و چون زنیم

م ت ۷۴

در عشق ز درد جان و از سوزش دل از خوبیت ای نگار آگاہ نیم

ن ۹۸

اندر دو جهان مشرک و کافر مائیم زیرا کہ بت و شاہد و دلبر مائیم

با گوہر اصل هیچ در نامد خور آن گوہر اصل را چو درخور مائیم

ت ۳۳

در عالم جان آب حیوتست غذای ما ندما چو تو در ہر دو جهان عاشق مائیم

م ت ۱۸

جانا تو بدہ شراب و جانم بستان مستم کن و از ہر دو جهانم بستان^۱

۱ - در نسخہ خطی تمہیدات (متعلق بکتابخانہ مدرسہ عالی سہ سالار)

در این بیت عوض «نوبدہ» در مصراع اول «می ہم رہ» آمدہ است و بعد از این

بیت دیگری بدین شکل ضبط شدہ است :

از دست ہم سود و زیانم بستان

تا ہشیارم سود و زیان میطلبم

س ۱۹۱

با کفر در اسلام بدن ناچار است خود را بنما از این و آنم بستان

ت ۳۸

در هر نفسی هزار دامت ایجان نامردان را عشق حرامست ایجان^۱

م ت ۱۵ و ۱۰۳

جان و دل و دیده‌ام بسازار غمت و الله که بجهت نیرزد ایجان

ل ۹۵

ای دریغا چنان قدسی در درون این جهان

کس ندیدستش عیان و کس نداشتش نشان

گر کسی گوید که دیدم در مکان و لامکان

بر درخت غیرتش آویختندش پیش از آن

ت ۲۶

۴

راهی که فرشتگان در آن پای نهند آن راه بیای خود بریدن نتوان

ل ۱۴

آن نقد که در خزانه دل باشد آسان آسان بدو رسیدن نتوان

ل ۶۷

بدبختی را گره گشودن نتوان و احوال بهر کسی نمودن نتوان

گر چرخ فلک بهره ما غم کارد شادی بهر حال درودن نتوان

م ت ۷۳

۱- این مصراع در م ت ۶۱ و ۹۲ نیز آمده است .

من پادشہی شوم بہ پیدا و نہان گر حاصل من تو باشی ایجان جهان

ل ۸۷

آتش بدلم در زدی و نطف بجان وانگہ گوئی کہ راز ما دار نہان

م ت ۵۷ و ۱۰۷

اندوہ تو می دراندم گرد جهان سودای تو پیدا و نشان تو نہان

ت ۷۵ و ۱۳۱

در نور مقدسش چو گشتم پنہان وز حد مکان گذشتم ای جان جهان

در پردہ عزاو مقرب گشتم اندر تن من نہ این بماندست ونہ آن

ل ۵۰

ناچار زیاد ناز باید بردن با ناز غم دراز باید بردن

چندان بر او نیاز باید بردن تا بوزندہ را نماز باید بردن

م ت ۲۰

از عتاب سایہ همچون دوست درنتوان رسید

جان بیاید دادن و چون سایہ بیجان آمدن

ل ۱۱۲

جان درین رہ نعل کفش آمد بیندازش زیبای

کی توان با کفش پیش تخت سلطان آمدن

ل ۱۰۳

نہ روی شدن نہرای ایدر بودن چون دایرہ سر کشتہ و بی سر بودن

م ت ۱۰۸

جز با تو خطاست نرد جان بازیدن جان یافتن است با تو جان بازیدن
م ت ۵۲

یاد آمدت آن آمدن ما بسر کوی دزدیده در آن دیده شوخت نگرستن
م ت ۱۰۰

همه رنج من از بلغاریانست که مادام همی باید کشیدن^۱
گنه بلغاریان را نیز هم نیست بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست و لکن کس نمیارد چخیدن
همی آرند خوبان را ز بلغار برای پرده مردم دریدن
لب و دندان این تر کان چون ماه بدین خوبی نبایست آفریدن
که از بهر لب و دندان ایشان بدندان لب همی باید گزیدن
م ت ۳۰ و م ت ۶۰

ای باغبان بیا و در باغ باز کن چون من در آیم و بت من در فراز کن
م ت ۹۳

یا برو همچون زنان رنگی و موئی پیش گیر

یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن
م ت ۱۱۱

زورق شامی بیاور پر سهیل شام کن مشتری رویان مجلس راسهیل آشام کن
م ت ۱۰۶

۱- این اشعار بعدها بناصر خسرو نسبت داده شده است.

ای نوش لباً چو زہر نابی با من وی رحمت^۱ دیگران عذابی با من
دستم نگری چو دست یابی با من خورشید جهانی و نقابی با من^۲
م ت ۶۰ و ت ۳۰ و م م ۱۹

آمد بت من کارد کشنده بر من گفتا کہ در این شہر تو باشی یا من
م ت ۸۱

معشوق مرا گفت نشین بر در من مگذار درون کہ کس بیاید بر من
آن کس کہ مرا خواهد گو بیخود باش وین در خور کس نیست مگر در خور من
ت ۵۳

چون روی بیک سوی ندارد دل من مانا کہ ہمی روی ندارد دل من
در عشق چنان شدم کہ در معرفت گوئی کہ ہمی بوی ندارد دل من
ل ۳۹

در راہ تو من کیم کہ در منزل من از چہرہ تو گلی دمد بر گل من
این بس بکند ز عشق تو حاصل من کز عشق تو آراستہ باشد دل من
ت ۱۵

آسان آسان ترا بنگذارم من با زلف و رخ تو کارها دارم من
م ت ۱۰۴

کفتم ملکا ترا کجا جویم من در طلعت تو وصف کجا گویم من

۱ - در م ت ۳۰ « راحت » ضبط شدہ است

۲ - این بیت را م ت ۳۰ ندارد .

گفتا که مرا مجوی در عرش و بهشت در دل جو که نزد دل پویم من
ت ۹

از بخت بلند اوفتادم بتو من اینزد داند که سخت شادم بتو من
م ت ۱۶

یک روز گذر کردم بر کوی تو من ناگاہ شدم شیفته روی تو من
بنواز مرا که از پی بوی تو من ماندم شب و روز در تکاپوی تو من
م ت ۵۷

بار نامه ما و من در عالم حسیت بس

چون از این عالم برون رفتی نهما ماند نه من
م ت ۶۶

در مصحف عقل حرف طامات ببین بر سدره بر آیی و پس خرابات ببین
بگذر ز صفات او و در خود بنگر بیواسطه تجلی ذات ببین
ل ۶۴

حیرت اندر حیرت است و بستگی در بستگی

که یقین گردد گمان و گه گمان گردد یقین
ل ۱۳۵

یا من بمیان رسول باشم یا تو^۱ تنها ز همه جهان من و تنها تو

۱ - این مصراع در م ت ۱۰۰ تنها آورده شده است .

خورشید نخواهم که بر آید با تو آئی بر من سایه نباشد با تو

ل ۱۲ و م ت ۱۰۰

چون خدۀ خورشید بنور رخ تو آواز دهی عدم دهد پاسخ تو

م ت ۶۰

زان فتنه شدم به دوزخ انور تو کاندر دو جهان نیست کسی در خور تو

ل ۱۲۹

فریاد ز تو درد فراوان از تو^۱ در باز گه میروم جامه دران از تو

م ت ۱۰۸

تا چند مرا زیر و زیر داری تو وز عالم خویش بر گذر داری تو

با این همه مر مرا همین بس باشد کز درد دلم مها خبر داری تو

ل ۳۱

از نقد وجود من هدف سازی تو بس ناولك قهر در من اندازی تو

خوش باشدم آن مقام کز هر کب حسن بیواسطه بد سوی من تازی تو

ل ۵۱

در عالم عشق اگر بکار آئی تو در دفتر عشق در شمار آئی تو

جبریل امین ز کاب دار تو بود بر مر کب عشق اگر سوال آئی تو

ل ۶

۱- در مکتوب ۱۰۵ این مصراع آمده است .

ای دل ز جهان نیک و بد بیرون شو وز عالم بیخودان تو خود بیرون شو
خواهی که ز وحدتش تو آگاه شوی بگذار ازل پس ز ابد بیرون شو
ل ۱۸

کعبه و بتخانه حجابند و بس روی دلم سوی رخ یار کو
قبله بدل گشت درین ره مرا خیز بگو قبله کفار کو
ل ۲

در نقطه اگر سر سخن می بینی از حرف مقدس آنچه خواهی میگو
ل ۱۱۱

جهان عشق فراخست و تنک سینه تو حدیث عشق دراز است و دست تو کوتاه
م ت ۶۱

گفتی که برو حدیث ما کن کوتاه^۴ ای دوست کجا روم کجا دانم راه
ل ۲۳ و م ت ۱۸

فرود آر ای عماری در زمان ماه عماری یکزمان بر گوشه راه
مهار اشتر از منزل مکش پیش مشو در خون ما الله الله
مرو چندان که ما یک دم بر آریم مگر از خاک اندیشید آن ماه
مگر دستور باشد تا در این راه چو دیگر بندگان باشیم همراه
م ت ۵۷

بترسم از این بی کرانه سپاه کشان گوش بگیرت و دیده تباه
م م ۱۴

من بادل و با یار نمی دانم راه
کس می نرھاندم ازین غم يك راه
کردم بدو دست خویش ای کار تباه
جانا چه کنم جز آنکہ میگویم آہ
م ت ۱۰۸

از غمزه تو رخنہ شود سنگ سیاہ

م ت ۵۷

از عشق کہ کرد ای دل ابلہ توبہ
تا من کنم از وصال آن مہ توبہ
شب تیرہ و بادہ روشن و خلوت خاص
او حاضر و من عاشق و آنکہ توبہ
ل ۳۱

اندر رہ عشق کفر و ترسائی بد
در کوی خرابات تو رسوائی بد
زنار بچار طاق یکتائی بد
سودائی و سودائی و سودائی بد
ت ۵۱

در عشق ملامتی و رسوائی بد
کافر شدن و گبری و ترسائی بد
پیش ہمہ عاقلی و رعنائی بد
و اندر رہ او شیوہ سودائی بد
ت ۵۰

جانا دلم از زلف خود آویختہ
وین جان بغم عشق بر آویختہ
تا بر دلم این شور بر انگیختہ
خون جگرم ز دیدن آن ریختہ
ت ۵۰

کویند مرا ای ز وطن بگسسته
چو بی چونم دلشده و جان خسته

بر ناله رود میزنم پیوسته بگسست هزار جای و برهم بسته

م ت ۱۰۳

مانند طلسم روزگار افسون چه جز صبر علاج گردش گردون چه
با این همه تدبیر می گلگون چه فردا نه بدید و دی برفت اکنون چه

م ت ۶۱

من می نکم بار ملامت بر من بازی ز برای چیست انصاف بده

ل ۹

ما را خواهی تن بگمان اندر ده چون شیفتگان سر بجهان اندر ده
دل پر خون کن بدیدگان اندر ده وانگه ز پی دیدن ما جان در ده

م ت ۶۱ و ت ۱۳

*** ع

آنها که بیامدست زیبا آمد دانی که بیامده چه آورده

م ت ۷۵

عاشق بنیاز خویش مشغول شده معشوق بنیاز خویش موصول شده
فارغ شده عشق از وجود هر دو در خود ز خودی خویش معزول شده

ل ۳۷

عاشقان را جام می باخم می هم سنگده هر کسی را در نو او در خور فرهنگده

ت ۳۴ و م ت ۱۰۶ و ۱۰۲

نا ساخته روزگار را ساز مده عالم همه زحمت است آواز مده

گفتی کہ سر رشته چرا گم کردی ز نهار از این حدیث سرباز مده

م ت ۶۱

روزی دو سه کاندین جهانم زنده شرم بادا اگر بجانم زنده

آن لحظه شوم زنده کہ پشت میرم و آندم میرم کہ بی تو مانم زنده

ت خ ۱۳۸

ترسم بروم سرو روان نا دیده بیرون شوم از جهان جهان نا دیده

م ت ۱۰۵

ای شمع بہر جمع منت پروانہ در عشق توام دمی بخود پروانہ

لعل تو مرا بوسککی پذیرفته است بازلف بگو تا بدهد پروانہ

ت ۴۹

ابروی تو با چشم تو ہم پہلویہ ہمسایہ طرار یکی جادویہ

و ان خط ترا نگاہبان کیسویہ داند ہمہ کس کہ پاسبان ہندویہ

ت ۲۲

پیری دیدم ز عشق در غرقابی وز کسریہ بگرد او کردابی

گفتم کہ ز بہر کیست این گریہ تو گفتا کہ ز بہر دلبر نایابی

ل ۲۰

فردات کند خمار کامشب مستی

۶۴۴

ای کاش دیده در رخ او ننگریستی تا دل بجرم دیده گرفتار نیستی

م ت ۱۰۵

هیچی هیچی و زان حدیثک هیچی^۱ کزما و هوا نواله نتوان پیچی^۲

م ت ۹۵

رو دل بکسی ده که نمیرد با تو از درد فراق او نگریی باری

ل ۵۸

چون موی شدم زرنج هر بیدادی در دهر که دیدست چومن ناشادی

بر خیزد اگر رسد بمن هر بادی چون چنگ زهر رگی زمن فریادی

م ت ۸۵

چو گان زلفا اگر تو فرمان ببری چیزی که بگفته پیاپان ببری

۱- این مصراع در م م ۴۸ نیز آمده است .

۲- کذا

فرمان ببری زلف بمیدان ببری چو گان سازی و گو ز شاہان ببری

ت ۲۹ و م ت ۵۱

اسرار خرابات بدستان ببری تا سجده بہ پیش بت پرستان ببری
پاکیزہ نگردی تو ز آرایش خود تا بر سر خود سبوی مستان ببری

ل ۱۰۲

در سرای مرا گاہ گاہ حلقہ بزن صواب نیست کہ بیگانہ وار بر گذری

م ت ۴۷

از لطف بہر تنی روانی دگری در تو کہ رسد تو خود جہانی دگری

م ت ۸۱

در عالم خود اگر مکانی سازی بیخود شوی و بیوی خود در سازی
بہتر باشد از آنکہ از طنازی باہستی خود تو عشق کمتر بازی

ل ۲۷

ترسم کہ چو دست سوی من بازی نردیدم از آن دشی کہ دور اندازی

م ت ۹۵

گر ہر چہ ترا هست ہمہ در بازی وز ہستی خود جدا کنی انہازی
باشد کہ ز خود باز رہی در تازی در پرتو نور او پناہی سازی

ل ۱۵

چون نیست وصال آن نگارم ممکن آن به که ز راه او روان برخیزی

ل ۴۰

ما را چه زیان تو بر زیانی باشی

م ت ۷۳

حالی بجهان زارتر از حال دلم نیست تانیست دل آشوب تر از حال تو حالی

م ت ۳۹

ما را چه از آن که تو گل و بادامی

م ت ۴۰ و ۱۰۵

که عاقلمی حدیث تو کم کنمی راه سرگفت و گوی محکم کنمی

دل سوخته چند فراهم کنمی هر گفته بگویمی و ماتم کنمی

م ت ۳۲

عشق است نشان بی نشانی از خود چو برون شوی بدانی

م ت ۸۴

از حالم اگر عالمیان بی خبرند از عالم آن بس که تو حانم دانی

م ت ۶۰ و ۹۱ و ۱۰۲ و ۱۳۰ و ت ۳۴

گر بر سر من خار و خشک بارانی باران ترا دوخته‌ام بارانی

م ت ۲۰ و ل ۲۳

...

مر جفدانرا نسازد آبادانی^۱ بفروخته یار بدین ارزانی

من دانستم که تونه بازرگانی سودت نکند زر چو بغم ارزانی

م ت ۱۱۹

...

وین سوی اجل بین که چونی زان سوی اجل چنان بمانی

م ت ۱۳

...

می ترس دلا از آن که سرمایه عمر از دست تو کم شود تو مفلس مانی

ل ۲

...

موقوف بجان اگر بمانی مانی زیرا که چو در عالم جانی جانی

این نکته اگر نیک بدانای دانی هر چیز که در جستن آنی آنی

ل ۱۲۹

...

آنها که نیامدست از اینها چه عجب عشق آمدنی بود نه آموختنی

م ت ۱۹

...

آنها که نه بینی ای صنم چند زنی

م ت ۴۲ و ۶۰

۱- این مصراع در م ت ۱۲۵ نیز آمده است .

تبع خویش از خون هر تردامنی رنگین مکن

چون تو رستم پیشه آن به که با رستم زنی

صد هزاران جان متواری در آری زیر زلف

چون بده کو کب کمند حلقه‌ها را خم زنی

م ت ۲۴ و ۵۷

تا هر چه علایق است بر هم نرنی

تا آتش در عالم و آدم نرنی

ت ۹

شرمت ناید که در غمش خواب کنی

در میکده‌اش اگر بیایی بازی

ل ۷۱

گر صبر کنی درم درم سود کنی

م م ۱۱

با دوست چنین کنی بدشمن چه کنی

م م ۳۰

نسبت مهر حاشا و کلا یادت نکنم که نه فراموش منی

م م ۵۹

با عشق در آی تا عجبها بینی

م ت ۱۷ و ۵۷ و ۵۹ و ۱۰۳

در آینه عشق همی دار نظر تا بو که درو عکس جمالش بینی

ل ۱۳۴

اندر طلب یار همی باش چو گوی بی یادی خویش تواندر تک و پوی

کان چیز که در پرده وحدت باشد در بیخودی ای پسر نماید بتو روی

ل ۱۱

در عشق اگر نیست شوی هست شوی در عقل اگر هست شوی پست شوی

وین بو العجیبی بین که از باده عشق هشیار گهی شوی که سرمست شوی

ل ۱۱۳

از هستی خود اگر گهی دور شوی بر لشکر بیخودی تو منصور شوی

ناظر نشوی اگر تو بر لشکر عشق این بس باشد ترا که منظور شوی

ل ۸۸

چون نیست بسی فایده اندر بودت آن به که باصل خود همی باز شوی

ل ۵۳

تا سخره عام و آن غوغا نشوی تهمت زده جهود ر ترسا نشوی

بیزار ز کیش خویش عمدا نشوی در مجلس عاشقان تو زیبا نشوی

م ت ۱۰۶

شب روز کند یاد چو بنماید روی وز روز شب آرد جو بگشاید موی
آن بنماید که تا بیاراید کوی وان بگشاید تا که بگشت آید موی

م ت ۸۲

خواهی که سخن زجان آگه شنوی و اسرار درونی شهنشه شنوی
کم گرد ز خویش تا تواز هستی خود بیخود همه انی انسا الله شنوی

ل ۱۳

صد دله یاری و یار یک دله خواهی

م ت ۸۶

ع

منگر تو بدان که بی نوا گشت رهی پیمانہ گہی پر شود و گاہ تہی

م ت ۶۷ و ۳۸

لب را بلب آب برو پاک بشوی^۱ آن لب چکنم بوی کسان آید از اوی
زنهار از آن لب که مرا بوسه دهی آن لب بلب کسان دیگر بنہی^۲

م ت ۶۸ و م م ۱۵

۱ - این مصراع در م ت ۶۸ بدین صورت ضبط شده است :

« لب بر لب می نهی برو پاک بشوی »

۲ - این بیت را م ت ۶۸ ندارد .

ای گوهر خوب و روشنائی تر عالم مائی از کجائی
در عالم ما آمده غریبی دامن بیقین کہ نہ جدائی
م ت ۵۰

روشن تر از آفتاب باید بدر آئی تا بشناسد ترا مزاج هر سودائی
م ت ۶۳

گفتی بدگر کسی تبع شوای بینائی گر تو دگری چو خویشتن بنمائئی
ل ۲۲ و م ت ۱۸

روزی بسر کوی عیاران نائی

م ت ۱۰۷

گفتم کہ توئی گفت منم چون توئی

ل ۱۲۲ و ۷۲

یقین دان کو نباشی تو و لیکن نباشی در میان آنکہ تو اوئی

ل ۱۳۷

ای آنکہ ہمیشہ در جهان می پوئی این سعی ترا چا سود دارد کوئی
چیزی کہ تو جویمان نشان اوئی با تست همی تو جای دیگر جوئی

ت ۹

کتمتُ الهوی يوم النوی فترتُفت به ز فراتُ ما بهنُ خفاء
 یکنن یقطعن الحیازیم کلما تمطت بهن الزفرة الصعداء
 ش ۲۷

اقول لنفسی و هی طالبة العلی لک الله من تطلابه للعلی نفسا
 اجیبی المنایا ان دعکت الی الردی اذا ترکت للناس السنةُ خرسا

و قالت نساء الحی ابن ابنُ اختنا الا اخبرونا عنه حییتم وفدا
 رعاه ضمانُ الله هل فی بلا دکم اخو کرم یرعی لذی حسب ٔهدا
 فان الذی خلفتموه با رضکم فقی ملاء الاحشاء هجرأنه وجدا
 ابغدادکم تنسیه ارونده مربعا الاخاب من یشری ببغداد اروندا
 فدتهن نفسی لو سمعن بما اری همی کلُّ جید من تنهدھا عقدا
 ش ۲۹

رمونی و ایاها بشنعاء هم بها احق ادال الله منهم فعجلا
 بامر ترکناه و رب محمد عیاناً فاما عفة او تجملا
 ش ۳۹

قد قیل ان الاله ذو ولد و قیل ان النبی قد کھنا
 لم یسلم الله من معاندة الخلا ق و لا رسله فکیف انا
 ش ۳۷

۱- ابن دویت را الصفدی در اوافی بالوفیات به عین القضاة نسبت داده است.

ولا يكشف الغمَاءَ الا ابنُ حُرَّةٍ يرى غمرات الموتِ ثم يزورها
م ت ۴۱ و ش ۶۳

...

ولو انَّ الغرابَ اهتمَّ همى و فكر فِكْرَتى شابَّ الغرابُ
ش ۲۰

...

فلما استبانَ الصبحُ ادرج ضؤُهُ بانوازه انوارَ ضوءِ الكواكبِ
يُجرُّهم كاساً لواءُ بتلى اللظى بتجرُّعه طارت كاسرعِ ذاهب
ل ۲۷

...

ان فى الغربة ابكى ما بكت عينُ غريبُ

لم اكن يوم خروجى من بلادى بمصيب

م ت ۶۱

...

و كنت اذا ما حدث الناسُ بالهوى ضحكتُ و هم يبكون بالعبرات
فصرت اذا ما قيل هذا متيمُ اجبتهمُ بالنوحِ و الزفرات
م ت ۳۳

...

ايتُ مهاجرين فعلمونى ثلاثة اسطرٍ متوالياتِ
كتابُ الله فى رِقِ نقى و اياتِ نزلنَ مفصلاتِ
و خطوا لى ابا جادٍ و قالوا تعلمُ سعفاً و قرشياتِ
وما انا و الكتابةُ و التهجى و ما خطوا البنين من البناتِ
ش ۳۱

عجبت لمن يقول ذكرت ربي
فهل أنسى فاذا كرت ما نسيت
شربت الحب كاسا بعد كاس
فما نفذ الشراب ولا زويت
ش ۸۱

سائل قضاة هل وفيت بذمة
ام هل وضعت الامر حين ولت
فلرب كبش كتيبة اجر رته
رمحي و نار للحروب صليت
و لرب ابطال لقيت بمثلهم
فسقيتهم كاس الردى و سقيت
و اخ يجيب المستضيف اذا دعا
والخيل تعثر في العجاج رزيت
فلا طلبن المجد غير مقصر
ان مت مت و ان حيت حيت
ش ۶۷

اذا طلع الصباح بنجم راح
تساوى فيه سكران وصاحي
ش ۷۸

حيالك يا همذان الغيث من بلد
سفاك يا ماوشان القطر من واد
ش ۲۸

سأزجي اليه بعملات سواهما
طلائح انضأها التوقص والوخذ
و اكحل اجفان الرجاء بقرية
ثوى جسمه فيها فاجفانه رمد
فان لم تبلغني اليه ركائبى
فلا سرها عشب ولا ضمها ورد
ش ۷۲

و عادة من سلفى معد
تغزى الى خير اب و جد
يكنفها ججاج كالاسد
تغزو العدى على جباد جرد
ش ۷۲

بكل صمصام صقیل الحدی و ذابل من الرماح الملدی
 زارت و صحبی هجعت بنجدی فی خفرات من خوانی سعدی
 و طئن هامات الرئی و الوهدی الی زحیب الباع واری الزندی
 یلبس ثوبی کرم و مجد فی عیش لذیذ رغدی
 و بت جذلان و هند عندی الثمها متشجاً بالرندی

وَأَجْتَنِي بِاللَّثَمِ وَرَدَ الْخَدَّ

ش ۶۶

لاذنب لی غیر ما سیرت من غرر شرقاً وغرباً وما احلمت من عقد

ش ۳۰

و اذا قال قائل هو بلا هو و انا لا انا فما اذا یرید

اکرز طرفی لا ازی من احب و فی الدار ممن لا احب کثیر

ش ۳۷

القلب یحسد عینی لذة النظر و العین تحسد قائل لذة الفکر

ش ۶۲

فلا تحتقر نفسی و انت حبیبها فلال امرء یصده الی من یجانس

ش ۳۰

فما خدع الاجفان بعدک غفوة و لا وطن الاجفان فبذلک ادمع

۱- این بیت را الصفدی در الوافی بالوفیات به عین القضاة نسبت داده است .

لہا مقلتاریم۔ فلو نظرت بہا
 لاصبح مشغوفاً معنی بذکرہا
 الی عابدٍ قد قام للہ وابتہل
 کان لم یصم للہ یوما ولم یصل
 ل ۶۱

و خجلتی من وقوفی باب دارہم۔
 قلت الغریبُ الذی ضل الطريقُ بہ
 قالوا انصرف راجعاً لیس الطريقُ کذا
 و قولِ قائلہم من انت یارجلُ
 فآرشدو نی فقد ضاقت بی الحیلُ
 کیف انصرافی ولی فی ذکر کم شغلُ
 ل ۱۵

تیقنتُ بالبرہان من طرُقِ العقل۔
 سمیعٌ بصیر عالم متکلم
 يقوم بہ ما فی سموتہ العلی
 و لیس لنا من خالق و مصور
 وجود قديم لا کدعوی اولی الجہل۔
 مریدِ قدیر ذی حیوۃ و ذی فضل
 و فی ارضہ السفلی من الحزن والسہل
 سوی الواحد القیوم فی العلو والسفل
 ش ۷۴

ولاریب لی فی انه مُہلک الوری
 و ان رسول اللہ افضل خلقہ
 و ان الذی ادی الینا محمد
 و ان الذی بعد الممات جمیعہ
 فهذا اعتقادی و اعتقادُ مشائخی
 فہل بین شرق الارض والغرب مسلم
 و مجیبہم فہو المجدد و المبلی
 و قولی ذو فضل و ما ہو بالہزل۔
 کما قالہ حق من الفرع والاصل۔
 علی ما حکاہ المصطفی خاتم الرسل
 و اسلافی الماضین و اللہ من قبلی
 یخالف فیہم ذوی العقل والنقل۔

و کم زن من فی بردتی خصمائه
بعوراء من قول و شنعاء من فعل
فما لی ورب الراقات الی منی
سوی دعوة ادعو بها اللہ من شغل
الہی طہر وجہ ارضک منهم
و ان صح ما قالوا فطہرہ من مثلی
ش ۷۴

الا لیت شعری هل ترى العين مرة
ذری قلنی ارونند من ہمدان
بلاد بها نیطت علی تمانمی
و ارضعت من عفاتها بلبان
ش ۲۶

اتاک المر جفون برجم غیب
علی دہش فجئتک بالیقین
ش ۳۵



فصل دوم

اشعار استشهاد شده

سنائی :

چو تن جان را مزین کن بعلم دین که زشت آید

درون سو شاه عریان و برون سو کوشک پر دیبا

ی

امیر معزی :

بیار آنچه دل و جان بیکدگر کشدا نهنگ وارغم از جان ما بدر کشدا

اگر بساغر دریا هزار باده کشم هنوز مستی من باده دگر کشدا

غلام ساقی خویشم که با مداد پگه مرا ز مشرق خم آفتاب بر کشدا

در نشاط من آنکه گشاده تر باشد که مست باشم و ساقی مرا بدر کشدا^۱

م ت ۴۰ و ۴۲

گر حریفان از دمام سر به پیچانند رواست

بر کف من نه که پوز زال به شب دین را

جان مامی را و قالب خاک را و دل ترا

وین سر پر ذلت و وسواس تیغ تیز را

م ت ۸۲ و ۱۰۲

۱- در م ت ۴۰ فقط بیت اول و در م ت ۴۲ سه بیت اخیر آمده است و ضمناً

در دیوان امیر معزی مصراع دوم بیت اول بدین ترتیب «بسر کش آنچه بلا والم کشدا»

و مصراع دوم بیت دوم بدین ترتیب «هنوز همت من ساغر دگر کشدا» ضبط شده است.

سنائی :

ساقیا دل شد پراز تیمار پیر کن جام را بر کف مانہ سہ بادہ گردش اجرام را
تا زمانی بی زمانہ جان و دل شادان کنیم کم کنیم از دل زمانی محنت فرجام را^۱
نام ہا ہر یخ نگار دستا تکینی سر بمال جز بہ بی نامی کہ باید در دو گیتی نام را^۲
م ت ۴۰

با عشق روان شد ز عدم مر کب ما روشن ز شراب وصل دایم شب ما
زان می کہ حرام نیست در مذهب ما تا باز عدم خشک نیابی لب ما^۳

مرد باید کہ بوی داند برد ورزد عالم پر از نسیم صباست^۴
م ت ۹۱ و ۵۶

خواجہ احمد حموی :

آن جوهر اصل را عرض این دل ماست
آن دل کہ برون ز کون و کان منزل ماست
وین طرفہ نگر کہ این سخن مشکل ماست
پیش از این و کان چہ بود آن حاصل ماست
ت ۲۹

۱- این بیت در دیوان سنائی بدین شکل ضبط شدہ است :
تا زمانی بی زمانہ جام می بر کف نھیم بشکنیم اندر زمانہ گردش ایام را
س ۵۸۲

۲- این بیت را دیوان سنائی ندارد .

۳- این رباعی ہمہا بمولانا نسبت دادہ شدہ است رجوع کنید بر رباعیات مولانا

صفحہ ۸

۴- در م ت ۵۶ فقط مصراع اول آمدہ است .

ابوسعید ابوالخیر :

مارا پس از این جهان جهانی دگر است جز دوزخ و فردوس مکانی دگر است^۱
 آزاده نسب زنده بجانی دگر است وان گوهر پیا کشان زکانی دگر است
 ما را گویند کاین نشانی دگر است زیرا که جز این زبان زبانی دگر است

ت ۵ و م ت ۳۵

احمد غزالی

آزاده بساط مهره تقدیر است در راه مراد خویش بی تدبیر است
 آن مهره توئی و نقش دورش تمثال گر خود همه بردیده خود تقصیر است

م ت ۶ و ۴۲

بی عاشق و عشق حسن معشوق هب است تا عاشق نیست ناز معشوق کجاست
 در فتویٰ شرع اگر چه این قول خطاست مشاطه حسن یار بی صبری ماست

ل ۱۱۸

احمد غزالی :

ای خدا آئینه روی جمالت این دل است
 جان ما بر گک گل است و عشق تو چون بلبل است

۱- در م ت ۳۶ فقط بیت اول آمده است که مصراع اولش بدین شکل است :
 « ما را جز از این زبان زبانی دگر است »
 و در اسرار التوحید بجای « پس از » در مصراع اول « بجز » آمده است
 و بیت دوم و سوم را ندارد بلکه بیت دوم بدین شکل آمده است :
 فلاشی و عاشقیش سرمایه ماست فرابی و زاهدی جهانی دگر است
 در کشف الاسرار نیز مصراع اول بدین شکل ضبط شده است :
 « ما را بجز این زبان زبانی دگر است » و بیت سوم را ندارد .

در جمال روی تو خود را بہ بینم بی وجود
 پس بدین معنی مراد ہر یکی خود حاصل است
 در ازل موجود بودم سایہ مر نور تو
 در ابد ہم شرب یکتائی کہ ما را منزل است
 عاشقان در عالم ق و حروف ن و ط
 ہم نشینان خدا را این مقام اول است
 گر ہمی خواہی بدان کاین چہ جایست و کجا
 در درون دو جہان آنجا کہ شہر بابل است
 از مراد خود برون آی و مراد دوست گیر
 این چنین کس پیش مجنونان نجیب و عاقل است
 ورنہاد تو ہمی محبوب ماند زین ہمہ
 خاک بادا بر سرت کاین کار تو بس مشکل است
 ت ۴۲

ابوسعد ابوالخیر

ای دریغا جان قدسی از ہمہ پوشیدہ است
 پس کہ دیدست روی او یا نام او بشنیدہ است
 ہر کہ بیند حسن او اندر زمان کافر شود
 ای دریغا کاین شریعت لفر ما بریدہ است
 کون و کان بر ہم زن و از خود برون شو تا رسی
 کاین چنین جانرا خدا از دو جہان بگزیدہ است
 ت ۳۶

سنائی :

اسبی که صغیرش نرنی خوش نخورد آب

اکنون نه مرد کم از اسب نه باده کم از آبست

م ت ۲۱

سنائی :

محراب جهان جمال رخساره تست سلطان فلک اسیر و بیچاره تست

شور و شر و شرک و کفر و توحید و یقین در گوشه چشمهای خونخواره تست

ت ۱۹

در گوش تو هر چه زر و مروارید است آن از رخ و چشم من فرو باریدست

م ت ۳۸

احمد غزالی :

تا جام جهان نمای در دست منست از روی خرد چرخ برین پست منست

تا کعبه نیست قبله هست منست هشیارترین خلق جهان هست منست

ل ۴۸

شهر و وطن ما ز عیان بیرونست وین راز نهفته از نهان بیرونست

آن با نقطه است و نقطه زان بیرونست بر هر چه مثل زنی از آن بیرونست

یعنی که خدا از دو جهان بیرونست جانم ز حق است و حق ز جان بیرونست

ت ۲۵

ابو سعید ابوالخیر :

چشمی دارم همه پر از صوت دوست بادیده مرا خوشست چون دوست در اوست
از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست یا اوست بجای دیده یادیده خود اوست
ل ۱۰۶

ابوالحسن خرقانی :

عنبر زافی که ماه در چنبر اوست شیرین سخنی که شهد زرشکر اوست
ز آن چندان بار نامه کاندرا سر اوست فرمان ده روز گار فرمان بر اوست
م ۲۰

سنائی :

ای پیک عاشقان گذری کن بیام دوست بر کرد بنده وار بگرد مقام دوست
گرد سرای دوست طوافی کن و ببین آن بار و بار نامه و آن احتشام دوست
خواهی که نه رخ مشک شکستد شود بچین بر زن بزلف پر شکن مشک فام دوست
خواهی که کاروان سلامت بود ترا همراه خویش کن بسوی عاسلام دوست
م ۴۰

در عالم پیر هر کجا بر نائیبست عاشق بادا که عشق خوش سودائیبست
عاشق شدن آئین چو من شیدائیبست ای هر که ندعاشق است او خود زائیبست
م ۷۸

ای بوالعجب از بس که ترا بوالعجیبی است

و هم همه عشاق جهان از تو غیبست

مسکین دل من ضعیف و عشق تو قویست

بیچاره ضعیف کش قوی بساید زیست

م ت ۱۰۲ و م م ۶۰ و ت ۲۰

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان آنکه شود پدید که از ما دو مرد کیست

ج

آنرا که خیالش از دل دلبر نیست زان خال و خط و زان لب چون شکر نیست

جان و دل من دو ابرو و زلفش برد زین واقعه جز که مشرک و کافر نیست

۲۲ ع

سنائی :

گری پای من از عجز طلبکار تو نیست تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست^۱

پی زان نایم که دل خریدار تو نیست خود دیده من محرم دیدار تو نیست

م ت ۵۱

فردوسی :

از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر ترا راه نیست

م ت ۷۵

در عشق تو از ملامت ننگی نیست با پنجه آن از این سخن جنگی نیست

۱- درم ت ۷ فقط مصراعهای دوم بیت اول و دوم بصورت يك بیت و بشرح زیر

آورده شده است :

تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست خود دیده من محرم اسرار تو نیست

این شربت عاشقی همه محرم راست نا محرم را درین قدح رنگی نیست
ل ۳۵

از نفی وز اثبات برون صحرا ئیست کین طایفہ را در آن میان سودا ئیست
عاشق چو بدانجا برسد نیست شود نہ نفی و نہ اثبات نہ او را جائیست
ل ۱۷

آن کس کہ ہزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ای نداشت
این رنگ همه ہوس بود یا پنداشت اوبی رنگست رنگ او باید داشت
م ت ۹۱ و ت ۹

سنائی

با تو دل مسجد است و بی تو کنشت بی تو دل دوزخست و با تو بہشت
ل ۱۱۹

تا دید ہمک جان و دل و تن نگرفت در دیدہ خیال دوست مسکن نگرفت
بگرفت گریبان دلم عشق کسی کو را غم هیچ دوست دامن نگرفت
ل ۶۶

و ہم ارچہ بالماس خرد باشد جفت در اثر وصف تو نتواند سفت
وصاف چو از وصف تو گوید بنہفت در وصف تو هیچگونگی داند گفت
ت ۳۲

۱- این بیت در کشف الاسرار نیامده است.

سنائی :

آتش در زن ز کبریا در کویت تا ره نبرد هیچ فضولی سویت
 آن روی نکو زما بیوش از مویت زیرا که بما دریغ باشد رویت
 ل ۲۹

آن کس که نه عشق را شریعت دارد کافر باشد که این طبیعت دارد
 هر کس که شریعت و حقیقت دارد شاهد بازی دین و طریقت دارد
 ت ۴۲

من تیز در آن روی نیارم نگریت ترسم که ز ناز کی جراحت گردد
 ل ۵۸

شرف شفروء^۱

دعوی عشق مطلق مشنوز نسل آدم کانجا که شهر عشقست انسان چه کار دارد
 ل ۳۰

سنائی :

مردی باید ز هر دو عالم شده فرد کو درد بجای آب و نان داند خورد
 م ت ۱۰۳

سنائی :

روزی که بود دلت ز جانان پردرد شکرانه هزار جان فدا باید کرد

۱- در مورد چگونگی این استشهاد رجوع کنید بیاورقی صفحه ۳۰ از رساله لوابیح

اندر سر کوی عاشقی ای سرہ مرد بی سنگ قفای نیکوان نتوان خورد

م ت ۶۶

خواجہ عبدالہ انصاری :

عاشق چو دل از وجود خود بر گیرد اندر دود و دامن دلبر گیرد

بالہ کہ عجب نباشد از دلبر او کاو را بکمال لطف در بر گیرد

ل ۸

شیخ بو علی :

زلف بت من هزار شور انگیزد روزی نہ کہ از بہر بلا بر خیزد

و انگاہ کہ رنگ عاشقی آمیزد دل دزد و جان رباید و خون ریزد

ت ۲۲

احمد غزالی :

گر زاهد را جمال آن روی رسد ما را بسر کوی یکی ہوی رسد

ت ۴۲

مجدالدین طاب :

خواہم کہ مرا خود غم او خو باشد گر دست دہد غمش چہ نیلو باشد

ہان ای دل بیدل غم او در بر گیر تا چشم زنی خود غم او را باشد

ل ۲۳

احمد غزالی :

از دست بت شاہد جان بیجان شد دل در طلب وصل تو ہی در مان شد

او خود بخودی ز چشم ما پنهان شد اسلام و جهود نزد ما یکسان شد

ت ۴۳

احمدغزالی :

چون آب و گل مرا تصور کردند جانم عرض و عشق تو جوهر کردند
تقدیر و قضا قلم چو بر می کردند عشق تو و عمر من برابر کردند

م ت ۶۰

احمدغزالی :

یارم نکند غلط شماری که کند جوری نکند در اختیاری که کند

م م ۶۰ و م ت ۷۹

شیخ اوحدالدین کرمانی :

گفتم که پیامبری تو یا پیر گفت او که دوئی ز راه بر گیر
امروز و پیریرو دی و فردا هر چار یکی بود تو فرد آ
چون نیک بدیدم آن نکو بود او و من و پیر هر سه او بود

ل ۴۱

چون قبله بجز جمال محبوب نبود عشق آمد و محو کرد هر قبله که بود

ل ۲

احمدغزالی :

نی حسن ترا شرف ز بازار منست بترا چه زیان که بت پرستش نبود

ل ۸۱

تا مرد ز خود فانی مطلق نشود اثبات بنفی او محقق نشود^۱
توحید حلول نیست نا بودن تست ورنہ بگزارف باطلی حق نشود
ل ۴۹

ہر زمانم جان و دل نزدیک دلبر میشود
وز جمال و حسن رویش ہر دو کافر میشود
پس میان جان و دل این قالبم زحمت شدہ

بی تن و قالب مرادم خوش میسر میشود
ت ۳۳

چندان کہ مرا ز حسن دلبر باید اورا ز من شاستند ہم در باید
چون نازورا نیاز من در بایست بس مرتبہ نیاز بر تر باید
ل ۱۳

احمد غزالی :

گر دوست مرا بلا فرستد شاید کاین دوست خود از بہر بلا می باید
ت ۷

ابوسعید ابوالخیر :

کوشم کہ بیوشم عینا نام تو از خلق تا نام تو کم در دهن انجمن آید
ہر کہ کہ سخن گویم گر خواہم و گیرند اول سخنم نام تو اندر دهن آید
ت ۱۰۶

۱ - این رباعی بعدہا بمولانا نسبت دادہ شدہ است رجوع کنید بر رباعیات مولانا
صفحة ۱۲۵ و ضمناً در مصراع اول بجای مرد « بندہ » آمدہ است .

گفتم که زرخ پردهٔ عزت بردار بسیار بین منتظر آن دیدار
 آن یار مرا گفت نفس را هشدار دیدار قدیم است برو دیده بیار
 ل ۸۹

احمد غزالی :

چون زرد بدید رویم آن شیرین کار گفت او که دگر بوصلم امید مدار
 زیرا که تو ضد من شدی در دیدار تورنگ خزان داری و من رنگ بهار
 ل ۷۵

گاه مستی نیست مستانه مگوی جان ما مخراش و مخروش ای پسر
 کم کن از بیدار افزونی مجوی مردی از اینجاست خاموش ای پسر
 م ت ۸۷

ابوسعید ابوالخیر :

گفتم که دلم گفت کبابی کم گیر گفتم چشمم گفت سرابی کم گیر
 گفتم که تنم گفت که درعالم عشق بسیار خرابست و خرابی کم گیر
 ل ۷۸

سنامی :

اول و آخر قرآن زچه با آمد وسین یعنی اندر ره دین رهبرتان قران بس
 ج

سنائی :

چون تو نمودی جمال عشق بتان شد هوس

رو کہ از این دلبران کار تو داری و بس

ل ۶۳

سنائی :

گر چه خوبی تو سوی زشت بخواری منگر

کاندزین ملک چو طاوس بکار است مگس

ت ۲۲

سنائی :

تو فرشتہ شوی از جہد کنی از پی آنک

بر کک تو تست نہ داشتست بتدریج اظہر

ی

سنائی :

بر سین سریر سر سپاد آمد عشق بر میم ملوک ماہ شاہ آمد عشق

بر کاف کمال کل کلاه آمد عشق با اینہمہد یاقدمہ شاہ آمد عشق

۱۔ درت ۲۲، مصراع دوم و سوم مقدم و مؤخر ضبط کردہ اند۔ ۱۔ ۲۔ ۳۔ ۴۔ ۵۔ ۶۔ ۷۔ ۸۔ ۹۔ ۱۰۔ ۱۱۔ ۱۲۔ ۱۳۔ ۱۴۔ ۱۵۔ ۱۶۔ ۱۷۔ ۱۸۔ ۱۹۔ ۲۰۔ ۲۱۔ ۲۲۔ ۲۳۔ ۲۴۔ ۲۵۔ ۲۶۔ ۲۷۔ ۲۸۔ ۲۹۔ ۳۰۔ ۳۱۔ ۳۲۔ ۳۳۔ ۳۴۔ ۳۵۔ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔ ۴۱۔ ۴۲۔ ۴۳۔ ۴۴۔ ۴۵۔ ۴۶۔ ۴۷۔ ۴۸۔ ۴۹۔ ۵۰۔ ۵۱۔ ۵۲۔ ۵۳۔ ۵۴۔ ۵۵۔ ۵۶۔ ۵۷۔ ۵۸۔ ۵۹۔ ۶۰۔ ۶۱۔ ۶۲۔ ۶۳۔ ۶۴۔ ۶۵۔ ۶۶۔ ۶۷۔ ۶۸۔ ۶۹۔ ۷۰۔ ۷۱۔ ۷۲۔ ۷۳۔ ۷۴۔ ۷۵۔ ۷۶۔ ۷۷۔ ۷۸۔ ۷۹۔ ۸۰۔ ۸۱۔ ۸۲۔ ۸۳۔ ۸۴۔ ۸۵۔ ۸۶۔ ۸۷۔ ۸۸۔ ۸۹۔ ۹۰۔ ۹۱۔ ۹۲۔ ۹۳۔ ۹۴۔ ۹۵۔ ۹۶۔ ۹۷۔ ۹۸۔ ۹۹۔ ۱۰۰۔

دوم بیت اول و مصراع اول بیت دوم درم ت ۴۷ بجای ہمہ دیگر ضبط شدہ است و

مصراع دوم باین شکل است « بر میم ملوک ملک ماہ آمد عشق »

سنائی :

جزمن بجهان نبود کس درخور عشق زان بر سر من نهاد چرخ افسر عشق
یکباره بطبع خوش شدم چاکر عشق دارم سر آنکه سر کنم در سر عشق^۱

احمد غزالی :

این کوی ملامتست و میدان هلاک وین راه مقامران بازنده پاک
مردی باید قلندر و دامن چاک تا بر گذرد عیار وار چالاک
بل تا بدرند پوستینم همه پاک از بهر تو ای یار عیار ناپاک
در عشق یگانه باش از خلق چه پاک معشوق مرا و بر سر عالم خاک

م ت ۷۴

احمد غزالی :

عشقی بکمال و دلربائی بجمال دل پرسخن و زبان ز گفتن شده لال
زین نادره تر کجا بود هر گز حال من تشنه و پیش من بسی آب زلال

بگرفت مرا از عمر بیهوه ملال

۷۷ م م

معشوق چو خورشید گزینی ایدل او بر فلک و تو بر زمینی ایدل

۱- در م ت ۷۲ مصراع اول این بیت بدین شرح ضبط شده است .
« یکباره شدم بطبع دل چاکر عشق »

چون در بر خود ورا بہ بینی ای دل سر بر سر زانو بسی نشینی ای دل

ل ۶۹

احمد غزالی :

ہم سنگ زمین و آسمان غم خوردم نی سیر شدم نہ یار دیگر کردم

آہو بمثل رام شود با مردم تومی نشوی چہ گرد حیلت کردم

ل ۸۱

گفتم سر زلفین بتم بشمارم تا جملہ بتفصیل بہ بیرون آرم

موئی ز سر زلف تو ای دلدارم یک پیچ بہ پیچید و غلط گشت شمارم

م ت ۳۴

ابجد عشقت چو پیامو ختم پیرہن محنت و غم دو ختم

کار غمت ہم ز غمت ساختم دام غمت ہم ز غم اندو ختم

حاصل عشقت سد سخن بیش نیست سو ختم و ساختم و تو ختم

ل ۹۸

ابوسمید ابوالخیر :

اینجا ظاہر شدہ است معدن جود و کرم قبلہ ما زونی دوست قبلہ ہر کس حرم

ل ۲

سنائی :

چو آمد روی بر رویم که باشم من که باشم

که آنکه خوش بوم با او که من بی خویشتن باشم

من آنکه خود کسی باشم که در میدان حکم او

نه دل باشم نه جان باشم نه سر باشم نه تن باشم

م ت ۳۹

احمد غزالی :

یک موی شدیم زان دو زلفین بخم

از بس که کشیدیم ز زلف تو ستم

از زلف تو یک موی چه افزون و چه کم

زین بس بشگفت اگر بوم با تو بهم

م ت ۵۱

اسرار التوحید :

بازی مگس از تنگ شکر میرانم

گر تنگ شکر خرید می نتوانم

م ت ۶۱ و ۸۲

امیر معزی :

که ماه تمام باده نوشت خوانم

که سرو بلند حلیه پوشت خوانم

ارزان خر و رایگان فروشت خوانم

ارزان بخری و رایگان بفروشی

م ت ۴۷

سنائی :

یا تاج وصال دوست بر سر بنہم یا در سر جست و جوی او سر بنہم
ل ۱۶

در دیدہ دیدہ دیدہ می بنہادیم و آنرا بکمال او جلا می دادیم
نا گہ بسر کوی کمال افتادیم وز دیدہ و دیدنی کنون آزادیم
ت ۱۵ - مت ۳۴ و ۵۹ و ۱۰۰

سنائی :

زان يك نظر نہان کہ ما دزدیدیم دور از تو ہزار درد و محنت دیدیم
اندر ہوست پردہ خود بدریدیم تو عشوہ فروختی و ما بخریدہ

احمد غزالی :

چون از تو بجز عشق نجویم بجهان ہجران و وصال تو مرا شد بلسان
بی عشق تو بودنم ندارد سامان خواہی تو وصال جوہ خواہی ہجران
ت ۲۰ - مت ۲۰۰۰

احمد غزالی :

عشق پوشیدست و ہر کس ندیدستش عیان
لذہای بپہد تا کی نماند این عاشقان
ہر کس از پندار خود در عشق لافی میزند
عشق از پندار خالی وز چنین و از چنان
م ت ۸۲

ابوالحسن بستی :

دیدیم نهان گیتی و اصل جهان وز علت و معلول گذشتیم آسان
و ان نور سیه ز لاقط بر تر دان زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن
م ت ۳۷ و ۳۸

سنائی :

کی توان از خلق متواری شدن پس در ملا

مشعله در دست و مشک اندر گریبان داشتن
م ت ۲۲

فردوسی :

چه مردی بود خیره آشوفتن بزیر اندر آورده را کوفتن
م ت ۹۵

سنائی :

هفت چرخ و چار طبع و پنج حس محرم نیند

خیمه عشرت برون زین هفت و پنج و چار زن
م ت ۷۰

ابوسعید ابوالخیر :

گفتم که رخم بر نگ چون گاه مکن و احوال رخم بکام بد خواه مکن
گفتا که اگر رضای من میطلبی چون من کشت دم مزین و آه مکن
ل ۷۷

سنائی :

بر سر کویت بسی کشته و مرده ولی کشته نیابد قصاص مرده نیابد کفن

م ت ۷۸

سنائی :

در من نرسی تا نشوی یکتا من اندر ره عشق یا تو گنجی یا من^۱

م ت ۷۸

احمد غزالی :

سنگ از بر آبگینه شامی بر دار^۲ زیرا کہ در این شهر تو باشی یا من^۲

م ت ۶ و ۹۵

احمد غزالی :

چندان ناز است ز عشق تو در سر من کاندر غلطم کد عاشقی تو بر من

یا خیمہ زند وصال تو در بر من یا در سر این غلط رود این سر من

ت ۳۶ و م ت ۲۰ و ۳۰

امیر معزی :

ای ساربان منزل مکن جز بر دیار یار من

م م ۷۵

۱- م ت ۹۵ هم این مصراع را دارد .

۲- کذا - در م ت ۹۵ مصراع اول این بیت آمده است .

فردوسی :

خرد را و جانرا همی سنجد او در اندیشه سخته کی گنجد او
م ت ۹

یارب بستان داد من ازجان سکندر کاو آینه ساخت که دروی نگری تو
ل ۴۰

صیاد همو دانه همو صید همو ساقی و حریف و می و پیمانہ همو
گفتم کہ ز عشق او به بتخانه شوم دیدم کہ بت و حاکم بتخانه همو
ل ۲۵

دیدم اندر مدار کار آنگاه سر هستی و نیستی ناگاه
بود ما را یقین کہ عاشق را نیست جز نیستی ره عاشق
در شہادت ببین کزین معنی لانخست آمد آنگہ الا اللہ
ل ۶۰

یوسف عامری :

در راه یگانگی چہ طاعت چہ گناہ بر کنگرہ عرش چہ خورشید چہ ماہ
در کوی خرابات چہ درویش چہ شاہ رخسار قلندری چہ روشن چہ سیاه
ت ۳۵

احمد غزالی :

در عشق ملامتی و رسوائی بہ کافر شدن و گبری و ترسائی بہ

پیش همه عاقلی و رعنائی به اندر ره او شیوہ سودائی به
ت ۵۰

ای بخرابات شدہ کم ز دہ خوردہ می پنج و شش و دم زدہ
خواستہ داو دو سہ ز خم حرام بر ہمہ ذریت آدم ز دہ
گوئی این دود دل ریش منست خیمہ بر آن عارض خرم ز دہ
م ت ۲۸ و ۲۷

سنائی :

چون در آمد وصال را حالہ محو شد گفت و گوی دلالہ
ل ۱۷

ابوسعبد ابوالخیر :

گفتم کہ کرائی تو بدین زیبائی ای خالق ما کہ سرور و مولائی
گفتا کہ چنین سخن چرا میگویی من خود خود را کہ خود منم یکتائی
عاشق نبود ہر آنکہ دارد رائی عاشق آنست کہ عاشقت یکجائی
ت ۳۳

گرمی دو ہزار رطل بر پیمائی تا می نخوری نباشدت شدائی
م ت ۶۱

چو بر گیری از کوه و نہی بجای سر انجام کوه اندر آید زیبای
م ت ۵۴

ابوسمید ابوالخیر^۱

زلفت سیه است مشک را کان گشتی

از بس که بگفتی صنما آن گشتی^۱

م ت ۹۵

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی

گرد فلک خویش خرامان گشتی

چون دانستی برابر جان گشتی

ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی

م ت ۸۱

احمد فزالی^۱

در خواب من از خیال تو خشنودم

آه ارنه عنایت خیالت بودی

م ت ۷

خواجه ابوعلی سرخسی^۱

در آی با من یارا بکارا اگر یاری

و گرنه رو بسلامت که برسرکاری

نه همرهی تو مرا راه خویش گیر و برو

ترا سلامت باد و مرا نگو نزاری^۲مرا بیخانه خمار بر بدو بسپار^۳

نگر مرا بغم روزگار نسیاری

نبید چند مرا ده برای مستی را

که سیر گشتم از این زیر کی وهشیاری

ت ۸ و م ت ۹۸

عنصری^۱

آهوی بز می تو با کبر پلنگانت چکار

آهوان را کی رسد کبر پلنگ بربری^۲

م ت ۷۹

۱- مصراع اول این بیت در اسرار التوحید بدین شکل ضبط شده است .

«زلفت بیسه است و مشک را کان گشتی»

۲- این بیت در م ت ۱۰۵ و ۱۰۶ تنها آمده است .

۳- در دیوان رودکی این بیت به عنصری نسبت داده است رجوع کنید

گر شیر شوی زدست ما جان نبری تا آنچه بگفته بیایان نبری^۱

۶۶ م ۲

هر جا که روی دو گاو کارند و خری خواهی تو بمر و باش و خواهی بهری

م ت ۱۱۶

رود کی :

بانگ جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی

دشت آمو با درشتی ریگ او زیر پایم پرنیان آید همی

رود جیحون از نشاط روی یار خنک را تا در میان آید همی

م ت ۵۸

مستک شده مرا نمیدانی هی یارانت کی بودند و کجا خوردی می

م ت ۸۷

اسب هر اواسعه زه داری^۲ این بوهانده کرد خو را در نلنی^۲

م ت ۱۰۰

سنائی :

امامت گر ز کبر و حرص و بخل و کین برون ناید

بدوزخ دانش از معنی کرش در کلستان بینی

۱- در اسرار التوحید مصراع‌های این بیت مقدم و مؤخر ضبط شده است .

۲- کذا . این بیت را لهجه فهلوی ذکر نموده است .

اگر چه طیلسان دارد مشوغره که این آنجا

یکی طوقیست از آتش تو آن می طیلسان بینی

م ت ۴۷

سنائی :

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی^۱

م ت ۱۳

افکند دلم رخت بمنزلگاهی کانجا نبرند صد دلیران راهی^۲

چون من دو هزار عاشق اندر ماهی می کشته شود که بر نیاید آهی

ت ۱۷ و م ت ۱۰۵ و ۱۰۷

چون در حرم عشق در آئی اول ، زان پیش که پا درو نهی سر بنهی

ل ۲۷

ویم آن روح که ریتم نوینم^۳ و نر آن روح که دیمم بمنائی^۴

م ت ۸۳



۱- مصراع اول اینست ، « دلانا کی درین زندان فریب این و آن بینی »

رجوع کنید بدیوان سنائی ص ۵۲۵

۲- در کشف الاسرار و م ت ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۱۲ این بیت نیامده است.

۳- کذا - این بیت را لهجه رازی ذکر کرده است .

یرہون بالخطب الطوال و تارةً وحی الملاحظ خيفة الرقباء

م ت ۶۲

حسین بن منصور حلاج :

القاء فی الیم مكتوفاً فقال له اياك اياك ان تبتل بالماء

م ت ۳۹ و ۹۵ و ۱۰۳

فلو نقلت فی البحر والبحر مالح لاصبح ماء البحر من الفها عذبا

م ت ۵۷ و ۸۶

اشاعوا لنا فی الحی اشع قصة و كانوا لنا سلما فصاروا لنا حربا

ش ۳۶

ابن المعتز :

تجول خلا خیل النساء و لا ازی ارملة خلخالا یجول و لا قلبا

أحب بنی القوام طراً أحبها و من اجلها احببت احوالها كلما

م ت ۸۶

تخیرت من نعمان عوداً اراکه یهند و لكن من یبلغد هذا

م ت ۱۱۰

رجل من بنی الحارث :

منی ان تکن حقا تکن احسن المنی^۱ و الا فقد عشنا بها زمنا رغدا^۱

ز ۱۳۱ و م ت ۱۳۴

ابن ابی ملیکه :

اذا انت لم تعشق ولم تدر ما الهوی^۲ فکن حجرا من یابس الصخر جامدا

م ت ۱۰۶

مجنون عامری :

اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا

م ت ۱۲

مجنون عامری :

احب لحبها تلعات نجه^۳ و ما شغفی بها لولا هواها^۲

و ما حب ال دیار شغفن قلبی و لكن حب من سكن ال دیارا

م ت ۱۲ و ۸۶ و ت ۲۵

مجنون عامری :

احب لحب العامریة عصبه^۴ یودون لو اسقی السهام المقشیا

م ت ۸۶

۱ - در محاضرات این بیت شخصی از بنی حارث نسبت داده شده است

رجوع کنید به ص ۲۱۶

۲ - در محاضرات جزء ثانی ص ۱۸ در این مصراع عوض کلمه تعشق

« تطرب » آمده است .

۳ - این بیت را م ت ۲۱ ندارد .

احمد ابن سعید :

نتساقی الریقَ فیما بیننا زا امات القطا زغب القطا^۱

م ت ۲۲

عمر بن ابی ربیعہ :

و جدّک لو شیئ^۱ اتانا رسوله سواک و لکن لم نجدک مدفعا

م ت ۲۰

فلو قطعتنی فی الحب اربا لما حنّ الفؤادُ الی یسواک

م ت ۲۰

الموسوی :

اذا انا لم اركب^۱ اليها مخاطرا و اعظم قنارا دونها و قتالا

فهذا حسامی لم ارق^۲ دنامه^۲ مضاً^۲ و هذا راهلی له طالا

ز ۱۳۰

متنبی :

فمن یسک ذا فم مرّ مریض یجد مرّاً بعد ماء الزلالا

م ۶۷

و افی^۱ کتابک و هو محتقب حلما هنزن معذنی جدلا

فالروض^۱ ذاب^۱ للحظ^۱ حسدا و الورد ذاب^۱ للفظ^۱ خجلا

و ملأت^۱ مند^۱ مسامعی فقرا حتی ملأت^۱ حظور^۱ نقی

م ت ۲۲

۱- این بیت در م ت ۲۲ بشکل مغلوطی ضبط گردیده است و در دیوان امین

نیز شرح مذکور است رجوع کنید به دیوان مزبور جلد ۱ ص ۲۵۴

۲ - کذا

متی ازددتُ تقصیرا یزدنی تفضلاً کانی بالتقصیر استوجبُ الفضلاً
م ت ۷

الموسوی :

غرسست غروسا کنت ارجو لحاقها و آملُ یوما ان تطیبَ جناتُها
فان اثمرت لی عُمرها کنت اِملاً ولاذنب لی ان حنظلتُ نخلاُتها
ش ۵۶

و کنت اذا ما زرتُ لیلی ترقعتُ فقد را بنی منها الغداةُ سفورُها
م ت ۸۰

ابن المعتز :

و آخمازةُ من بنات المجوس تری الزرقُ فی بیتها سائلاً
و زنا لها ذهباً جامداً فکالت لنا ذهباً سائلاً
م ت ۶۲

اذا ما ظممتُ الی ريقه جعلت المدامةُ منه بديراً
و لیس المدامةُ من ريقه و لکن اعلدُ قلباً علیلاً
م ت ۱۲

بعتری :

حجبوها عن الريح لانی قلتُ للريح بلغیها السلاماً
لورضوا بالحجاب هان و لکن منعوها یوم الريح الکلاماً
م ت ۴۰

شاہ شجاع ،

رایت سرور قلبی فی منامی فاحببت التنعس و المناما

ل ۷۱

عمر بن ابی ربیعہ :

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبی خالیاً فتملنا^۱

ل ۱۲۷ و ۱۳۰ و ۱۲۲

اما الخیام فانها کخیامهم واری نساء الحی غیر نساءها

م ن ۵۰

'احب' عباد الله ما بین منعج و حرّة لیلی ان تصوب سحاً بها^۲

بلاد تلقنتی بہن قوا بلی^۳ و اول ارض مس جلدی ترا بہا

ش ۲۹

جاریۃ 'تسفر' عن دارها یمشی الہوینا ما یلا خمارها

م ن ۳۸

۱- در عیون الاخبار جلد ۳ صفحہ ۹ بجی « قلبی خالیاً » در معانی ص ۱۰۰
« قلباً فرغاً » آمده است .

۲- این مصراع در محاضرات الادب ج ۱ صفحہ ۲۲۶ بدین شکل ضبط
گردیده است : « الی و سلمی ان تصوب سحابها »

۳- در محاضرات کلمہ قوا بلی « تاملی » ضبط گردیده است .

هل تظلمسون من السماء نجومها با كُفْكُم ام تسترون هلالها
 فدعوا الاسود خوادرا في غيلها لا تولغن دماءكم اشبالها
 ش ۳۷

ان يحسدوني فاني غير لائمهم قبلي من الناس اهل الفضل قد حسدوا
 ش ۶۵

فاطمه عليها السلام :

صبت علي مصائب لوانها صبت علي الايام عدن ليا ليا
 ش ۵۵

انزل بمنزل زينب و رباب و ارتع فهذا مربع الاحباب
 ز ۱۲۶ و م ت ۳۶

حسن بن علي :

احب لجبها و تدا جميعا و مثله كنها و هذ الذباب
 و اخوالا لها من ال لائم احبهم و طر بني حباب
 م ت ۸۶

اذا ذهب العتاب فليس ود و يبقى الود ما بقى العتاب
 م ت ۱۱۹ و م م ۵۹

متنبي :

تر كنا لاطراف القنا كل لذة فليس لنا الا بهن لغاب

فغیرُ فوادی للغوانی رمیةٌ و غیرُ بنانی للزجاجِ رِکابُ

ز ۱۳۰

مجنون عامری :

احب لحبها السودانَ حتی احب لحبها سودَ الکلابِ

م ت ۸۶

قیس بن الخطیم :

تراءتُ لنا کالشمس تحت غمامةٍ بدا حاجبُ منها وضنتُ بحاجبِ

م ت ۳۸

ابن المعتز :

لما رأیتُ الدمعَ یفضحنی و یزیدنی کربا علی کربِ

القیة غیرک فی ظنونهم فسترتُ وجدَ الحبِ بالحبِ

م ت ۶۱

جاحظ :

ازبُ یبول الثعلبانِ براسه لقد ذل من بالثُ علیه الثعالبُ

م ت ۱۰۵

ولیس بعازانُ یسبُ مسودٌ و یحسدو المحسودُ فی موضع القطبِ

ش ۳۸

۱- در دیوان المعانی جزء اول س ۲۲۹ عوض این کلمه « تبدت » آمده است .

۲- این بیت در قاموس صفحه ۱۸ به غاوی بن عبدالعزی نسبت داده شده است .

منصور فقیہ :

الإقل لمن بات لي حاسدا اتدری علی من اسأت الادب
 اسأت علی الله فی حکمه اذا انت لم ترض لی ما وهب
 فجاءك عنه بان زادنی وسدّ علیک طریق الطلب
 ش ۳۸

قیس بن الملوّح :

فلوان ما بی بالحصی فلق الحصی وبالریح لم یسمع لهنّ هبوب
 وکم سترت وجه علی الناس زینب و من این للوجه الملیح ذنوب
 م ت ۱۷ و ۵۱ و ۵۹ و ۶۱ و ۶۲ و ۷۷

و من یسئل الصعلوک این المذاهب

م ت ۱۰۳

ام فروه :

و ما ماء مزن ای ماء تقوله تحدّر من عسر طوال الذواب
 بمنعرج او بطن واد لحدّبت علیه الریاح الصیف من کل جانب
 نقی نسیم الریح القذی عن مثوبت فما ان به عتب بصاره لعایب
 با طیب ممن یقصر الطرف دونه تقی الله و استحیا بعض العرائب
 م ت ۶۲

۱ - درم ت ۵۱ و ۶۱ و ۵۹ و ۶۲ و ۷۷ تنها مصراع اول و درم ت

۱۷ تنها مصراع دوم آمده است .

۲ - کذا

فرزدق ،

وركبُ كانَ الریحَ تَطَلَبُ عِنْدَهُمْ لَهَا تِرَةٌ مِنْ جَذِبِهَا بِالْعَصَائِبِ
اِذَا اِنْسَوَا نَارًا يَقُولُونَ لِيَتَّهَمَا وَ قَدْ حَضَرَتْ اَيْدِيَهُمْ نَارٌ غَالِبِ
م ت ۶۲

قیس بن الملوح ،

احقاً عبادَ اللهِ اَنْ لَسْتُ صَادِرًا وَلَا وَاوَدًا اِلْعَلِّيَ رَقِيبًا
ش ۳۵

سَيَغْنِي اللهُ عَن بَقَرَاتِ عَوْفٍ وَ يَأْتِي اللهُ بِاللَبَنِ الْحَلِيبِ
م ت ۹۵

مَا كُنْتُ اَعْلَمُ مَا مَقْدَارُ وَصَلِكُمْ حَتَّى هَجَرْتُمْ وَبَعِثْتُمْ الْهَجْرَ تَأْدِيبًا
م ت ۲۴ و ۱۰۷

امرؤ القیس ،

اِجَارَتْنَا اِنْ الْمَزَارَ قَرِيبًا وَ اَنْسَى مَقِيمًا مَا اَقَامَ عَسِيبًا
اِجَارَتْنَا اِذَا غَرِيبَانِ هَاهُنَا وَ كَلُّ غَرِيبٍ لِلْغَرِيبِ نَسِيبًا
فَاَنْ تَصْلِيْنَا فَالْمُوْدَةُ بَيْنَنَا وَ اِنْ تَهَجَرْنَا فَالْغَرِيبُ غَرِيبًا
ش ۲۷

۱۔ در دیوان قیس بن الملوح دو کلمہ صادر آو وارد ابجای ہم دیگر ضبط کر دیده است

عم عبدالرحمن :

وقد بخلت حتى لو آنى سألتهَا قذى العين من ضاحى الشراب لظنت

م ت ۴۰

سَقُونِي و قالوا لا تُغْنِ وَلَوْ سَقُوا جبالَ شروزی ما سُقیتُ لَغْنتُ

ش ۶۱ - م ت ۹۰

لعمرك ما تدرى هنيذة أننى صديق لها يصفى المودة صالح
ولكننى عمرتك الله يا فتى بآية ما قالت هنيذة رائح
و آية ما قالت لهن عشية وفى السر حرات الوجوه ملايح

م ت ۴۰

و كدت اطيير من شوقى اليكم و كيف يطير مقوص الجناح

م ت ۶

حسين بن منصور حلاج .

كفرت بدين الله و الكفر واجب لدى و عند المسلمين قبيح

ت ۳۳

انظر الى ناقتى فى ساحة الوادى ضعيفة للسرى تحت ابن صياد

م ت ۱۰۲

دعبل :

و اِنِّیْ لَعَبْدُ الضَّیْفِ مَا دَامَ ثَاوِیَا^۱ و ما فی الاتِّلک من شیمة العبد

م ت ۱۲۶

ابوالعتاهیه :

و فی کل شیئی له آیةٌ تدلُّ علیّ انّہ واحدٌ

ی

ابو تمام :

اعذِرْ حَسْرَتِکَ فِیما قَدْ خَصَصْتَ بِهِ انّ العلیّ حَسَنٌ فِی مِثْلِهَا الْجَسَدُ

ش ۳۹

متنبی :

و حَیْدٌ مِنَ الْخَلَّانِ فِی کُلِّ بَلَدَةٍ اِذَا عَظُمَ الْمَطْلُوبُ قَلَّ الْمَسَاعِدُ

ش ۶۹ و ۱۰۵

تَلَوْمُ عَلِیٍّ تَرَکَ الْغِنَى بِأَهْلِیَّةٍ طَوَّیَ الدَّهْرَ عَنْهَا کُلَّ طَرَفٍ وَ تَلَوْمُ

م ت ۱۲۶

۱- در عیون الاحبار عوض مادام ثاویا در مصراع اول « من غیر ذلک » مسدود

گردیده است . و در الشعراء الجاهلیون این بیت به حاتم نسبت داده شده است .

۲- در الوسیط ص ۲۶۲ این بیت ذیل ترجمهٔ حاتم ابوالعتاهیه ضبط و بناو

نسبت داده شده است .

نوری :

الوجد يُطربُ من في الوجد راحتهُ
و الوجد عند وجود الحق مفقودُ
قد كان يُطرُبني وجدى فغيبني
عن رؤية الوجد ما في الوجد موجودُ
ل ۶۲ و ۶

ابو تمام :

و اذا اراد الله نشر فضيلة
'طويت' اتاح لها لسان حسود
ل ۴۰

اجل عينيك في عيني تراها
'مشرّبة' ندى ورد الخدود
و خذ سمعي اليك فان فيه
بقايا من حديث كالعقود
م ت ۹۶

قبس بن الملوح :

كاهل النار اذ نضجت جلودُ
اعيدت للشقاء لهم جلودُ
ل ۱۰۷

فلو اتى و قلبى من حديد
لذاب على صلابته الحديد
ش ۳۰

خلق الله للحروب رجالاً
و رجالاً لتصدّ و مرید
م ت ۴۱

ابو تمام ،

ومن یرجُ معروفَ البعیدِ فانما یدی عوّلتُ فی النائباتِ علی یدی

ش ۵۶

ان آثارنا تدلُّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثارِ

ی

سوف ترى اذا أنجلی الغبارُ افرسُ تحتک ام حمارُ

م ت ۳۰

وفتیانُ صدقِ یصدرون عن الوفا و ایدی المنایا دامیات الا ظافر

صدور العوالی او فروع المنابر

م ت ۴۱

صفراء لو نظرتُ یوما الی حجر لا تری سقما فی ذلک الحجر

م ت ۵۷

سقى الله ایا منا باللوی و ایا منا بذی الأخضر

۵۹۲۲

عمر بن ابی ربیعہ :

اذا جئت فامنح طرف عینیک غیرنا لای یحسبوا ان الیهوی حلت انظر

م ت ۶۱ و ۶۲

علی نحت القوا فی من مقاطعها و ما علی اذا ام تقیر القوا

م ت ۶۳

کل ابات ربنا محلمات لا یماری فین انوار

م ت ۶۴

۱- این مصراع در فتوحات بدين شکر ضبط شده است ۲- سوف ترى الجبار

اذ تجلی» ص ۳۱۲

ابونواس :

الافاسقنى خمراً وقل لى هى الخمرُ
و لاتسقنى سرّاً اذا امكنَ الجهرُ
ل ۱۲۵

ابافراس :

تبهونُ علينا فى المعالى نفوُ سنا
ومن يخطبِ الحسنا لم يغله المهرُ
م ت ۴۱

لولا الثريدان هلكنا بالضم
ثريدُ ليلٍ و ثريدُ بالنهرِ
م ت ۴۱

اذا ما اصبنا كل يومٍ مديقتُ
ونحن ملوكُ الناس شرقاً ومغرباً
و كم متمنٍ عيشاً لايناله
و خمس نهران صغار كوانترُ
ونحن اسودُ الناس عند الهزاهزِ
و لو ناله اضحى به جدّ فايزِ

كلامى لك تقدیس و ذكرى لك تهويس
فمن آدم لولائى ومن فى الين ابليس
م ت ۷۷

اذا خدمت الملوك فالبس
و ادخل اذا ما دخلت اعمى
من التوقى اعزّ ملبس
و اخرج اذا ما خرجت اخرس
م ت ۸۸ و ۹۸

اعص العوا ذل و ازم الليل عن عرض
م ت ۲۳

الصاحب :

و قائلۃ لِمَ عرّتك الہمومُ و امرک ممثلاً فی الامم۔
فقلتُ دعینى على عفتى فان الہمومَ بقدر الہمم۔

م ت ۱۰۲

اجدُ الملامۃ فی ہواک لذیدۃ حبا لذكرك فليلمنى اللوم۔

م ت ۸۶

اما و المجد يريد بالجوود و الکرّم

لادرعنّ عن متنع الحرب بين العرب والعجم

يحب الدهر يهوى ان يكون الدهر من خدم

و فی سرى یدى عنان قطا على القسم

و فی عناهما غضب به اتوى على اليهم

فاما ان يود الناس طرا او يرادهم

م ت ۴۱

همدانی :

يقول سليمى لاتعزّس لاتلفد و دليلك من دليل العصاد نایم

م ت ۴۱

شتان ما وجدی و وجد حمامة
تبدی الصباية فی الحنین و اکتم
و لقد بکیت فلو زایت مدامعی
لعلت ای الباکین متیم
م ت ۲۱

اسجنا و قیداً و اشتیاقاً و غربتاً
و نأی حبیب انّ ذا لعظیم
ش ۲۵

متنبی :

و کم من عائب قولاً صحیحاً
و آفته من الفهم السقیم
ش ۶۳ و م ت ۲۷ و ۱۰۳

سلامان :

ابی الاسلام لا اب لی سواه
اذا فخرُوا بقیس او تمیم
م ت ۵۰

طهمان بن عمرو :

الاحبذا و الله لو تعلمانه
و ماء کما العذب الذی لو شرّبتّه
فانی و العبسی فی ارض مذحج
فمن یر ممسانا و ملقی رحالنا
و ما کان غض الطرف مناسجیة
ظلا لکما یا ایها العلمان
و بی صالب الحمی اذا لشفانی
غریبان شتی الدار مصطحبان
من الناس یعلم اننا سبعان
و لکننا فی مذحج غریبان
ش ۲۷

ابونواس :

و اذا المطیٰ بنا بلغن محمداً
قر بننامن خیر من و طی الثریٰ
فظہورهن علی الرجال حرام
فایہا علینا حرمة و ذمام
ش ۱۳۱

شاہ شجاع :

رایت سرور قلبی فی منامی
فاحببت التنعس و المنا ما
ش ۷۱

أیخبرنا ابن کبشدة ان سنحی
و کیف حیوة اعداء و هاد
و اذا الریاح یجیننا بکلامهم
و یجیبهم منا برجع کلام
برسائل یمرضنا و وسائل
یشفینا من غلدة و هاد
ش ۲۶ و مت ۵۰

لشتان ما بین الیزیدین فی الندی
یزید سلیم و الاغر ابن حاتم
مت ۶۲ و ۷۵

خدم العلی فخدمتہ و فی التی
لا تخدم الا قواد ما ام تخدم
مت ۴۲

ابوتمام :

ما هذه القرابی التی لانتقی
ما هذه الراحم التی لانترحم
ش ۲۵

۱- در الوساطہ ص ۳۰۲ عوش ابن کبشہ « العسی » ضبط کردیدہ است۔

متنبی :

على قدرِ اهلِ العزمِ تأتي العزائمُ و تأتي على قدرِ الكرامِ المكارمُ

م ت ۵۵

متنبی :

اذا رأيتَ نُيوبَ الليثِ بارزةً فلا تظننَّ ان الليثَ يتسمُّ

م ت ۳۷ و ۳۸

ان شئتَ جودى وان شئتَ فامتنعِ كلاهما منك منسوبٌ الى الكرمِ

م ت ۳۸

متنبی :

انامُ ملءُ جفونى عن شواردها ويسهرُ الخلقُ جراًها ويختصمُ

ش ۶۳

الشافعى :

فمن منحَ الجهالَ علماً اضاعه و من منحَ المستوجبينَ فقد ظلمَ

ى

اشاراً بطرفِ العينِ خيفةً اهلها فالفيتُ ان الطرفَ قد قال مرحباً
و اهلاً و سهلاً بالحبيبِ المتيمِّ اشارةً مذعورٍ و لم يتكلم

م ت ۱۲۳

الناس فی غفلاتهم و الدبُّ یرقص فی الجبل۔

م ت ۴۴ و ۷۴

لیس التکحل فی العینین کالکحل۔

م ت ۵۹

متنبی :

و اذا اتتک مذمتی من ناقصٍ فهی الشهادة لی باننی فاضلٌ

ل ۶۶

ابو تمام :

ما اقبلت اوجه اللذات سافرةً مذةً ادبرت باللوی ایا منا الا ول

ش ۲۶

کفی حزنا انی مقيم ببلدة و انت باخری ما الیک و صول
اذا لم یکن بینی و بینک مرسلٌ فریح الصبا منی الیک رسولٌ

م م ۶۰

لک المرباء منها و الصفايا و حکمک و النشیطة و الفضول

م ت ۱۶

تعرض البرق نجدیا فقلت له یا ایها البرق انی عنک مشغولٌ

م ت ۱۱۸ اول ۱۶

ابو تمام طائی :

اکبرنا عطفاً علينا فاننا بنا ظمأً برحاً و انتم منا هل
ش ۳۱

يومُ الفراق من القيامةِ اهلُ و الموتُ من فقدِ الاحبةِ اسهلُ
ل ۶۶

وان تک فانتک العلی ابن و یسقِ فدعها و لکن لا تفتک الوسائلُ
م ت ۴۴

ابو تمام :

هیهات لایاتی الزمانُ بمثلہ ان الزمانُ بمثلہ لبخیلُ
ش ۷۱

اصیل الخزاعی :

الایت شعری هل ایتن لیلۃً بوادِ و حوای اذخرُ و جلیلُ
و هل اردنُ يوماً میاهَ مجنۃً و هل یبدونُ لی شامۃً و طفیلُ
ش ۲۹

عجباً للمحب کیف ینامُ کلُّ نومِ علی المحبِ حرامُ
ل ۷۰

لیت الریاحَ تحیننا بکلامهم و تجیئهم منا برجع کلامِ
م ت ۴۰

ابی الملاء :

نَبِيٌّ مِنْ الْغُرَبَانِ لَيْسَ عَلَيَّ شَرٌّ يُخْبِرُنَا أَنَّ الشُّعُوبَ إِلَى الصَّدْعِ

م ت ۴۶

الاصمعي :

هَنِيئًا لَا رَبَابَ النِّعِيمِ نَعِيمِهِمْ وَاللِّبَائِسِ الْمَسْكِينِ مَا يَتَجَرَّعُ

م ت ۴۰

بشار :

وَأَبْثَثُ عَمْرًا بَعْضَ مَا فِي جَوَانِحِي وَ جَرَّعْتُهُ مِنْ مَرٍّ مَا أَتَجَرَّعُ

وَلَا بَدَّ مِنْ شَكْوَى إِلَى ذِي حَفِیْظَةٍ إِذَا جَعَلَتْ أَسْرَارُ نَفْسٍ تَطْلَعُ

ش ۲۷

عمرو بن معدیکرب :

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ شَيْئًا فَدَعَهُ وَ جَاوِزَهُ إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ

ز ۱۹۲

إِنَّ الْمَحَبَّ لَمَنْ يَحِبُّ مَطِيعٌ

م ت ۱۱۳

۱- این بیت در الوسیط ذیل ترجمه حال عمرو بن معدیکرب در صفا و شفاء منسوب داده شده است و در حماسه بختیاری بها آنکه در صفحه ۲۳۶ فوئمل آن عمرو بن معدیکرب ذکر شده است مع الوصف در صفحه ۲۳۷ ضمن دو بیت دیگر باین هرمه منسوب شده است .

و اذا الحبيب اُتِيَ بذنبٍ واحدٍ جاءَتْ محاسنُهُ بالفِ شفيعٍ

م ت ۱۱۸ و ۴۵

جنید :

علم التصوفِ علمٌ ليس يعرفُهُ الا آخو فطنةٍ بالفهمِ موصوفٍ

وليس يعرفُهُ من ليس يشهدُهُ و كيف يشهدُ ضوءَ الشمسِ مكفوفٍ

ل ۴۴

این من یجزی عنه جزاء و به عندی عزُّ الامراء

م ت ۱۰۳

متنبی :

تغیرِ حالی و الیالی بحالها و یثبتُ وما شابَ الزمانُ الغرائقُ

م ت ۱۰۴

لقد ذلَّ حتى کاد یرحمهُ العدی و ما الحبُّ یا لمیاءُ الا کذالكِ

م ت ۱۰۸

تدعی غلامی ظاهراً و اکون فی سری غلامکِ

ل ۱۲۸ و ۹۲ و ۵

علی علیہ السلام :

أشدُّ حیازیمک للموتِ فان الموتَ لا قیقا

و لا تجزعُ من الموتِ اذا حلَّ بوادیکا

ل ۳۳

فاعمل بما تعلم فما لك بالذى لا تستطيع من الامور يدان۔
م ت ۹۰ و ۹۳

...

الفرزدق :

ما ضر تغلباً و ائلاً اهجوتها ام بلتاً حيث تناطح البحران۔
ش ۴۴

...

هوا ناقتى خلفى و قدامى الهوى و انى و اياها لمختلفان۔
اذا النفس لم تشره الى طلب العلى فذلك ما الانسان بل حيوان۔
ى

...

احمد بن حنبل :

لك من قلبى المكان المصون كل عتب على فيك يهون۔
ش ۴۶

...

على عليه السلام :

اذا هبت رياحك فاغتمها فان لكل خافقة سكوناً۔
م ت ۱۶

...

حسين بن منصور حلاج :

اها انا انت ام هذا الهين۔ حاشاى حاشاى من اثبات اثنين۔

۱- مصراع دوم این بیت در دیوان علی بن ابیطالب بدین شکل ضبط شده

است : « فمقبى كل خافقة سكون »

هویتی لك فی ولایتی ابداً^۱ كل على الكل تلبیس بوجهین^۲
 فاین ذاتك عنی حیث كنت اری فقد تبین ذاتی حیث لا بین^۳
 و نور وجهك معقود بناظرتی فی ناظر القلب ام فی ناظر العین
 بینی و بینك انیی^۴ ینازعنی فارفع بلطفك انیی^۳ من البین^۲
 ت ۳۸

تراضینا بقسم الله فینا و لتعلمن^۱ نباه بعد حین^۲
 م ت ۷۴

ابی نواس^۱

حیوة ثم موت ثم بعث حدیث خرافة یا ام عمرو^۲
 م ت ۴۶

فما خیر^۱ من لا ینفع^۲ الاهل عیشہ^۳ و ان مات^۴ لم یجزع علیه اقرار^۵ به
 ز ۱۳۲

ما ناله الا الذی هو اهله من غاب^۱ عن بلد و فیه حبیبہ^۲
 م ت ۶۱

ظہرت^۱ لمن افنیت^۲ بعد^۳ بقائه فکان بلا کون^۴ لانک^۵ کنته
 م ت ۲۹

۱ - کذا

۲ - این مصراع در م ت ۷۷ آمده است .

۳ - در شکوی فقط این بیت آمده است و حسین بن منصور در طواسین صفحه

۱۶۲ نیز این بیت را تنها استعمال نموده است .

لقد ضربوني في هوى ام جعفرٍ بكل عصاً حتى رُميتُ بمغرفةٍ

ش ۳۹

متنبی^۱

لا تشتر العبدَ الا والعصامه^۱

م ت ۱۱۹

و انزلني طول النوى دارَ غربه^۱ اذا شئت لاقيتُ امراءَ لا اشاكله

فحامقته^۲ حتى يقال سجيبة^۲ و لو كان ذا عقلٍ لكتبتُ اعاقله

ش ۲۶

ابو تمام :

تعودَ بسط الكف حتى لو انه ثناها لقبضٍ لم تطعدُ اناملد^۲

م ت ۳۳

خذوا بدمي ذات الوشاح فانتى رأيت بعيني في اناملها دمي

م ت ۳۹

۱- مصراع دوم اینست : « ان العبد لانجاش منا كبه »

۲- در معاضرات جلد ۱ صفحه ۵ عوض این کلمه « احامقه » ضبط گردیده

است .

۳- در الوساطه صفحه ۲۱۶ و در الوسيط صفحه ۲۴۹ عوض کلمه نطمه

« تجبه » ضبط گردیده است و همچنین در دیوان المعانی جزء اول صفحه ۲۵

عوض ثناها لقبض « اراد انقباضا » آمده است .

بشار :

لقد اسمعت لو ناديت حياً^۱ و لكن لحيوة لمن تنادي

م ت ۱۲

بالقادية قتية^۲ ما ان يرون العار عارا

لامسلمون و لامجوس و لايهود و لانصاري

م ت ۳۷ و ۳۸ و ۴۱ و ت ۹

الخطبة :

دع المكارم لاتنهض^۲ لبغيتها واقعد فانك انت الطاعم الكاسي

م ت ۴۱

فلو كنت من اهل الوجود حقيقة^۲ لغبت عن الاكوان والعرش والكرسي^۳

ش ۵۴

اذا نحن جاوزنا نقيه لتلف^۲ فبشر رجالا يكرهون اباي

و قل لهم اني رجعت بغبطة^۲ احذر اظفاري و ازهق رأسي^۲

م ت ۷۹

و كل طريق اتاه القتى على قدر الرجل فيه الخطي

م ت ۵۸

۱- این مصراع در م ت ۵۵ و ۹۸ هم آمده است .

۲- در عبون الاخبار عوض این کلمه « نرحل » آمده است رجوع کنید

بصفحة ۲۳۶ .

۳- کذا

باب ششم

فہرست احادیث آثار عین القضاة

المیانجی الہمدانی

حرف الهمزة

الائمة من قریش م ت ۳۵ و ۹۹

ابدانهم في الدنيا و قلوبهم في الآخرة . ت ۷ و م ت ۸۳ و ۹۶ و ۱۳۱

ابوبكر وعمر سيدا كهول اهل الجنة . م ت ۳۸ و ۶۷

ابى الله ان يكون لصاحب النفس اليه سبيلا . ت ۱۸ و م ت ۹۵

اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله . ش ۳۱

اتقوا النار و لو بشق تمره . م ت ۶۲

اجوع يوما و اشبع يوما . م ت ۶۶

اجيعوا بطونكم واعطشوا اكبادكم واعروا اجسادكم لعل قلوبكم ترى الله .

م ت ۵۰ و ۸۳ و ۱۰۲

ادبنى ربي فاحسن تأديبي . ت ۲۹ و ۴۱ و م ت ۹۸ و ۱۰۵

ادخل يوم القيمة على ربي واحمده بمحامد لا قدر لها . م ت ۳۴

آدم و من دونه تحت لوائى يوم القيمة . م ت ۳۷ و ۳۸ و ۶۶

اذا اراد الله ان يتحف عبدا قبض له من يظلمه . م ت ۷۶ و ۱۱۰

اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعيوب نفسه . م ت ۸۲ و ۹۷ و ۱۰۸

اذا اراد الله قبض عبد بارض جعل له فيها حاجة . ت ۱۳

اذا تصدقت فتصدق بحيث لاتعلم شمالك ما تصدقت بيمينك فان الذى

يرى الخفيات سيجزيك به علانية . م ت ۴۴ و ۱۰۸

اذا جمع الله الاولين والآخرين لميقات يوم معلوم نادى بهم بصوت يسمع اقصاهم

كما يسمع ادناهم فيقول ايها الناس انى قد انصت لكم منذ خلقتم الى هذا

اليوم. فَأَنْصِتُوا إِلَى الْيَوْمِ إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي جَعَلْتُ
 نِسْبًا وَجَعَلْتُمْ نِسْبًا فَوَضَعْتُمْ نِسْبِي وَرَفَعْتُمْ نِسْبَكُمْ قُلْتُ إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
 اتَّقِيكُمْ وَآتَيْتُمْ الْآنَ إِنَّا فَالَانُ بْنُ فَالَانٍ وَفَالَانٌ دَعِيٌّ مِنْ فَالَانٍ الْيَوْمَ أَرْفَعُ نِسْبِي
 وَاضِعُ نِسْبِكُمْ إِيْنِ الْمُنْصِتُونَ . م ت ٤٦

اذا ذكر القدر فامسكوا . م ت ٣٦ و ٣٩ و ٦٩ و ٧٤ و ٨٥

اذا ذكرت النجوم فامسكوا . م ت ٨٣ و ٨٥

اذا رأيتم الرجل صموتاً و قوراً فاقربوا منه فانه 'يلقن' الحكمة . ش ٣٥

اذا قال العبد الحمد لله ملاء بين السموات والارضين . م ت ٦٠ و ١٠٠

اذا قال العبد الحمد لله ملاء ما بين الخافقين . م ت ٥٦

اذا قال العبد الحمد لله ملاء نوره الارض واذا قال ثانياً ملاء نوره ما بين السموات

٤

والارض . ت ٣٧

اذا مات الرجل انقطع عمله الا عن ثلث صدقة جارية وعلم ينتفع به وولد

صالح يدعوا له . م ت ٨١

اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا قالوا وما رياض الجنة يا رسول الله قال حلق

الذكر . م ت ٤٠

اذكروا الله حتى يقال لكم انكم مرادون . م ت ٦٠

ارحموا من تحتكم برحمكم من فوقكم . م ت ١٧ و ٨١ و ٩٠

ارحموا من في الارض برحمكم من في السماء . م ت ١٩

ارحنا يا بلال . ت ٨ و م ت ٦٠

ارنا الاشياء كما هي . ت ١٢

- اسألك باسمك المكنون المخزون . م ت ۳۵
- اسألك بكل اسم هـ هو لك سميت به نفسك وانزلته في كتابك او علمته احدا
من خلقك او استأثرت به في علم الغيب عندك . م ت ۳۵ و ۸۱
- اسألك من الخير كله عاجله واجله ما علمت منه و ما لم اعلم . م ت ۹۸
- استأذنت ربي في زيارة امي فاذن لي . م ت ۴۶
- استفت قلبك و ان آفتاك فافعل . م ت ۳۵ و ت ۶
- أسرع اهلنا لحاقا بي فاطمة . م ت ۴۶ و ت ۲۷
- اسلم شيطانى على يدي . ت ۳۱
- اسمعنا كم فلم تطربوا و زمرنا كم فلم ترقصوا . م ت ۸۳
- اشبع يوما و اجوع يوما . ل ۸۴ و م ت ۶۶ و ۱۰۹
- اشد الناس عذابا يوم القيمة جاهل فاسق ذال فضل ثم يزعم بجهله و حمقه
آند عزيز عند الله و من ورثة انبياء . م ت ۵۰
- اشد الناس عذابا يوم القيمة عالم لم ينفعه علمه . م ت ۵۰ و ۸۸
- اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم . م ت ۱۳۱ و ت ۱۰ و ۳۲
- اصحابي في امتي كالملاح في الطعام لا يصلح الطعام الا بالملاح . م ت ۴۸
- اطلبوا العلم عند الرحماء من امتي و عيشوا في الاثافهم . م ت ۴۸
- اطلبوا العلم ولو بالصين . م ت ۵ و م ت ۲۷ و ۵۶ و ۶۵ و ۶۸
- اطلبوها في الاوقار . م ت ۸۳
- اعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب

بشر . ت ۴۳

اعدى عدوكِ نفسك التى بين جنبيك . ت ۷

الاعمال بالنيات . ت ۸ و م ت ۱۳ و ۱۸ و ۶۳

اعملوا فكلٌ ميسرٌ لما خُلق لاجله . ت ۳۱

اعوذ بك من الشك و الشرك . ت ۱۷ و ۳۳

اعوذ بك من القدر . م ت ۲۹

اغضب كما يغضبُ البشرُ و اكلٌ كما ياكل البشر . م ت ۱۲ و ۹۱

افضل ما قلته و النبيون من قبلى لاله الله . م ت ۳۶ و ۶۰ و ۹۷

اقبلوا الكرام على عثراتهم . ت ۴۸

اقرؤا القرآن و التمسوا غرايبه . م ت ۹۸

اُعرَبوا القرآن و التمسوا غرايبه . ت ۲۹

اقول لك يا عيسى لورأت عينك ما اعددت لعبادى اتلفت نفسك . م ت ۶۵

اكثر اهل الجنة ابله و الصبيان . ي و ت ۲۱ و م ت ۱۳

اكثر شهداء امتى اصحاب الفراش و رب قتيل بين الصفيين و الله اعلم .

م ت ۱۷

اكثروا ذكراً هادم اللذات فوالذى نفس محمد بيده لو تعلمون ما اعلم لضحكتم

قليلاً و لبكيتم كثيراً . م ت ۷۱

الا ان الدجال اعور و ان ربكم ليس باعور . م ت ۳۳

الاطال شوق الابراز الى لقائى و انا الى لقائهم لاشد شوقاً . ت ۸ و ۴۹

الا فتعرضوا لها عسى ان تدرككم فلا تشقوا بعدها ابداً . م ت ۳۷

اللَّهُ ارحمُ بعباده من الوالد الشفيق بولدها . م ت ۷۴

اللهم اجعل لي نوراً في قلبي ونوراً في سمعي ونوراً في بصري ونوراً في شعري و
نوراً في بشري و نوراً في وجهي ونورا في عظامي و نوراً من بين يديّ و نوراً
من خلفي ونوراً من تحتي و نوراً من فوقي و نوراً عن يميني و نوراً عن شمالي

اللهم زدني نورا و اعطني نورا واجعل لي نورا . م ت ۲۷

اللهم اجعلنا من امة محمدٍ ت ۲۴ د ۳

اللهم اُحيني ما علمت الحياة خيراً لي و توقني اذا علمت الوفاة خيراً الي .

ت ۴۷

اللهم احيني مسكيناً وامتنى و احشرنى في زمرة المساكين . م ت ۱۷ و ت ۹

اللهم ارزقنا شفاعه محمدٍ . ت ۴

اللهم ارزقني ايماناً دائماً و يقيناً ليس بعده كفرٌ . م ت ۱۱

اللهم ارزقني برد عفوك و حلاوة رحمتك . م ت ۹۱

اللهم ارزقني حبك . م ت ۲۹

اللهم ارنا الحق حقاً و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه . ج

اللهم اعطني نوراً في وجهي و نوراً في جسدي و نوراً في قلبي و نوراً في قبري

و نوراً في عظامي . ت ۴۷

اللهم اللعن ابا سفيان . م ت ۱۶

اللهم اُنعنا بنعمتك و اتمها علينا برحمتك . م ت ۱۰۵

اللهم انى اسألك الجنة و اعوذ بك من النار . ش ۴۱

اللهم انى اسألك العفو و العافية . ت ۹

اللهم انى اسألك لذة النظر الى وجهك و الشوق الى لقاءك . ت ۴۹

اللهم انى اعوذ بك من الكفر . ت ۲۳

اللهم انى ظلمت نفسى ظلماً كثيراً و لا يغفر الذنوب الا انت . ت ۲۴

اللهم انى اعوذ بك من عذاب القبر . ت ۴۲

اللهم بديع السموات و الارض و ما بينهما نواصيهم بيدك و انت تصرف القلوب كيف

ما شئت اللهم انى اعوذ بك بخيرك من شره و اسئلك من خيرك لا من خيره

عز جارك و جل ثناءك و لا اله غيرك و كن لى جاراً من فرعون و جنوده .

ت ۱۰۴

اللهم بك احيى و بك اموت . ت ۴۶

اللهم بيض وجهى بنور و جهك الكريم يوم تبيض وجوه اوليائك و لاتسود

وجهى يوم تسود وجوه اعدائك . ت ۳۹ و ت ۲۶ و ۳۰ و ۳۵ و ۴۲

اللهم رب جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فاطر السموات و الارض عالم الغيب

و الشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اللهم اهدنى لما اختلف

فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم الله اكبر كبيراً

و الحمد لله كثيراً و سبحان الله بكرة و احبلاً عشر مرات ثم قال الله اكبر و الملك

و الملكوت و الجبروت و الكبرياء و العظمة و الجلال و القدرة له . ت ۱۲۹

اللهم طهر قلبى من النفاق . ت ۹۱

اللهم فقهه فى الدين و علمه التأويل . ش ۴۳ و ت ۱۱

اللهم لاتواخذنى بسوء اعمالى و خواطرى و اجعلنى من عبادك الصالحين .

ت ۵۶

اللهم لك الحمد أنت قيامُ السموات و الارض و من فيهن و من عليهن

م ت ۲۰

اللهم ما قصر عنه رأسى و ضعف عنه ولم يبلغد نيتى او أمنيتى من خير أنت وعدته احداً من عبادك او خير أنت تعطيه احداً من خلقك فاني ارجب اليك فيد.

م ت ۹۸

اللهم هذه نفسى انت تتوفىها لك مما أتتها وحيأتها ان امسكتها فاغفر لها وان

ارسلتها فأعصمها بما تعصم به عبادك الصالحين . م ت ۲۶ و م ت ۴۷

اما اليك فلا و حسبى الله و اسلمت وجهى لله . م ت ۹۱

اما كفر عمى يعنى ابالهب . م ت ۴۶

انا ابن امرأة كانت تأكل القديد فى الجاهلية . م ت ۲۷ و م ت ۴۵ و م ت ۴۶

ان اختلاف امتى رحمة . م ت ۳۷

انا اعز على الله من ان يد عنى فى التراب اكثر من ثلثة ليال . م ت ۲۷ و م ت ۳۸

انا اعلمكم بالله و اخشاكم لله . م ت ۲۴

انا اغنى الاغنياء عن الشرك . م ت ۲۷

انا اول من تنشق عنه الارض . م ت ۲ و م ت ۴۵ و م ت ۴۶

انا اول من يدخل الجنة . م ت ۶۰

انا اول من يقرع باب الجنة . م ت ۴۵

انا بشر اغضب كما يغضب البشر . م ت ۴۰ و م ت ۸۰

انا سيد ولدادم . م ت ۲۷ و م ت ۳۳ و م ت ۱۵ و م ت ۳۷ و م ت ۳۸ و م ت ۴۶ و م ت ۹۱ .

انا عبد اكل كما ياكل العبد و اشرب كما يشرب العبد .

م ت ۴۰ و م ت ۱۲ و م ت ۸۰ و م ت ۹۱

انا عرفتك قبل موتى بلحظة . م ت ۶

انا عند المنكسرة قلوبهم لاجلى . ت ۹ و م ت ۷۵

انا عند ظن عبدى بى . ل ۸۴

ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف .

ش ۳۱ و ت ۲۵

ان الحق لينطق على لسان عمر . ت ۴۴

ان الرجل ليدنّب الذنّب فيدخل به الجنة . م ت ۴۵

ان العاصى ليلعند اهل السموات والارض . م ت ۸۷

ان العرش يحول جميع ما خلق الله . ت ۲۶

ان العلم لا ينتزع ائتزاعا ولكن يقبض بقبض العلماء . م ت ۱۳

ان القلوب تصدء كلها يصدء الحديد . ت ۴۴

ان الله تجلى للناس عامة ولا بى بكر خاصة . ت ۴۵ و م ت ۸۱

ان الله جميل يحب الجمال . ل ۵۸ و ۹۸

ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالف سنة . ت ۲۶

ان الله خلق الخلق فى ظلمة ثم رش عليهم من نوره . ت ۱۶ و ۳۸ و م ت ۳۵

ان الله خلق آدم على صورته . ي و م ت ۴۲ و ۵۵ و ۱۰۰ و ل ۴۲ و ۵۸ و ۸۰

ان الله خلق آدم على صورة الرحمن . ت ۴۰ و ۴۳ و ۴۷

ان الله خلق نورى من نور عزته و خلق نور ابليس من نار عزته . ت ۴۰

ان الله شرف الكعبة و عظمها و نسبها الى نفسه و لو ان رجلا هدمها حجراً

حجراً ثم احرقها بالنار لما بلغ جرمه جرم من استخف بولى من اولياء الله .

م ت ۱۲۶

ان الله طيبٌ لا يقبلُ الا الطيبُ . م ت ۸۸

ان الله عفوٌ يحب العفو . م ت ۷۵

ان الله غيورٌ و من غيرته يحرم الفواحش . ت ۲۶ و ۴۶

ان الله قد تجلى لعباده في القرآن . م ت ۱۹

ان الله قراءطه ويس قبل ان خلق الخلق بالفى الف عام . م ت ۱۲

ان الله لا يحب الخائنين و لا يحب الفاسقين . م ت ۶۰

ان الله لا ينتزع العلم انتزاعا و لكن يقبضه يقبض العلماء . م ت ۱۳

ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالكم و لكن ينظر الى قلوبكم و احدكم

ت ۲۶ و ۲۸ و ۴۲ و م ت ۱۵ و ۱۷ و ۲۲ و ۲۴

ان الله لينفع العبد بالذنب يذنب . ت ۳۵

ان الله يجرب المؤمنين بالبلاء كما يجرب احدكم الذهب بالنار . م ت ۳۲

ان الله يحب كل قلب حزين . ت ۳۶ و م ت ۷۵ و ۱۳۰

ان الله يحب معالى الامور و يكره سفافها . ت ۴۵

ان الله يعلى صوتہ بالثناء على نفس سبوح قدوس رب العالمين . م ت ۱۱۰

ان الله يغار للمسلم فليغرم المسلم . ت ۳۵

ان الله تعالى لم ينظر الى الدنيا منذ خلقها و فضلها

ان الله ينظر فى كل سحر الى العرش نظرة يزداد بها الف الف توسعة يزداد

بكل توسعه الف الف علم بالله تعالى كل علم لا يتدر قدره اهل السموات و
اهل الارض . م ت ۲۴

انا مدينة العلم و على بابها . م ت ۷ و ت ۲۲

انا و كافل اليتيم كهاتين في الجنة . ت ۴۴

الانبياء يصلون في قبورهم . ت ۱۷ و م ت ۱۷ و ۵۹

انتم اوليائي حقا . م ت ۱۳

انزل القرآن على سبعة احرف كلها كاف شاف واف . ت ۵

ان شر الناس عذابا يوم القيمة عالم لم ينفعه علمه . م ت ۹۵

ان عبادا يضحكون جهرا من سعة رحمة ربهم ويبكون سرا من خشية عذاب

ربهم . م ت ۱۰۹

ان عثماننا سالتد حاجة سرا ففضاها لي سرا فاستوهبت من الله حسابا به .

م ت ۷۶

ان في الجنة سوقا يباع فيها الصور . ت ۴۳ و ۴۴

ان في المدينة اقواما ما وطننا موطنا يغيظ الكفار ولا انفقنا نفقة ولا اصابتنا

مخمصة في سبيل الله الا شاركونا في ذلك قيل يا رسول الله كيف وهم بالمدينة

فقال عليه السلام حسبهم العذر فتركونا بحسن النية . م ت ۱۷

ان في جسد ابن آدم مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد

كله الا وهي القلب . ت ۲۵

ان في جسد ابن آدم خلقا من خلق الله تعالى كهية الناس وليس بالناس .

ت ۲۵

ان فی قلب ابن آدم اودیة لكل وادشعبة فمن اتبع قلبه الشعب كلها لم یبال
الله بأی واد اهلكه . ت ۱۳

ان كان المسمى عمر فسمعاً وطاعة وان كان غیراً عمر فلاحتی تتشاور .
م ت ۱۶

انکم فی یوم عمل لاحساب فید و سیاتی یوم حساب لاعمل فید . م ت ۳۴

انکم خلقتم للابد وانما تنتقلون من دار الی دار . م ت ۷۴

ان للشیطان ائمة باین آدم و للملك ائمة . ت ۶

ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة ابطن . ت ۵

ان لله تسعة و تسعین اسماً من احصاها دخل الجنة . ت ۵۰ و م ت ۳۷ و ۳۸ و ۶۹

ان لله تسعة و تسعین خلقاً من تخلق بواحد منها دخل الجنة . ت ۵۰

ان لله جنة لیس فیها حور و لاقصیر و لالبین و لاعسل . م ت ۷ و ۱۲ و ت ۲۵

ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفها لحرقت سبعجات و جهده

کل من ادرك بصره . ت ۲۰ و م ت ۲۵ و ۶۲ و ۶۶ و ۲۷ و ۳۷ و ۶۳ و ۶۵ و ۱۳۵

ان لله عبادا خلقهم لحوایج الناس . ت ۴۸

ان لله عبادا خلقهم لمنافع الناس . ت ۱۲

ان لله عبادا قلوبهم انور من الشمس و فعلهم فعل الانساء و هم عند الله بمنزلة

الشهداء . ت ۱۲

ان لله عبادا یحبهم فی عافیة و یبغونهم فی عافیة و یحشرهم یوم القیامة . ت ۵

و یدخلهم الجنة فی عافیة . م ت ۱۲۵ و ت ۹

ان لله فی کل یوم و لیلة ثلثمائة وستین نظرة الی قلب المؤمن . ت ۴۰

انما الاعمالُ بخواتيمها . ت ۳۱

انما المؤمنون كنفس واحدة . ت ۹۰

انما انا لكم مثل الوالد لولده . ت ۲۴ و ۴۶

انما هما ملكان فظان غليظان ازرقان يبحثان الارض بانيا بهما . ش ۴۷

انما هي اعمالكم تُردا ليكم . ت ۴۲

ان من العلم كهيئة المكنون لا يعلمه الا العلماء بالله و اذا نطقوا بدلم يُنكره

الاهل العزة بالله . ت ۵ و ۱۵ و ۸۳ و ۹۰ و ۹۸

ان منبري هذا على ترعة من ترع الجنة . ت ۴۰

انذ ليغان على قلبي حتى اقول استغفر الله في اليوم والليلة سبعين مرة .

ت ۳۴ و ۴۴ و ۳۷ و ۳۸ و ۱۰۵

انه ليس شيئاً اقرب الى الله من اسم افيل . ت ۲۲

اني لتارك فيكم الثقيلين كتاب الله وعترتي . ت ۱۳

اني قسمت الفاتحة بيني و بين عبدي نصفين . ت ۵۵

اني لا آسهو و لكني أسهي . ت ۲۱

اني لاجد نفس الرحمن من قبل اليمن . ت ۹ و ۴۷ و ۵۰ و ۹۴

اني لاستغفر الله في اليوم سبعين مرة . ت ۳۴ و ۴۴ و ۱۰۵

اني لاعرف اقواماً هم بدنزلتي عند الله ما هم انبياء ولا شهداء يغبطهم الانبياء

والشهداء لمكانهم عند الله هم المتحابون بروح الله تعالى . ت ۱۲ و ۴۱

او استأثرت به في علم الغيب عندك . ت ۳۵

او تيت القرآن ومثله معه . ت ۴۰ و ۱۲۶

اوحى الله الى بعض انبيائه انما اتخذت لخلتي من لا يفر عن ذكرى ولا يكون له غيرى ولا يوتر على شيئاً من خلقى و ان احرق بالنار لم يجد لحرقة النار و قعاً فى قلبه و ان قطع بالمنشير لم يجد لمر الحديد الما فى سره .

ل ۱۲۱ و ۱۲۲

اوصيك يا معاذ بتقوى الله و صدق الحديث و الوفاء بالعهد و اداء الامانة و ترك الخيانة و حفظ الجار و رحمة اليتيم و لين الكلام و بذل السلام و خفض الجناح و انهاءك ان تسب حليماً و تطيع ظالماً و تعصى اماماً عادلاً و تفسد ارضاً يا معاذ اتق الله عند كل حجر و شجر و مدر و اوصيك ان تحدث لكل ذنب توبة السر بالسر و العلانية بالعلانية . م ت ۴۴

اولادنا اكبادنا ت ۲۵ و م ت ۴۶

اول ما خلق الله نوري . ت ۱۵ و ۱۹ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۹ و ۴۰

اولياء الله لا يموتون و لادن ينقلون . ت ۲۷

اوليائى تحت قبائى لا يعرفهم غيرى . ت ۱۲ و م ت ۶۹

اهل القرآن اهل الله و خاصته . ت ۵ و ۲۹ و م ت ۲۶ و ۴۷

اهيا شرا هيا سبحان من لم يزل و لا يزال . م ت ۲۲

الايمان بضع و سبعون شعبة اذناها امامة الاذى عن الطريق و اعلاها شهادة

ان الاله الا الله . ت ۱۶ و م ت ۱۷ و ۳۶ و ۴۳ و ۸۹ و ۱۰۸

الايمان عريان و لبأسد التقوى . ت ۴۷ و م ت ۸۸

الايمان نيف و سبعون بابا . م ت ۸۵ و ۹۷

الایمان یزید و ینقص . م ت ۱۱

حرف الباء

بالله اغلبك يا ابا حنظلة . م ت ۱۶

البخیل لا یدخل الجنة و المؤمن لا یكون حسودا و المؤمن لا یغضب

م ت ۱۴ و ۳۴

بعثت لرفض العادات . م ت ۱۳ و ۱۶

بعثت لأتمم مكارم الاخلاق . ت ۸

بعثت داعیا و لیس الی من الهدایة شیئی و خلق ابلیس مضلا و لیس الیه من

الضلالة شیئی . ت ۲۹

البلاء مو کل بالانبیاء و الاولیاء ثم الامثل فالامثل . ت ۳۷

بل رأیت الرب بینی و بینہ سبعین حجابا من نور لو دنوت و احدا لا حترقت .

ت ۲۰

بل الرفیق الاعلی و العیش الاصفی و الکس الاوفی . ت ۲۷ و ت ۴۶ و ۷۴

بمكة حين لاليل و لانهار . ت ۱۵ و ۳۴

بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقام

الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم رمضان و حج البيت . ت ۱۵ و ۱۶ و ۴۴ و ۵۹

بنی الدین علی النظافة . م ت ۲۲

حرف التاء

التائب من الذنب کمن لا ذنب له . م ت ۴۴

تخلقوا باخلاق الله . م ت ۷۵

تزوّد من غناك لیوم فقرك و من صحتك لیوم مرضك و من شبابك لیوم شببك
و من دنیاك علی الجملة لاخرتك و ایاك ان تكون من المسوّفین فان اكثر
اهل النار من سوّف . م ت ۱۷

تعس عبد الدرهم و تعس عبد الدینار و الزوجة . م ت ۱۵ و ۴۰ و ۶۷ و ۹۱
تعلموا من قریش و لا تعلموها و قدّموا قریشا و لا تقدّموها . م ت ۹۹۳۵ و
تفكروا فی آلاء الله و لا تفكروا فی ذات الله .

م ت ۱۴ و ۴۴ و م ت ۴۴ و ۸۹ و ۱۲۸

تقرب الی بعداوة نفسك . م ت ۲۱

حرف الثاء

ثلاثة لا ینجو منهن احد الظن و الطیرة و الحسد . م ت ۳۳
ثلاث مهلكات شح و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه .

م ت ۳۲ ، ۳۳

حرف الجیم

جاهدوا فی الله حق جهاده . م ت ۲

جزیا مؤمن فان نورك اطفاء ناری . م ت ۳۶ و م ت ۲۳ و ۹۱ و ۱۰۸

الجمعة حج المساکین . م ت ۱۹

حرف الحاء

حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا و وزنوا قبل ان توزنوا و تمهّنوا للعرش الا لبر

م ت ۳۴ و ۶۹

- حب الدنيا رأسٌ كل خطيئة . م ت ۱۰۷
- حبك الشئى يعمى و يصم . ت ۴۱
- حب الوطن من الايمان . ش ۳۹
- حبك فى قلبى كالعقدة فى الجبل . ت ۲۵
- الحجر الاسود يمين الله فى ارضه . م ت ۴۴ و ت ۱۹
- الحرك الكريم يخرج من الدنيا قبل ان يخرج منها . م ت ۷۴
- الحسب الكريم هو التقوى . م ت ۴۶
- الجسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب . ش ۳۳
- حسنات الابرار سيئات المقربين . م ت ۱۹
- الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة . م ت ۶۷
- حضور القلب مع الله على الدوام . م ت ۵۵
- الحق غيورٌ و من غيرته آانه لم يجعل اليه طريقا سواه . ت ۴۶
- حنت يا ابن السوداء . ش ۲۹
- الحياء من الايمان . م ت ۲۸ و ۹۲

حرف الخاء

خذ رضاء نفسك من نفسى فى عافية يا على لقد سألت البلاء فاسئل العافية لان
 اعافى فاشكر احب الى من ان ابتلى فاصبر والطاعم الشاكر بمنزلة الصائم
 الصابر . م ت ۱۱۰

خلق آدم على صورة الرحمن . م ت ۹۰ و ۳ و ۴ و ۷۰ و ۹۹
 خلق الله تعالى من نور بهائه سبعين الف رجل من امتى واقامهم فوق العرش

والكرسى۔ فی مظيرة القدس لبأسهم الصوفُ الاخضرُ ووجوههم كالبدن ليلتة
النصف من الهلال وصورهم كصور المرْد والشبان الحسان۔ علی رؤسهم شعرُ
كشعر النساء فقاهوا متواجدين والهيبن مذخلقهم الله تعالى واني اسمع ازينهم
وانين قلوبهم و يسمع انينهم اهل السموات والارض وان اسرافيل قايلهم و
مبشرهم و جبرئيل خادُمهم و متكلمهم و الله تعالى انيسهم و ملائكتهم و هم
اخواننا في النسب۔ ثم بكى و اطرق رأسه مليا ثم قال آه واشوقاه الى لقاء
اخواني . ت ٤٦

خلقتك لاجلي . ت ٢٩

خلقتنا كم لا لئربح عليكم بل لئربحوا علينا . ت ٥٣

خلقتكم لئربحوا علي لا لئربح بكم . ت ٦٩

خمسُ خصالٍ يُفطرن الصائم: الذنبُ و الغيبة و النميمة و النظرُ بشهوة و
اليمينُ الفاجرة . ت ٤٤

خير الامور اوسطها . ت ٦٦

الخير فيما أختاره الله . ت ١٢٠ و ١٢٢

حذف الدال

الدال على الخير كفاعله . ت ٣٣ و م ١٥

داووا مرضاكم بالصدقة . ت ١٤

الدعاء سلاح المؤمن . ت ٧٤

الدعاء هو العبادة . ت ٩٠

دع الفواد يفر . ش ٢٩

دعوةُ الغريبِ لا يردُّها اللهُ . مت ۹۶

الدنيا حيدةٌ قاتلةٌ . ت ۳۱

الدنيا مزرعةُ الآخرة . ت ۳۱ و م ت ۱۰۰

حرف الذال

ذَلَّ من طمع . ل ۱۰۱

حرف الراء

رَأَيْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ عَلَى صُورَةِ أُمِّي . ت ۴۳

رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْأَحْجَابُ مِنْ يَا قُوتَةَ بَيْضَاءَ فِي رَوْضَةٍ

خَضْرَاءَ . ت ۲۰

رَأَيْتُ رَبِّي فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ . مت ۲۷

رَأَيْتُ رَبِّي فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ عَلَى صُورَةِ شَابٍ أَمْرَدٍ قَطَطٍ .

ت ۱۴ و ۱۷ و ۴۳ و ۵۰ و ۵۶ و م ت ۲۷ و ۴۰

رَأَى قَلْبِي رَبِّي . ت ۷ و ۳۲ و ۴۱ و ۴۴

رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ . ت ۲۴

رُبَّ اشْعَثَ اغْبَرٍ مَشْرَدٍ فِي الْأَسْفَارِ مَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَقَلْبُهُ حَرَامٌ وَغَدْيَى بِالْحَرَامِ

يَرْفَعُ يَدَيْهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ حَتَّى يُسْتَجَابَ لَهُ . مت ۴۴

رُبَّ تَمَالَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَا عِنْدَهُ . مت ۱۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۱ و ۱۱۳

رُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حَزْنَاً طَوِيلاً . ت ۳۱ و م ت ۳۷

رُبَّ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَ الْعَطَشُ . مت ۱۴ و ۱۸

الرِّضَاءُ بِالْقَضَاءِ بَابُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ . مت ۳۶ و ۳۸ و ۱۱۰ و ۷۰

رفقاً بالقوارير سيروا سيراً ضعفكم . مت ۸۸

حرف الزای

زُرغباً تزدد حبا . مت ۱۳۱

الزكوة فطرة الاسلام . ت ۱۸

الزهدُ في الدنيا يريح البدنَ والزهد عن الآخرة يريح القلبَ والاقبالُ الى الله تعالى يريح الروح . ت ۴۵

حرف السين

سبحانك الله ايما كنت و ايما تكون . مت ۳۲

سبحانك لا احصى ثناءً عليك . مت ۸۸

سبحان من لم يجعل للخلق سبيلاً الى معرفته الا بالعجز عن معرفته .

ت ۱۴ و مت ۹ و ۸۶

سبعةٌ يظلمهم الله تحت عرشه يوم لا ظل الا ظله امام عادل وشاب نشاء في عبادة الله و رجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه حتى يعود اليه و رجلان تجابا في الله و رجل دعته امرأة ذات منصب وجمال اني اخاف الله و رجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه من خشيته و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه . مت ۴۴

سبقت رحمتي غضبي . مت ۲۲ و ۳۷ و ۱۱۹

سبق درهم مائة الف درهم . مت ۱۵ و ۴۴ و ۱۲۶

ستة يدخلون النار قبل الحساب است . ش ۳۳

السر بيني وبين عبدي لا يطلع عليه ملك مقرب ولا نبي مرسل . مت ۴۴

السعيد من سعد في بطن امه و الشقى من شقى في بطن امه . ت ۲۹

سلمان منا اهل البيت . م ت ۱۳ و ۴۶

سمعت رسول الله صلعم يقول يدخل في شفاعته مثل عدد ربيعة و مضر .

م ت ۴۷

سيأتي على الناس زمان يجتمعون في المساجد و يصلون و ليس فيما بينهم مؤمن

ت ۱۷ و م ت ۳۹ و ۵۶ و ۴۹

سيروا سبق المفردون . م ت ۲۶ و ۱۲۲ و ۱۲۵

حرف الشين

شارب الخمر كعابد وثن . م ت ۱۴

شبا بك فيم افنيت و عمرك فيم ابليت و مالك من اين اکتسبت و فيم انفتت .

م ت ۶۸

ع

شر العمى 'عمى القلب' . ت ۴۷

الشفاعة في الدين حرام . م ت ۶۷

شكر الرب بالرب . ت ۳۷

شكر الرب نفسه بنفسه فهو المشكور . ت ۳۷

شوقنا كم فلم تشتاقوا و خوفنا كم فلم تخافوا . م ت ۸۳

حرف الصاد

الصدقة ترد البلاء . م ت ۱۵

الصدقة تقع بيدي الله قبل ان تقع بيد السائل . م ت ۱۰۸ و م ۵۹

صلوة الديك صوته . ت ۱۷

الصلوة عماد الدين من تركها فقد كفر . م ۲۷

الصمد نعته و هو يطعم و لا يطعم . ت ۱۹

الصوم الغيبة عن رؤية ما دون الله لرؤية الله تعالى . ت ۱۹

الصومُ جنة . ت ۱۹

الصوم لي و انا اجزى به . ت ۱۹

صوموا ساعة و افطروا ساعة . ت ۱۹

صوموا لرؤيته . ت ۱۹

حرف الضاد

الضروراتُ تبیح المحظورات . م ت ۴۴ و ۵۸ و ۶۴

حرف الطاء

طلب الطيبات و السعیُ فی الوصول اليها اولی من الاحجام عنہا .

م ت ۱۱

طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة .

م ت ۳۷ و ۳۸ و ۴۳ و ۵۲ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۶۹ و ۱۰۸

الطب و الوجد توأمان اما من طلب غيري لم يجدني . م ت ۸۶

الطواف بالبيت صلاة الا ان الله تعالى اباح فيها اللاد . م ت ۳۹

طوبى لمن زانى و آمن به . ت ۱۴

حرف الظاء

الظاهر عنوان الناطن . م ت ۹۰

حرف العين

عبدى انفق انفق عليك و اوسع اوسع عليك ولا تضيق فاضيق عليك . م ت ۱۷ و ۴۴

عجبا لمن ايقن بالموت كيف يفرح . م ت ۷۴

العجلة من الشيطان و التانى من الرحمن تعالى و تقدس . م ت ۳۷

عذاب القبر ثلاثة اثلاث ثلث من الغيبة و ثلث من النسيمة و ثلث من البول .

م ت ۱۲۷

العسل شفاء للناس . ت ۴۷

علماء امتى كانوا بنى اسرائيل . ت ۵

العلماء شهداء الله فى ارضه ليكونوا شهداء على الناس . م ت ۱۳

العلماء ورثه الانبياء . ت ۲۹ و م ت ۱۳ و ۱۵ و ۵۰ و ۵۷ و ۶۲ و ۸۶ و ۹۹

العلم علمان فعلم فى القلب و علم على اللسان . ت ۳۱

العلم لا يحل منعه . ت ۱۸

عليكم بدين العجايز . ت ۲۱ و م ت ۲۷ و م ت ۶ و ۳۴ و ۳۵ و ۵۱ و ۵۴ و ۸۲

حرف الفين

غرة ادر كها سطوة . م ت ۱۲۲

الغيبه اشد من الزنا . م ت ۱۴

الغيرة غيرتان غيرة العبد و هو ان يكون بالكلية لله . ت ۴۶

حرف الفاء

فاذا احببته كنت سمعه و بصره و يده و لسانه فبى ينطق و بى يسمع و بى يبطن .

ل ۶۲ و ۱۳۴ و ت ۴۰ و م ت ۱۹ و ۳۲ و ۴۶ و ۱۰۲ و ۱۰۹

فان الامور بخواتيمها . م ت ۵

فان لكل شئ قلباً و قلب القرآن يس . ت ۲۹

فاوحى الله تعالى الى " لا افعلُ و لا اجعل من خلقتہ بيدي كمن قلت له كن فيكون . ت ۲۶

فرايت فراش الذهب حال بينى وبينه . ت ۴۱

فزت ورب الكعبة . ت ۴۶ و ۷۴

الفقر فخري . ت ۱۱۸

الفقه يمان والحكمة يمانية . ت ۴۶

حرف القاف

قال الله تعالى من لم يرض بقضائى و لم يصبر على بلائى و لم يشكر نعمائى فليخرج من تحت سمائى فليطلب ربا سوائى . ت ۲۲ و ۳۷ و ۳۸ و ۷۰

قال يا داود اسمع منى و حقا اقول احب عبادى الى من يحببنى الى عبادى اى رب كيف احببك الى العباد ذكركم الا لئى عند كل صباح و مساء . ت ۱۰۵

القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران . ت ۲۷ و ت ۴۶ و ۷۴

القدر سر الله فلا تفسوه . ت ۳۸ و ۳۹ و ۶۹ و ۹۷

القدرية مجوس هذه الامة . ت ۳۸ و ۳۹

قدوس قدوس جل الكبير المتعال . ت ۱۲

القرآن جبل الله . ت ۱۳

القرآن غنى لا فقر بعده و لا غنى دونه . ت ۲۷

القرآن مائدة الله فى ارضه . ت ۲۹

القرآن هو الدواء . ت ۲۸

قطرت قطرة في فمي علمتُ بها علمَ الاولين و الاخرين .

م ت ۶۶ و ۹۱ و ت ۱۵ و ۱۷

قلب المؤمن بيت الله . ت ۹ و ۱۹

قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن يقبلها كيف يشاء .

م ت ۷۸ و ت ۱۹ و ۲۵ و ۲۶ و ۳۹

قلب المؤمن عرش الله . ت ۹

قليل العمل مع الحلم كثير عند الله . م ت ۶۸

حرف الكاف

كاد الحسد ان يغلبَ القدر . ش ۳۳

كاد الفقر ان يكون كفراً . ت ۳۲ و م ت ۸۲ و ۱۰۹

كان رسولُ الله صلى الله عليه و سلم اذا اراد قيام الليل قام و قال اللهم رب

جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل فاطرب السموات و الارض عالم الغيب و الشهادة

انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اللهم اهدني لما اختلف فيه من

الحق باذنك . م ت ۱۲۹

كان رسول الله دايمَ الفكر و طويلَ الحزن . ت ۴۳

كان رسول الله يصلي و في قلبه ازيرٌ كازير الرجل . ت ۱۸ و ۳۶

الكرسى في العرش كحلقة درع في الفلاة . م ت ۸۳

كل امرئ يجزى بعلمه . م ت ۶۸

كل بني آدم خطاءٌ و خير الخطائين المستغفرون . م ت ۴۵

كل حرف في اللوح المحفوظ اعظم من جبل قاف . ت ۲۹ و م ت ۹۸

كل الناس 'خداع الى جانب 'خداع يعيشون مع الذئب ويكون مع الراعي.

م ت ۹

كل محدث بدعة و كل بدعة ضلالة . ج

الكلمة الطيبة صدقة . م ت ۸۱

كلموا الناس بما يعرفون و دعوا ما ينكرون اتريدون ان يكذب الله ورسوله .

م ت ۴۲

كلموا الناس على قدر عقولهم . ت ۶ و ۲۵ و م ت ۲۰ و ۴۹ و ۵۷ و ۸۸ و ۱۳۱

كل مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه وينصرانه و يمجسانه . ت ۳۱

كلميني يا حميراء . ت ۸

كنا نتعلم الايمان ثم نتعلم القرآن . م ت ۳۴

كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف .

ت ۱۸ و ۱۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۱۰ و ۳۶ و ۵۵ و ۱۲۵

كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين . م ت ۴۶ و ت ۲۷

كونوا مع السواد الاعظم . م ت ۱۵

كيف اصبحت يا حارث - اصبحت مؤمنا حقا - انظر ما ذاتقول فان لكل حق

حقيقة فما حقيقة ايمانك . عزلت نفسي عن الدنيا واسهرت ليلي و ليلتي

نهارى و استوى عندي ذهب الدنيا و مديرها و حجرها - فانى انظر الى عرس

ربى بارزا و كانى انظر الى اهل الجنة و الى اهل النار - اصبحت فالنرم

ت ۱۶ و ۴۴

حرف اللام

لاأُحصى، تناء عليك انت كما اثنت على نفسك .

ت ۲۳ و ۳۱ وی و م ت ۲۲ و ل ۱۲۳

لااعبد ربا لم ازه . ت ۳۸

لااله الاالله حصنى فمن دخله كان امانا من عذابي . ت ۱۶

لا تخرمنا من صحبة محمد . ت ۴

لا تسبوا الريح فانها من نفس الرحمن . ت ۲۶ و ۲۸

لا تغضب° ولك الجنة . ت ۱۳۱

لا تقوم الساعة و على وجه الارض من يقول لا اله الا اله . ت ۱۳

لاراحة لمؤمن دون لقاء ربه . ت ۱۶ و ۳۸ و م ت ۷۴

لا صلاة الا بفاتحة الكتاب . ت ۱۸

لا صلاة لمن لا يحضر قلبه . ت ۱۸

لا عيش الا عيش الآخرة . ت ۸۷

لا كنز انفع من العلم . ت ۱۸

لانك لا تعرفنى فى دار الدنيا . ت ۱۴

لا مانع لما اعطيت و لامعطي لما منعت . ت ۱۰۵

لا يبلغ الرجل حقيقة الايمان حتى يرى الناس حمقى . ت ۲۰ و ۱۱۸

لا يدخل النار مؤمن . ت ۱۳۱

لا يدخل ملكوت السموات من لم يولد مرتين . ت ۷ و ۴۶ و م ت ۱۳۱

لا يرد القضاء الا الدعاء و لا يزيد فى العمر الا البر و دعاء المؤمن لآخيه

بظہر الغیب لا یرد . م ت ۶۹ و ۸۰

لا ینزى الزانى حين ینزى و هو مؤمن . م ت ۱۱

لا یشرب الشارب حين یشرب و هو مؤمن . م ت ۱۱

لا یقبل الله صلاةً بغير طہور . ت ۱۷ و م ت ۹

لا یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین . م ت ۱۵

لا ى يوم احببت يا داود لویعلم المدبرون عنى والهاربون منى كيف رحمتى

بهم و شفقتى عليهم و اعطيت فيهم و منى لهم لتأكدوا من حبى هذا شفقتى

للعاصين فما ظنك بالمطيعين يا داود اسمع منى و حقا اقول ان العبد ليعمل

العمل الواحد فاحكم له بالجنان قال اى رب وما ذاك العمل الواحد فقال

یفرج عن مکروب المسلمین کربہ . م ت ۸۲

لست کا حد کم . ت ۲۷ و ۳۳ و م ت ۱۵ و ۳۷ و ۳۹ و ۴۶ و ۹۱

للصایم فرحتان فرحہ عند افطاره و فرحہ عند لقاء ربه . ت ۱۹

لن یغلب العسرُ یسرین . م ت ۱۵

لو القى القرآن فى النار لمانسه النار . م ت ۹۵

لو القى المصحف على النار لما احترق القرآن . م ت ۸۳

لو خرج المنافقون من البصرة لاستوحش الباقون . م ت ۳۰

لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه . م ت ۱۵ و ۹۰

لو دنوت انملة لاحتقرت . م ت ۴۶

لو عرفتم الله حق معرفته لزالت بدعائكم الجبال و لم شتم على البحور

ش ۴۱

- لو علمت البهائمُ من الموت ما تعلمون لما اكلتم سميناً . م ۷۱
- لو قُتل رجلٌ بالشرق ورضى آخرٌ بقتله بالمغرب لكان شريكاً فيها . م ۱۷
- لو كانت الدنيا تزن عند الله جناح بعوضةٍ ما سقى كافراً منها شربة ماء .
ت ۴۵
- لو كان بينى و بينك بحرٌ من النار لطرحتُ نفسى فيه شوقاً اليك . ل ۱۲۰
- لو كشف الغطاءُ ما ازددت يقيناً . ت ۱۶ و م ۴۵
- لولا ان الشياطين يحومون على قلوب بنى آدمَ لنظروا الى ملكوت السماء و
الارض . م ۸۳ و ۱۰۲
- لولاك لما خلقت الافلاك . ت ۲۹ و ۴۰ و م ۳۷ و ۳۸
- لولم تُذنبوا لخلق الله تعالى خلقاً يذنبون ليغفر لهم ويدخلهم الجنة . ت ۳۵
- ليت ربُّ محمد لم يخلق محمداً . م ۳۷ و ۳۸ و ۵۲ و ۶۶ و ۸۱ و ۸۲ و ۹۱ و ت ۳۱
- ليتنى كنت طيراً يطير . ت ۳۱
- لى خمسةُ اسماءٍ انا محمدٌ وانا احمدٌ وانا الماحى وانا العاقب وانا الناشر .
ت ۳۲
- ليس بعد اسرافيل شئى اقرب الى الله الاثلاثة : الرحمةُ وام الكتاب والحكمةُ .
م ۲۶
- ليس الدينُ بالتمنى . م ۵ و ۴۴
- ليس شئى اقرب الى الله مما خلق من اسرافيل . م ۲۵
- ليس شئى خيراً من الفِ مثله الا المؤمن . ت ۳۸
- ليس على باب الازل بواب . م ۱۰۷ و ۱۱۲

لیس عند ربی صباح و لامساء . ت ۱۸ و ۲۳

لیس فی القرآن ذکر الاعداء و لا خطاب مع الکفار .

ت ۲۸ و م ت ۶ و ۵۸ و ۶۶ و ۸۳ و ۹۵

لی مع اللہ وقت لا یطلع علیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل . ت ۲۳ و ۲۴ و ۲۶

حرف المیم

ما احسن من عالم یتجاهل بین یدی ربہ . م ت ۳۴ و ۸۲ و ۱۳۰

ما اصر من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرة . م ت ۴۴

ما الدنیا فی الآخرة الا مثل احد کم غمس اصبعہ فی الیم فلینظر بم یرجع

ت ۴۵

ما اذا اعدت للموت . م ت ۳۸ و ۶۰

ما امن بالقرآن من استحل حمارہ . م ت ۱۴

ما بینہم و بین ان ینظروا الی ربہم فی الجنة الابداء للبریاء علی وجہہ

م ت ۵۱ و ۲۰

ما خلق اللہ شیئاً اشہد بد من آدم و خلق آدم علی صورۃ . م ت ۲۶ و ۲۳

ما رأیت شیئاً قط الا اللہ . ن ۹۵ و ۹۰ و ۱۳۴ و ۱۰۰

ما سال اللہ عبد شیئاً بعد الیقین افضل من العافیة . م ت ۳۸ و ۱۱۰

ما عفا عبد اخید الا زاده اللہ . م ت ۷۵

ما فی الجنة الا اللہ . م ت ۱۲ و ۱۹

ما للتراب و رب الارباب . ت ۴۱

ما للدنیا ولی . ت ۲۱ و ۳۴

ما مثلى فى الدنيا الا كراكب فى يوم صايف فى ظل شجرة ثم راح وتركها .

ت ۴۵

ما من احدٍ اغير من الله تعالى . ت ۴۶

ما من فطرةٍ تنزل من السماء الا ومعها ملك . م ت ۸۱

ما وسعنى ارضى ولا سمائى بل وسعنى قلبُ عبدى المؤمن .

ت ۹ و ۲۶ و ۴۱ و ۵۹ و ۶۱ و م ت ۷ و ۵۱ و ۸۱

ما يزال العبدُ يتقرب الىَّ بالنوافل حتى احبه فاذا احببتهُ كنت سمعه الذى

يسمع به وبصره الذى يبصر به ويده التى يبطش بها ورجله التى يمشى بها .

ش ۴۲ و م ت ۳۸ و ۹۰

مثل الصلوة المكتوبة كالميزان من اوفى استوفى . ت ۴۳

مثل القلب مثل ريشة بارض فالاة تقلبها الرياح . ت ۱۳ و ۲۶ و م ت ۹۷

مثل المؤمن مثل النحلة لاتأكل الا طيباً و لاتضع الا طيباً . ت ۴۷

مثل المؤمن مثل الجمل . م ت ۹۲

مثل المؤمن مثل السنبلة . ت ۴۷

المجالس بالامانة . ت ۴۷

المحبة لاتزيد بالبر و لاتنقص بالجفاء . ل ۱۰۰

المداراة على الناس صدقة . م ت ۸۱

المرءُ على دين خليله . ت ۴۸

المرء فى ظل صدقته . م ت ۱۳

المرءُ كثير باخيه . ت ٤٨

المرءُ مع من أحب . ت ٣٢

مرضتُ فلم تعدنى وُجعت فلم تُطعمنى فقام موسى وَاضطرب وقال يا رب العزة
اوَ تمرضُ وَ تجوع فقال يجوعُ اوليائى ويمرضون فلواطعمتهم وُعدتهم كنت
قد اطعمتني وُعدتني . ت ٢٧ و ٤٠ و ٤٣ و ١٠٨

المسافرون ثلاثة اصناف : صنف يسافر فى الدنيا و رأسُ ماله الدنيا و ربحه
المعصيةُ و الندامةُ و صنف يسافر فى الآخرة و رأسُ ماله الطاعةُ و العبادةُ
و ربحه الجنةُ و صنف يسافر الى الله تعالى و رأسُ ماله المعرفةُ و ربحه لقاءُ
الله تعالى . ت ٤٥

مسكينٌ ابوزر يمشى و يده و هو فى السماء فرد و فى الارض فرد دن فردا
للفرد ثم قال يا اباذر ان الله جميل و يحب الجمال يا اباذر اتدرى ما غمى و
همى و فكرى و الى اى شئى اشتياقى فقال اصحابه يا رسول الله اخبرنا بغمك
و فكرك ثم قال آه و اشوقاه الى لقاء اخوانى يكونون من بعدى شأنهم لسان
الانبياء و هم عند الله بمنزلة الشهداء يفرون من الالباء و الامهات و الاخوة
و الاخوات ابتغاءَ لمرضات الله تعالى و هم يتركون المال لله تعالى و يذكون
انفسهم بالتواضع لا يرغبون فى الشهوات و فضول الدنيا و يجتمعون فى بيت
من بيوت الله مغمومين مجزونين من حب الله قلوبهم الى الله و روحهم من الله
تعالى و علمهم الله تعالى اذا مرض واحد منهم هو افضل من عبادة سائر و ان
شئت ازيدك يا اباذر قلت بلى يا رسول الله قال يا اباذر الواحدُ منهم يموت
فهو كمن مات فى السماء لكرامتهم على الله تعالى و ان شئت ازيدك يا اباذر

قلت بلی یا رسول الله قال الواحد منهم يؤذیه قملةٌ فی ثیابه فله عند الله اجر سبعین حجّةً وُعمرةً وكان له اجرٌ عتق اربعین رقبةً من اولاد اسمعیل کل واحد منهم باثنتی عشر الف وان شئت ازیدک یا ابازر قلت بلی یا رسول الله قال الواحد منهم یدکر الله تعالی ثم یغتمُّ یکتبُ له بكل نفس الف الف درجة وان شئت ازیدک یا ابازر قلت نعم قال یجلس الواحد منهم یصلی رکعتین فی اصحابه افضل عند الله تعالی من رجل یعبده الله فی جبل لبنان مثل عمر نوح وان شئت ازیدک یا ابازر قلت نعم یا رسول الله قال الواحد منهم یسبح تسبیحاً خیر یوم القیمة له من ان یشیر له جبال الدنیا ذهباً وان شئت ازیدک یا ابازر قلت نعم یا رسول الله قال نظرةٌ تنظر الی احد منهم احب الی الله تعالی من نظرة الی بیت الله تعالی ومن نظر الیه فکانما ینظر الی الله تعالی ومن سرّ فکانما سرّ الله تعالی ومن اطعمه فکانما اطعم الله تعالی وان شئت ازیدک یا ابازر قلت بلی یا رسول الله قال یجلس الیهم قوم مصرون مثقلون من الذنوب ما یقومون من عندهم حتی ینظر الله الیهم و یغفر لهم ذنوبهم لکرامتہم علی الله تعالی یا ابازر بحکمهم عبادة و مزاحمهم تسبیح و نومهم صدقة ینظر الله تعالی الیهم فی کل یوم سبعین مرة یا ابازر انی الیهم مشتاق ثم اطرق رأسه ملیاً ثم رفع رأسه فقال آه و اشوقاه من لقاء اخوانی و بکی حتی حدر عیناه و یقول صلی الله علیه و سلم اللهم احفظهم و انصرهم علی من خالفهم و اقرّ عینی بهم یوم القیمة ثم قرء الا ان اولیاء الله آلا ید .

ت ۴۸

المصلی یناجی ربه . ت ۱۷ و ت ۵۵

مفتاح الصلوة الطهور . ت ۱۷

- من اتانى مشياً اتيته هرولة . م ت ۷۰
- من احب شيئاً اكثر ذكره . ت ۲۴ و م ت ۳۹ و ۶۰ و ل ۵۹
- من احب قوماً حشره الله في زمرة تم . م ت ۱۷ و ۶۱
- من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو مردود . ت ۴۷
- من اخلص لله اربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه .
- ت ۹ و م ت ۱۳ و ۵۱ و ۷۸ و ۹۹
- من اذى ولياً لي فقد بارزني بالمجازبة . م ت ۱۲۶
- من اراد ان ينظر الى رجل يحب الله بكل قلبه فلينظر الى سالم .
- م ت ۴۴ و ۶۰ و ۸۶
- من اراد ان ينظر الى ميت يمشى على وجد الارض فلينظر الى ابن ابي قحافة .
- ت ۷ و ۱۳ و ۴۲ و ۴۸ و ۸۳ و م ت ۹۵
- من اسلم فهو عربى و قلب المسلم عربى . ت ۱۵ و ۳۰
- من اسلم فهو منى . ت ۱۵
- من اشترى ثوباً بعشرة دراهم وفى ثمنه درهم حرام لم يقبل الله منه صرفاً
- و لاعداً يعنى النافلة . الفريضة مادام عليه ذلك الثوب . م ت ۴۴
- من اصبح وهمد هم واحد كفاه الله هموم الدنيا والاخرة . م ت ۹۵
- من اطعم جايعاً اطعم الله و من كسا عارياً كسا الله . م ت ۷۱
- من اطعم مؤمناً فقد اطعم الله و من اكرم مؤمناً فقد اكرم الله و من سر مؤمناً
- فقد سر الله و من اهان مؤمناً فقد اهان الله بالمجازبة . م ت ۱۶ و ۱۰۸
- من اعان ظالماً ولو بشطر لمة كان شريكاً في ظلمه . م ت ۴۴
- من اقال نادماً بيعتد اقاله الله يوم القيمة عثراته . ت ۵۰



من اقل ما اوتيتهم اليقين و عزيمة الصبر و من اُعطى حظه منهما لم يبال ما

فاته من قيام الليل وصيام النهار . مت ۱۱۰

من ادم من قرع الباب يوشك ان يفتح له . مت ۹۱

من ايقن بالقدر كيف يحزن . ل ۱۳۶

من بدل دينه فاقتلوه . ت ۴۷

من تشبث به هموم الدنيا لا يبالي الله في اي واديتها يهلكه . مت ۹۵ و ۵۵

من تشبه بقوم فهو منهم . ت ۳۲ و ۴۹

من تقرب الى شبرا تقربت الى ذراعا ومن تقرب الى ذراعا تقربت اليه باعا .

ت ۸

من جدد الوضوء جدد الله ايمانه . ت ۱۷

من حدث بمارات عيناه وسمعت اذناه كتبه الله من الذين يحبون ان تشيع .

ش ۳۲

من راى فقد راى الحق : ت ۱۴ و ۲۳ و ۴۱ و ۴۷ و مت ۱۸ و ۹۰ و ۹۱

من رضى بما نزل من السماء الى الارض دخل الجنة . مت ۱۱۸

من ركن الى الدنيا و مال اليها احرقه الله بناره فصار رمادا تذروه الرياح .

ت ۴۵

من ركن الى العقبى و مال اليها احرقه الله بناره فصار ذهباً ينتفع به .

ت ۴۵

من ركن الى الله و مال اليه احرقه الله بنوره فصار جوهراً لا قيمة له . ت ۴۵

من زعم ان محمداً راى ربه بعين راسه فقد افترى على الله العزيز . ت ۴۴

- من زعم أنه يصل إلى الله بغير الله فقد كفر به . م ۵۵
- من سعادة المرء ان يشبه اياه . ت ۴۷
- من صام الابد فلا صام ولا افطر . ت ۱۹
- من ظلمني وجدني . م ۳۷
- من عرف الله طال مصيبتة . ت ۴۲
- من عرف الله كل لسانه ت ۴۸ و م ۸۰
- من عرف طريقا إلى الله فسلكه ثم تركه عذبه الله عذابا لا يعذب به احدا
من العالمين . م ۵
- من عرف نفسه فقد عرف ربه . ت ۷ و ۱۴ و ۲۹ و ۳۴ و ۴۰ و م ۹۰ و ۹۷
- من عشق فعف فمات مات شهيدا . ت ۱۹
- من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم و وفقد فيما يعمل حتى يستوجب
الجنة ومن لم يعمل بما يعلم لم يرزق ما لم يعلم و لم يوفق فيما يعمل حتى
يستوجب النار . م ۴۸ و ت ۶
- من عمل للاخرة اصلاح الله امور دنياه . م ۱۱۷
- من غشنا فليس منا . ت ۴۷
- من غصب شبرا من ارض غيره طوقه من سبع ارضين يوم القمعة . م ۵۵
- من قال ربنا لك الحمد ملاء السموات و ملاء الارض . م ۱۰۰
- من قال لا اله الا الله دخل الجنة . م ۶۰ و ۶۲
- من قضى لآخيه المسلم حاجة قضى الله له سبعين حاجة . م ۷۰

- من كان لله كان الله له . ت ۲۴ و ۱۷ و ۵۸ و ۹۹ و ۱۳۰
- من كان في الله تلفه كان على الله خلفه . م ت ۴۸ و ۹۵
- من كان يومه شراً من امسه فهو ملعون . م ت ۹۲
- من لم يتغن بالقرآن فلا اغناه . م ت ۵۷
- من لم يشكر الناس لم يشكر الله . م ت ۵۵ و ۹۹
- من مات بغير امام مات ميتة جاهلية . ش ۳۲
- من مات فقد قامت قيامته . ت ۱۳ و ۴۷
- من مات و لم يحج فليمت ان شاء يهودياً و ان شاء نصرانياً . م ت ۴۴
- من وقى شر لقلقه و قببه و ذبذبه فقد وقى شر كله . م ت ۸۸
- من ينقذني من غضب الله فقال ان لا تغضب . م ت ۷۸
- الموت اقرب الى احدنا من شرك نعله . م ت ۱۱۳
- المؤمن اخذ دينه من الله تعالى و المنافق نصب رايًا فاتخذ دينه منه . ت ۴۶
- المؤمن اخو المؤمن . ت ۱۵ و ۴۰ و ۴۱
- المؤمن اذا خلا ترنم . م ت ۵۷
- المؤمن حي في الدارين . ت ۲۷
- المؤمن لا يخلو من قلة او ذلة او علة . م ت ۱۳۰
- المؤمن لا يغضب . م ت ۴۳ و ۱۷ و ۷۵
- المؤمن لا يكون حسوداً . م ت ۱۷ و ۴۳ و ۷۵
- المؤمن مرآة المؤمن . ت ۶ و ۴۰ و ۴۱ و ۳
- المؤمن يسرق و يزني و يشرب . م ت ۱۱

الميتُ يسمع الأذان . مت ۱۲۷

حروف النون

الناس ثلاثة اقسام: القسم الاولُ يشبهون الملكةَ والقسم الثانيُ يشبهون الانبياءَ

والقسم الثالث يشبهون البهايم . ت ۱۳

الناس رجالان: رجلٌ آتاه الله مالاً وعلماً فهو يتصرف بعلمه في ماله فيقول

رجل لو اتاني الله مثل ما آتاه لعلمتُ كما يعملُ فهما في الاجر سواءٌ ورجل

آتاه الله مالا ولم يوته علماً و هو يتخبط بجهله في ماله فيقول رجل لو اتاني

الله كما آتاه لعلمتُ كما يعملُ فهما في الوزر سواءٌ . مت ۱۷

الناس كاسنان المشط . ت ۳۸ و مت ۱۰۵

الناس معادن كمعادن الذهب والفضة . ت ۳۸

الناس نيام اذا ماتوا انتبهوا . ت ۲۱

نحن قوم اعزنا الله بالاسلام ولا يطلبُ العز في غيره . مت ۵۰

نصر الله امرءاً سمع مقالتي فحفظها ووعاها ثم اداها كما يحفظها فرب حامل

فقد الى غير فقيه و رب حامل فقد الى من هو ا فقه مند . مت ۵۰

النظر في الخضراء يزيد في البصر . ت ۵۰

النظر الى وجه الاخ يزيد في البصر . ت ۵۰

النظر الى المرأة الحسناء يزيد في البصر . ت ۵۰

النفس و هي الصنم الاكبر . ت ۳۲

نفوس الاطفال بين الجنة و النار . ي

النمامة لا تدخل الجنة . ت ۷

نية المؤمن خير من عمله . م ت ۱۱ و ۱۷

حرف الواو

واشوقاه الى لقاء اخواني . م ت ۴۶ و ۹۰ و ۹۹

و الذى نفس محمد بيده ان الجنة والنار اقرب الى احدكم من شراك نعله .

م ت ۱۳

و الذى نفس محمد بيده لا ادري امن اهل الجنة انا ام من اهل النار .

ش ۴۰ و م ت ۹۱

والعالم كل العالم من لا يومن الناس من مكر الله و لا يقنطهم من رحمة الله .

م ت ۴۴

والغضب شعلة نار من جهنم . م ت ۱۳۱

و القناعة فى الدين حرام . م ت ۶۷

و الله لا ادري امن اهل السعادة انا ام من اهل الشقاوة . م ت ۶۴ و ۶۷

و الله لا ادري امن اهل الجنة انا ام من اهل النار . م ت ۹۱

و الله طيب لا يقبل الا الطيب . م ت ۱۲

و الله لقد تجلى الله لعباده فى القرآن و لكنهم لا يعلمون . م ت ۵۵

وانى لاستغفر الله كل يوم مائة مرة . ر ۱۲۶

و بكل اسم سميت به نفسك او انزلته فى كتابك او علمته احدا من خلقك

او استأثرت فى علم الغيب عندك . ر ۱۲۶

و جعلها سوطا يسوق به عباده الى الجنة . م ت ۷۴

وزنوا قبل ان توزنوا و تهيئوا للعرض الاكبر . م ت ۳۴

وضع يده على كتفى فوجدت برد انامله . ت ۴۱

وقنا شرّاً ما قضيت لنا . ت ۳۸

و لكل امرئ ما نوى . ت ۱۸

و لكل عمل رجال . ت ۱۰۷

و لو جاز الحذرُ لحذرَ رسول الله صلى الله عليه وسلم و لكن لا بد للادمي

من الموت . ت ۴۰ و ۱۱۵

و ليت على خلقك غير خلقك . ت ۱۶

و من لا يرحمُ لا يرحمُ . ت ۱۵

و من كان هجرته الى دنيا يُصيبها او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه .

ت ۱۳

و الموت تحفةٌ لكل مؤمن . ت ۷۴

وها نحن على الاثر ان لم يردنا القدرُ . ت ۶ و ۸۷

و يأتهم الربُّ في ظلمل و كان ربنا في غمام من نور . ت ۳۹

حرف الهاء

هديةُ الله الى المؤمن السائل على بابهِ . ت ۴۸

هل رأيتَ خليلاً يُميت خليله - هل رأيتَ خليلاً يدره لقاء خليله . ت ۷۴

هلك المصرونَ قدما الى النار . ت ۴۴

الهواءُ ابغضُ الدُّعبد في الارض . ت ۶۷ و ۹۱ و ۱۵

هل رأيتَه حين كان يقول لا اله الا الله و كفى به زادا . ت ۳۶

ههنا تُسكب العبراتُ . ت ۹۲ و ۹۷

حرف الیاء

یا ابا بکر، تؤمنُ باللهُ . مت ۹۷

یا ابنَ آدمُ لِدُ لِلْمَوْتِ و ابنِ لِلْخِرَابِ . مت ۱۱۵

یا احبائى من امة محمدٍ و یا مساکین امة محمد و یا فقراء امة

محمد . ت ۲۴

یا داودُ اسمع منى و حقاً اقول من طلبنى وجدنى ومن طلب غيرى لم يجدنى .

مت ۹۷

یا داودُ اطلبنى عند المنكسرة قلوبهم لذكرى یا داود اذا رأيت لى طالبا فكن

فكن له خادماً . مت ۸۱ و ۱۲۶

یا داود انا جليسٌ من ذكرنى . ت ۹

یا داود تخلق باخلاقى و ان من اخلاقى الصبر . ت ۳۷

یا داود قل لشبان بنى اسرائيل مالكم لا تشتاقون الىّ و انا اشتاق اليكم .

مت ۸۳

یا داود فاذا جنهم الليلُ ملقونى با نعامى . مت ۲۴

یا داود لا تجدُ لمعرفتى حداً فليس لها حد . مت ۸۲

یا داود لا تسئل عنى عالماً اسكره حب الدنيا فيقطعك عن محبتى اولئك قطاع

الطريق على عبادى ان اشد الناس عذاباً يوم القيمة عالم لم ينفعه علمه .

مت ۱۶ و ۵۰ و ۵۵ و ۹۷ و ۱۵

يا رب اين اطلبك؟ فقال عند المنكسرة قلوبهم لاجلى . مت ۱۰۸ و ۱۰۹

يا رسول الله ان العدو يوسوس الىّ انك لست بنبى يا عايشة اوتجدين ذلك

مت ۲۴ و ۹۷

یا رسولَ اللّٰه انی لاصلى باللیل او طاعة اخرى كما ورد فی الحدیثُ یعجبنی ان یتطلع علیّ فقال صلی اللّٰه علیه و سلم لك اجرها و اجر من عمل بها .

مت ۵۸

یا رسول اللّٰه من اول من یحاسب من هذه الامة ؟ قال ابوبکر . ثم من یا رسول اللّٰه ؟ قال عمر . ثم من ؟ قال ثم انت . فاین عثمان ؟ قال ان عثمانا سألته حاجة

سراً كما ذكرت . مت ۷۶

یا رسول اللّٰه من ینقذنی من غضب اللّٰه فقال ان لاتغضب . مت ۴۴ و ۱۲۰

یا عایشة اذیمی قرع باب الجنة قالت بما ذاقا علیہ السلام بالجوع والظماء .

مت ۸۳ و ۱۰۲

یا عثمان احرصوك ؟ قلت نعم یا رسول اللّٰه فقال احرصوك ؟ قلت نعم یا رسول اللّٰه

فقال اظمئوك ؟ قلت نعم یا رسول اللّٰه قال فاختر ما شئت اما ان تنصر علیهم

غدا او تصبح صائماً فتفطر عندنا . مت ۴۶

یا عجبا لاقوام یساقون الی الجنة بالسلاسل و هم کارهون .

مت ۲۴ و ۴۰ و ۸۵

یا عجبا لاقوام یقادون الی الجنة او الی النار بالسلاسل . مت ۷۹

یا علی اخلص فی العمل یجزک القلیل . مت ۶۸

یا عم انا اکبر ام انت ؟ قال عباس یا رسول اللّٰه انت اذیر و اجل و اعظم

و انا ولدت قبلك . مت ۳۶

یا لیتنی كنت شجراً یعضد . مت ۳۱

یا محمدُ احبَّ ما احببته فانك مفارقه . مت ۷۴

یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک . مت ۸۵

یا موسی قل للظلمة من بنی اسرائیل لاتذکرونی فان من ذکرنی منهم ذکرتہ

باللعنة . مت ۲۱

یا موسی لو اجتمع اهل السموات و الارض علی ان یکیدوا عبداً و انا لا ارید

ذلك لا یجدوا الیه سبیلاً . مت ۱۱۷

یا یعقوبُ اذا جنَّ علیک اللیلُ فتملقنی بالقابی فقال یارب فکیف اتملقک

بالقابک؟ فقال قل یا کثیراً لخیراً یا دائمَ المعروف یا خیراً کله . مت ۳۸

یحشر الناس یوم القیمة علی نیاتهم . ت ۲۷ و مت ۱۱ و ۱۳ و ۱۷ و ۴۴

یحشر الناس یوم القیمة نغراً . مت ۱۳

یدخل الجنة من امتی سبعون الفا من غیر حساب وان وجه کل واحدٍ منهم

کالقمر لیلة البدر و هم فی الجنة کالنجوم فی السماء . ت ۴۶

یدالله علی الجماعة . ت ۳۸

یضل و یسقی بالشیاطین عبادہ عدلاً و یردی و یسعد بالملئکة عبادہ فضلاً

مت ۱

یموت المرء علی ما عاش علیه . مت ۱۱ و ۱۳ و ۵۹

ینتقل الله کل لیلة . مت ۳۹

ینزل الله کل لیلة . ت ۴۰ و مت ۲۷ و ۳۹ و ۸۳ و ۱۱۵

الیوم تسد کل فرجة الا فرجة ابی بکر . ت ۱۰ و مت ۱۳۱

پایان

فاطمنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
ج	۱۰	مقرر	مقرو
یو	۵	شرح حال بین الفضاة	شرح حال بین القضاة
۷	۳	یا	ویا -
۱۱	۲	آنکه حلولی معنوی نباشی حلولی مجازی باش	آنکه حلولی مجازی باشی
۱۴	۳	ابلیس بل چون ^۱	ابلیس (نگفتی) بل چون
۱۹	یاورقی	۵ سورة ۱۶	* سورة ۱۶
۳۱	۱۳	باری دوسه دید	باری دوسه دیدم
۳۸	۱۱	تا کی ؟ در خدمت شرفشاه	تا کی در خدمت شرفشاه ؟
۵۲	یاورقی	سورة ۱۲	* سورة ۱۲
۵۶	یاورقی	سورة ۴	* سورة ۴
۶۰	۱۹	م - ت ۶۲	م ت ۶۲
۶۲	یاورقی	سورة ۱۴	* سورة ۱۴
۶۴	۲	حلاج دلا	حلاج ولا
۱۱۲	یاورقی	سورة ۱۷	* سورة ۱۷
۱۱۶	۳	حلیت کردم	حیلت کردم
۱۸۳	یاورقی	سورة ۲۱	* سورة ۲۱
۲۰۲	۲	مختصر خواهم باخت	مختصر درخواهم باخت
۲۰۷	۶	يك چیز بود که آنهم	يك چیز بود که آن همی
۲۱۵	۲	مختصر خواهم باخت	مختصر درخواهم باخت
۲۱۹	۵	يك چیز بود که آن هم	يك چیز بود که آن همی
۲۲۳	۷	مشقت که دلیل	عسقت که دلیل
۲۲۹	۹	کز دلبری و شنگی	کز دلبری و کشی
۲۳۰	۸	بر سر زلفت گردد	بر سر زلفت کند
۲۳۷	۶	کافر نشوند کفر راه دور است	کافر نشوند کفر راهی دور است

فاطمنامه

درست	نادرست	سطر	صفحہ
در دمی دو عید کنند	درد می دو عید کنند	۹	۱۲۹
عشق در او	عشق ورا	۳	۱۴۱
خواہ بخوان خواه بران (کذا)	خواہ بخوان خواه بران	۳	۱۴۶
مقصود رہی	مقصود رہم	۸	۱۵۱
خواہم کہ بسر کوی	خواہم کہ سر کوی	۵	۱۵۳
کشم تا جان دارم (کذا)	کشم تا جان دارم	۷	۱۵۵
باری کہ بتن	باری کہ بدست	۷	۱۵۹
ہیچ نامہ درخور	ہیچ در نامہ خور	۶	۱۶۵
زہی دودیدہ جان اندردہ	زہی دیدن ما جان درده	۶	۱۶۴
باتست و تو آن ازد گران می جوئی	با تست همی تو جای دیگر جوئی	۱۱	۱۶۳
کانجا نبرد بصد دلیل او راہی	کانجا نبرند صد دلبران راہی	۴	۱۶۴

